

فهرست

- سخنی با نیمه دیگر: ناهید یگانه ۳
- سیاست حکومت اسلامی پیرامون دسترسی زنان به آموزش عالی و
اثرات آن بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان: سحر قهرمان ۱۶
- نقش و تصویر زن در شاهنامه فردوسی (۲): پروین شکیبا ۳۲
- زنان سودانی و احزاب انقلابی: ساندر اهل / ح. ش. روجا ۶۳
- پای صحبت نیرا، جامعه شناس اسرائیلی، میترا پشتون، ناهید یگانه ۷۸
- جشن بازنشستگی: پرتو ۹۸
- سفر در بی زمان: آیدا ۱۰۹
- شعر: گلنسا رازی، فرزانه، افسانه، م. رازین ۱۲۱
- آرشیو و اسناد ۱۳۳
- سندی از زن روز ۱۴۱
- کرونولوژی نیمه دیگر: ناهید یگانه ۱۵۰
- نگاهی به مسایل روز زنان در فاصله دوشماره: شیدا گلستان ۱۷۱
- فعالیت های زنان ایرانی خارج از کشور: زهرا امیدوار ۱۷۵
- معرفی یک نقاش: میترا پشتون ۱۸۸
- آنچه برای ما رسیده است: ناهید یگانه ۱۹۱

حروفچینی، صفحہ آرائی، چاپ و صحافی از شرکت پیامکو۔ لندن

Typesetting, lay-out & printing by:

Payamco Ltd.

12, Belsize Terrace, London NW3 4AX

United Kingdom

Tel: 01-794 4694

سخنی با نیمه دیگر

ناهید یگانه

این بار خیال داریم که برخلاف رسم همیشگی، «سخنی با نیمه دیگر» را جایگزین «سخنی با خوانندگان» کرده و به جای سخنان یکی از اعضاء تحریریه، چند نامه از میان نامه های دریافتی را به چاپ برسانیم.

اما، قبل از پرداختن به سخنان شما با نیمه دیگر، چند سطری را صرف معرفی مطالب این شماره می کنیم.

مجموعه ای که در دست دارید کما فی السابق شامل مقاله، تاریخچه، مصاحبه، قصه، شعر، آرشیو و اخبار زنان است. مقاله ای از سحر قهرمان در مورد نظام آموزش عالی در جمهوری اسلامی و اثرات آن بر موقعیت اجتماعی زنان ایرانی داریم. با انتشار این مطلب، شاید کمبود شماره های گذشته در تشریح و تحلیل سیاستهای جمهوری اسلامی بر زنان تا حدی جبران شود. بخش دوم و نهایی نوشته پروین شکیبی در مورد تصویر زن در شاهنامه فردوسی را نیز در این شماره می بینید. خیال داریم در آینده نزدیک مجموعه کاملی را به جنبه هایی از نقش زن در ادبیات فارسی اختصاص بدهیم. نیمه دیگر، در

این شماره نیز مطلبی در مورد زنان سودانی و چگونگی ارتباط مبارزات آنان با احزاب انقلابی کشورشان داریم. امیدواریم شباهتها و تفاوتهای ارتباط بین جنبشهای زنان احزاب انقلابی در ایران و سودان را جالب و آموزنده بیابید.

مصاحبه ای که در این مجموعه می بینید صحبتی است با نیرا یووال دیویس، یک جامعه شناس اسرائیلی، که سالهایی از عمرش را صرف مبارزه با میاستهای دولتی اسرائیل در قبال فلسطینی ها و تبعیض نژادی - مذهبی - جنسی در جامعه اسرائیل کرده است. امیدواریم سخنان نیرا در مورد جامعه ای که صحبت درباره ساختار روابط انسانی داخل آن برای بسیاری از ایرانیان جایی نداشته، برایتان تازگی داشته باشد. چند شعر و قصه نیز در این شماره برایتان داریم. «سفر در بی زمان» توسط آیدا در سال ۳۲۶

تهران نوشته شده است. «جشن بازنشستگی» فصحی دلنشین از زنی دلنشین است که در سال گذشته در خارج از کشور نوشته شده است. اشعار این شماره، همه از زنانی است که شاعران شناخته شده ای نیستند. این نشان دهنده اهمیت شعر و ادبیات در میان زنان ایرانی به عنوان راه بیان احساسات و تجربه شان است.

در بخش آرشیو و اسناد این شماره، مطالبی از «زن روز» و «کاوه» را در کنار هم قرار داده ایم. مقایسه حرفهای نو و کهنه ایرانی در مورد مسئله زن بسیار گویاست. اخبار زنان در این شماره شامل کرونولوژی وقایع ایران از تیرماه ۱۳۶۱ تا اسفند ۱۳۶۲ است و در کنار آن چند خبر معاصر را نیز تحلیل کرده ایم. گزارش کوتاهی از فعالیتهای زنان ایرانی در خارج از کشور داریم. این بخش از نیمه دیگر نتوانسته است آن چنان که باید و شاید

فرصت تماس مکرر و تقاضای ارسال اخبار از گروههای زنان داشته ایم و نه شما

الایی در فرستادن گزارش فعالیتهایتان به نیمه دیگر نشان داده اید. امیدواریم این رض شود و از این پس گروههای زنان ایرانی، فرستادن اخبار فعالیتهای خود را به نیمه دیگر در دستور کار قرار بدهند. این بار لیست مفصلی از نشریات دریافتی برایتان که از ارسال کنندگان آنها متشکریم. در خاتمه به اطلاعاتی می رسانیم که عضو به هیئت تحریریه نیمه دیگر پیوسته است به نام شیرین فروغی که قدمش را می داریم.

* * *

حرفهای شما با نیمه دیگر،

واقعا حواهایی را که برای درج انتخاب کرده ایم همگی از طرف دوستان و مشوقین نیمه دیگر نوشته شده اند. این به دلیل حذف نامه های انتقادی نیست، بلکه بر حسب و نه به دلیل بی عیب بودن نیمه دیگر (دچار کمبود دریافت نامه های انتقادی از شماره های گذشته شده ایم! آیا منتقدین نیمه دیگر نسبت به آن بی اعتنا شده اند؟) ولی امیدواریم که این طور نباشد.

نامه ها طبق روال همیشگی جواب خصوصی دریافت کرده اند. مثلاً برای دوستی دیگر را با «جنبش مستقل زنان ایرانی در آلمان» یکی گرفته اند توضیح داده ایم که دیگر نشریه ای مستقل از آن تشکیلات و سایر گروه های زنان ایرانی است و عکاس عقاید و فعالیتهای کلیه زنان ایرانی و اجتماعاتشان است. از دوستانی که کمک و همکاری کرده اند بی نهایت ممنونیم و علاقه مان را به همکاری با آنها می داریم و نشانیهای را که از ما خواسته اند در اختیارشان قرار داده ایم. نامه زنان

افغانی بسیار دلگرم کننده بود، به خصوص اینکه توانسته بودند به نیمه دیگر دسترسی پیدا کنند. مسئله توزیع نیمه دیگر همیشه موجب نگرانی مان بوده است و وقتی دوستی برایمان گفت که نیمه دیگر را در یکی از دهات پاکستان در کتابفروشی کوچکی دیده بود، مایه امیدواری شد که اگرچه زنان ایرانی در پایتخت های اروپا به نیمه دیگر دسترسی کافی پیدا نمی کنند، حداقل کتابفروشی های پاکستان آن را می فروشند! از انتقاد از خود در مورد توزیع نیمه دیگر بگذریم، مقاله ای در مورد زنان افغانی در تبعید به همراه این نامه دریافت کرده ایم که همکارمان شیدا گلستان آن را برایتان خلاصه کرده است. این مقاله کوتاه به وضعیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و بهداشتی مهاجرین افغان و بخصوص زنان افغانی در ایران، پاکستان و غرب می پردازد و بخش هایی از این مقاله که مربوط به زنان افغانی در ایران است برایتان خلاصه شده است.

در خاتمه یک یادآوری برایتان داریم. لطفاً وقتی برای نیمه دیگر نامه می نویسید فراموش نکنید که ممکن است نامه تان به چاپ برسد و از آن رونامه تان را با نامی که مایل به چاپ آن هستید امضاء کنید و یا نام دیگری برای چاپ پیشنهاد کنید.

سلام به شما دوستان عزیز و گرامی و محترم

امید که حالتان خوب باشد، من با شما و نشریه تان از طریق دوستی آشنا شدم و باید بگویم که واقعاً این یکی از بهترین آشنائی های من در عرض این ۳/۵ سال در غربت بوده است.

من عاشق راهی هستم که شما دنبال می کنید، ای کاش بتوانم به طریقی کمکتان بکنم.

من دختری ۲۱ ساله هستم و اقلیت مذهبی (کلیمی) و امیدوارم همانطور که (لیدی) تقاضا کرده بود، شاید من و یکی دیگر از دوستانم مقاله ای راجع به موقعیت زنان در جامعه یهود نوشته و برایتان بفرستیم. من حدود ۸ ماه است که آمریکا هستم، ای کاش شما اینجا بودید تا بتوانم در ارتباط مستقیم باهاتان باشم. لطفاً برایم آخرین شماره نیمه دیگر را بفرستید.

راهتان پاینده باد و این را بدانید که شما تنها نیستید. به امید روزی که حق پایمال شده مان را با دستهای خودمان باز پس بگیریم.

از دور می بوسمتان و بهتان احترام می گذارم که چنین قدم بزرگ، به جا و ضروری را برداشته اید.

ف-ه-ا

آمریکا

نیمه دیگر

با سلام و درود فراوان به همگی دوستان و دست اندرکاران جنبش مستقل زنان ایران در آلمان و با سپاس و قدردانی از هیئت تحریریه فصلنامه فرهنگی - سیاسی - اجتماعی زنان (نیمه دیگر)

دوستان عزیز نمی دانم صحبتتم را از کجا شروع کنم. حال می نویسم هر چه که افکارم و درونم بخواهد به یاری قلمم توضیح خواهم داد. مدت زیادی نیست که از کشورم ایران خارج شده ام تقریباً حدود ۶ ماه است. بطور تصادفی فصلنامه نیمه دیگر را در خانه آشنایی دیدم و از آنجا که همیشه به مسائل مربوط به زن کنجکاو و حساس بودم توجه مرا به خود جلب کرد و با اجازه دوستم آن را چند روزی قرض گرفتم، شروع به خواندن مطالبش کردم. بی نهایت توجه ام را به خود جلب کرد و تحت تأثیر قرار داد که نتیجه اش نوشتن همین نامه است. مرا تا مدتها به فکر فرو برد مخصوصاً مقاله ای که در رابطه با تاریخچه جنبش مستقل زنان ایرانی در فصلنامه ۴ و ۳ نوشته خانم ایراندخت آزاده بود. از آنجا که بطور نزدیک چه مدتی قبل از انقلاب بهمن و چه بعد از آن یعنی تا همین ۹ سال گذشته که از انقلاب می گذرد در ایران بودم و با تمامی مسائل مربوط به زن که از دیدگاه گروههای مختلف سیاسی بود آشنایی کامل دارم و همیشه فکرمی کردم راه نجات ما زنان از جاده جنبش چپ و گرفتن حقوق دمکراتیک قابل حل خواهد بود اما به مرور و در اثر گذشت زمان و تجربه و یک سری مطالعات آزاد و شنیده های مختلف و دیدنیهای بسیار، انشعابات مختلف تهمت ها و افتراهای بی کران به همدیگر در سازمانهای چپ و خلاصه بعد از سرگردانیها و اغتشاشات فکری، خودم به طور مستقل به یک سری اصول انسانی و اجتماعی رسیدم که مرا فقط در جهت حرکت و مبارزه برای حقوق و اهداف زن در جهان و دنیای مردسالاری سوق می داد. مقاله خانم ایراندخت مثل اینکه پژواکی از درون خودم باشد تمامی گفته هایش در رابطه با مسئله زن در سازمانهای سنتی (مذهبی) دردهای قلبی خودم بود. حال از زبان آشنایی بله منظورم از آشنایی به معنی کلمه مقدس «زن» یعنی همجنس از خودم بیان می شد همان چیزهایی که در موردشان فکرمی کردم و آرزویم بوده.

استقلال و جنبش مستقل زن به مفهوم واقعی - مبارزه و عمل در جهت روابط، تغییر فرهنگ ارتجاعی مردسالاری در جوامع مختلف و در دنیا - آری تنها مبارزه از این مسیر می تواند پشتوانه محکمی برای گرفتن حقوق دمکراتیک باشد نه وابستگی و اطاعت کورکورانه از سازمانهای مختلف و

تحت الشعاع قرار گرفتن و آلت دست بودن او امر مردسالاری حاکم بر این سازمانها. تا کسی باید خود نباشیم (زن) و پژواک و تابع خواسته ها و تئوریهای ایدئولوژیکی گردیم. تا کسی باید منافع ما زنان قربانی و لگدکوب منافع طبقاتی شود و پس از هرانقلاب و یا قیامی آرزوها و از خود گذشتگیها و فداکاریهای زنان به مرور و توسط اهرمهای مردسالاری محو و لوٹ گردد.

در ضمن باید بگویم که من هیچ خصومتی با هیچ سازمان و یا گروه

نمی‌کنم اما مسئله مهم و اصلی و درجه اولم مسئله زن و مساوی حقوق مساوی در رابطه با مردان در اجتماع و نفی لاری است.

من در کشور کانادا و در شهر مونترآل زندگی می‌کنم این نامه و گرفتن وقت با ارزش شما عزیزان فقط طه با شناخت بیشتر این سازمان مستقل و همچنین از زمان مستقل و یا مثلاً چیزی شبیه خانه زنان در آلمان و من از آن بی اطلاع هستم برایم توضیح دهید چگونه می‌توانم با آنها را به من معرفی کنید. دریافت کنید چرا که به آدرسی است که از فصلنامه شماره ۱۳۶۴ است می‌فرستم و مطمئن نیستم که این نامه یا نه در ضمن چنانچه دریافت کردید لطف کرده باشید که مایل به مکاتبات بیشتر با شما عزیزان هستم.

شراره فمینیست

عنوان یک زن افتخار می‌کنم که شما در خارج از فصلنامه ای به عنوان نیمه دیگر را نموده اید با اولین آشنا شدم. نمیدانم در آن موقع اوضاع طوری بود که من انداختم و یادم هست فقط مطلبی از فروغ فرخزاد می‌خواندم. و بعد آن را در میان سایر نوشته ها و به دست فراموشی سپرده شد.

اول می‌گذشت همانطور که در آن سالها همه سر به

دوستان عزیز، به ایران همت به چاپ فصلنامه آن سالها پیش نگاهی با عجله به مطالبش خواندم چون به او علاقه کتابها گذاشتم و متأسفانه اوضاع طبق معمول

گریبان خویش منتظر تعیین تکلیف بودند و بکنوع پا در هوایی، بالاخره سالها گذشت و منم مانند سایر ایرانیان به این نتیجه رسیدم که دست روی دست گذاشتن چه فایده، ایراد و فریاد و غرغر کردن ما را به جایی نخواهد برد. اگر فقط حرف باشد و عملی در کار نباشد جز اتلاف وقت ثمری برای زندگی مان نخواهد بود. با اینگونه تفکرات بالاخره به این نتیجه رسیدم که من چه کاری می توانم انجام دهم یادم آمد که در ایران سالها معلم بودم و دارای تجربه ای هستم که بکار بردنش برای بچه هایی که متأسفانه از هر جانب حتی از طرف پدر و مادرهای خویش دارند هویت خویش را به سرعت از دست می دهند کاملاً سودمند خواهد بود.

بالاخره در سال پیش بعد از کلنجار رفتن های زیاد با کسانی که بچه هایی داشتند در سنین پائین و بالا آنها را راضی کردم که کلاس به زبان خودمان برایشان ترتیب دهم و دادم، بچه ها در خانه هم با والدین خود انگلیسی حرف می زدند و متأسفانه با آنهمه هوش و استعدادی که بچه ها از خود نشان می دادند و می دهند چون والدین توجهی نمی کنند پیشرفت کندتر از آنچه باید باشد هست. باز تصمیم گرفتم جلسه ای در هر پنج هفته برای بزرگترها تشکیل شود که بلکه با یادآوری فرهنگ و زبان و اینجور چیزها چهره رنگ پریده کشورمان در ذهنشان رنگی بگیرد. برنامه اول را توسط دوست بسیار عزیز با نیما یوشیج شروع کردیم. بحث و مباحثه به طول انجامید و در ضمن آن برنامه، شکل فروغ در ذهنم تجلی خاصی داشت زیرا او همیشه نیما را می ستود. در پایان من پیشنهاد کردم در جلسه بعد راجع به فروغ صحبت کنم. پذیرفته شد. کتابهای فروغ را با خودم از ایران آورده بودم. کتاب کوچکی از مصاحبه اش و نوارهایش و یاد جلد اول نیمه دیگر افتادم آن را برداشتم. قبل از آنکه به مطلب اصلی مراجعه کنم بقیه مطالب را خواندم با دقت، و صادقانه بگویم که حظ کردم. نمیدانم چرا از اول اینطور نخوانده بودم. حظ کردم از طرز نوشتن هر مطلب، روان و زیبا، به خصوص که این مطالب از زیر انگشتان کسانی بیرون آمده بود که همیشه به عنوان زن در درجه دوم اهمیت قرار گرفته اند. بهر حال فکر کردم این شماره در سالها پیش چاپ شده و مسلماً مانند هر نشریه خوب دیگر دچار کمبود مالی گشته و با مشکلات زیاد از تداوم بازمانده. تا اینکه برای دیدن فامیلم به واشنگتن رفتم. چشمم به کتابی سبزرنگ که عبارت نیمه دیگر را روی خود داشت میخکوب شد. آنرا برداشتم و با ولع باز کردم خواندم. از خواهرم پرسیدم کجا میتوانم از بابت نیمه دیگر اطلاعی بگیرم. خوشبختانه دوست او با شما همکاری می کند. به خانه ما آمد و تمام

جلدهای قبلی را برایم آورد. آنها را گرفته و همینطور آدرستان را مطمئناً چند نفر دیگر از دوستان در اینجا مایلند که اشتراک آنها بپذیرند که هر چه زودتر برایتان خواهم فرستاد.

بهر حال جلسهٔ فروغ فرخزاد به خوبی برگزار شد. عدهٔ زیادی بودند که راجع به ستمکاری اجتماع به این طبقه حرفها زدند. خوب، من فکر کردم حالا موقع خوبیست که اصلاً این جلسات را با مطالبی در مورد زنان ادامه دهیم تا آنجا که لا اقل این چند زن در این شهر کوچک به حق و ناحق خویش آگاه شوند. کتابهای نیمهٔ دیگر برای این منظور منابع بسیار باارزشی هستند. جلسهٔ این هفته شنبه ۱۸ جون را همان چهره های زن در جراید مشروطیت می باشد که آنها برای این جلسه تنظیم کرده ام، و مطمئناً اثر خوبی خواهد گذاشت. کلاس فارسی بچه ها روزهای یکشنبه از ساعت ۱۰ تا ۳ بعد از ظهر برقرار هست و من بی تابانه و مشتاقانه در انتظار کسی نشسته ام که علاقمندی خود را برای تدریس اعلام کند تا من با کمال میل روش تدریس را آنطور که می دانم در اختیارش قرار دهم. بامید آن روز و زمانی که ما به بهانه های مختلف از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنیم و هر آنچه را که در چنته داریم ولوناچیز با دیگران قسمت کنیم. با امید موفقیت برای تمام شماها و تمام طبقهٔ زن و زندگی ایده آل و انسانی برای تمام مردم دنیا.

این نامه در محل کارم با سرعت نوشته شده خط بد و انشاء غلط آنها
بخشید!

گ - ح
آمریکا

دوستان گرمی!

سلامهای گرم خواهران افغان تانرا بپذیرید. امیدواریم کارهای تان با موفقیت همراه باشد. با وجود اینکه ما فقط دو شماره از «نیمه دیگر» را خوانده ایم و تا کنون موفق نشده ایم که شماره های دیگر آنها بدست آوریم، ولی تحت تأثیر کارهای بزرگ شما قرار گرفته ایم، زیرا منتشر ساختن نشریه مانند «نیمه دیگر» بدون پیگیری و ادامه کاری نمی تواند انجام پذیرد که شما خواهران ایرانی با شجاعت و ادامهٔ کاری توانستید موفقیت هایی را

نصیب شوید ...

ما چندی قبل یک شماره «ندای آزادی» و یک شماره «ندای جوانان» به آدرس «نیمه دیگر» فرستادیم، آرزو داریم برای تان رسیده باشد. اکنون هم بمناسبت روز «همبستگی زنان» ما زنان سامایی می خواهیم همبستگی خود را با زنان زحمتکش جهان، آنهاییکه در برابر ظلم، استعمار و تجاوز می جنگند، و با جهل و عقبگرایی درنبردند و بالاخره آنهاییکه در راه بدست آوردن آزادی و دیموکراسی می رزمند همبستگی خود را اعلام می کنیم ...

همانگونه که آواز خواهران ایرانی خود را از سرزمین های دور می شنویم و امیدواریم صدای نارسای ما نیز از سرزمین آتش و خون، از میان بمب و خمپاره و گلوله ها بگوش شما دوستان آزادیخواه برسد.

اینک این باریک شماره از «ندای آزادی» که حاوی یک مضمون در مورد زن (زنان افغان در تبعید) است و هم چنین یک شماره «ندای جوانان» برایتان می فرستیم، امیدواریم ما را در مورد مسایل و یژه زنان کمک کنید. زیرا کارهای ما هنوز خیلی کوچک و پراز اشتباه است ...

درود بر شما

مریم

عضو کمیته زنان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

زن افغان در تبعید

از زمانیکه ما زنهای محروم افغان چشم باز کردیم خود را در دنیایی یافتیم که تار و پودش را محرومیت، محدودیت، تحقیر و انواع ستم ساخته بود. با چنین محرومیتی، دیواری و حصاری بزرگ شدیم تا بخود آمدیم. حجابی از (ناقص عقلی) سر و روی ما را پوشاند. بر دست های ما دستبند خرافه خورد و بر پاها ی ما زولانه های عدم تحرک افتاد و اسم ما (کوچ) نامگذاری شد ... ما زندانی سلولهای چهار دیواری گردیدیم.

با چنین شکل و شمائلی سالهای سال زیستیم و هیچگونه تلاشی هم برای در هم شکستن این بندها و حصارها نکردیم. وحشتناکتر اینکه عده بی شماری از ما زنهای افغان این قوانین را جاویدانی پنداشتیم و با تکرار شعار (دامن صبر بزرگ است) روزان و شبان خود را بسر می کردیم ... زمان گذشت و تغییرات بزرگ اجتماعی، سیاسی فضای کشور را دگرگون ساخت. مضحک اینکه استعمار با مهربانی بسیار دستی دراز کرد و در قسمتی از شهرها دستبندها و زولانه های قرون وسطائی ما را برداشت و آن را با زولانه ها و دستبندهای فرینتر و خوشترنگ تر عوض کرد و بر ما «منت» گذاشت ...

اما اندک اندک این گونه گونی ها و تغییرات سر و صدائی انداخت و نور اندیشه اجتماعی و سیاسی از خلل روزنه ها به سلولهای ما زندانیان نفوذ کرد حرکتی به ما داد تا راهی بسوی خروج ازین سلول در پیش گیریم. بالاخره جنگ این حصارها را فروریخت و ما از لای سقف شکسته ی سلول خود آسمان را دیدیم و اندک هوای حیات ما را تجدید کرد. در خلال این تغییر و تحول آنچه بما نیروی حیات می بخشید اندیشه آزادی و آزاد زیستن بود....

ولی آنچه ازین گذشته اندوهبار به ما میراث ماند سکوت است. سکوت مرگبار که به عادت ما زنهای افغان مبدل شده است و آنچه تا کنون ما را از انتظار پنهان کرده همین سکوتیست که سالهای سال به ما آموزش دادند و تحمیلش کردند. و همین سکوت باعث گردید که ما سالهای سال به انتظار نشستیم تا مگر متفکرین، فیلسوفان و جامعه شناسان در بین ما زنهای افغان زاده شوند، تا حرفها و مسایل ما را بازگو کنند. ولی با تأسف دیدیم که از آسمان میهن ما چنین زنائی نزول نکردند و اگر اندک صدائی هم از زنان شنیده شد به اتهام بی دانشی، بی فرهنگی و عقب افتادگی و... خاموش گردید.

بیائید واقع بینانه و صمیمانه مشاهده کنیم در کشور ما افغانستان که فیصدی باسواد آن به ۵٪ (پنج فیصد) می رسد، فیصدی زنان باسواد به چند فیصد خواهد رسید؟ تا به کی ما انتظار تئورین های بزرگ را داشته باشیم تا برای ما تئوری و فلسفه عرضه کنند؟ ما این انتظار را می شکنیم و ندای مانرا سر میدهیم. ندای ضعیف ما سرآغازی است برای درهم شکستن این سکوت. امیدواریم این ندای نارسا به تندی مبدل گردد تا مهر سیاه سکوت قرنها را بشکند.

نوشته زیر تصویر لوزانی است از زندگی زنان افغان در تبعید و هم چنین صدایی است در سکوت ...

زندگی در تبعید، بسر بردن در دیار بیگانه و جدائی از سرزمین دگرگونی بزرگیست برای هر فرد جامعه اما این تغییر و دگرگونی اجتماعی، تأثیرات و پرابلم های آن روی زنان مسأله ایست جداگانه.

زمانیکه استعمارگر روس با برافروختن جنگ تجاوزی اش فضای کشور را تیره و تار ساخت دیو تجاوز با پنجه های خون آلودش برای به چنگ آوردن همه دستاوردهای ملی ما به جولان افتاد تا با ریشه کن ساختن همه بنیان های فرهنگی مردم ما به هستی بی رمقش ادامه دهد. در کشاکش این زیر و زبر شدن اجتماعی، زندگی همه مردمان سرزمین ما آسیب پذیر گردید. این آسیب پذیری و هجوم وحشیانه روس مصائب فراوانی را در پی داشت. تبعید و آوارگی یکی از نتایج این تجاوز است که توده های بزرگی از هم میهنان ما را راهی سرزمین های بیگانه ساخت. در این میان میلیونها زن افغان نیز شامل است. و ما تأثیراتی را که تبعید بر زنان افغان بجای گذاشته و میگذارد در ابعاد مختلف مختصراً به

اشاره می‌گیریم:

بعد اقتصادی: یکی از پرابلم‌های عمده که همه مهاجرین به آن دست به گریبان اند اقتصاد نابسامان در محیط‌های مهاجرت است. از یک جانب کشورهای همجوار خودشان آنقدر به فقر اقتصادی دچارند که به عده زیادی از مردم شان کار وجود ندارد. مثلاً ایران را جنگ با عراق از هستی اقتصادی ساقط کرده است و دهها هزار آواره جنگی به شهرهای مرکزی و فارغ از جنگ پناه آورده اند که هر یک شان چون ایرانی اند و مستحق، لذا حق اولویت در کار و گرفتن خانه اجاره‌ئی را از خود دانسته و افغان بی پناه را به بدترین شکل فحش و ناسزا می‌گویند.

زن زحمتکش افغان است که با تحمل شاقترین زحمات و عرق ریزی، قسمتی و بمعنا تمام نان خانواده را تهیه می‌کند و چون کارش در بازار در محضر دید دیگران نیست از انظار پنهان می‌ماند. زنان زحمتکش میهن ما در محیط مهاجرت با درک این مشکلات به هر کار شرافتمندانه و پرزحمتی که امکان داشته باشد و از نظر اقتصادی کمک به فامیل برساند، تن در میدهند. آنها در حمام‌ها به کیسه مالی و پای داوی در خانه‌ها به کالاشوئی، ظرفشویی و حفاظت اطفال در باغها به جمع کردن میوه در زمین‌ها به چیدن برگهای چای در کارخانه‌های رب سازی، مربا سازی، قالی بافی و شب‌ها در خانه به پسته شکنی، پشم پاک کردن، خیاطی، دست دوزی، بافندگی تا نیمه‌های شب معروفند و زحمت می‌کشند تا لقمه بخورنمیر خود، فرزندان و شوهر بیکارشان را تهیه کنند. از طرف دیگر میزبانان ایرانی کرایه خانه‌های شان را ماه به ماه یا سال به سال اضافه می‌سازند. بناء اجباراً مهاجرین از تعداد اتاقها می‌کاهند و بر کثرت افراد در یک اتاق می‌افزایند مثلاً در یک اتاقی که در شرایط عادی دوسه نفر بیشتر زندگی نمی‌کنند درین شرایط نامساعد افغانهای آواره با هر پدر و مادر ۵ تا ۶ طفل و نوجوان یکجا زندگی مشقت بار خویش را سپری می‌کنند. و حتی بعضاً یک خانه را بوسیله پرده جدا کرده و دو فامیل در یک اتاق بسر می‌برند تا بتوانند ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تومان کرایه را که حداقل کرایه می‌باشد مشترکاً پردازند.

بعد سیاسی: یکی از مصایبی که جنگ بار می‌آورد تبعید و آوارگی است که در کشورهای اسلامی به آن مهاجرت می‌گویند. مردمی که در نتیجه جنگ اجباراً به ترک دیار خود واداشته می‌شوند، در همه زمینه‌های حیاتی مورد حمله و تاخت و تاز و دگرپسندی‌هایی قرار می‌گیرند. در بعد سیاسی نیز این مردم از یک جانب زیر رگبار تهمت و افتراهای سیاسی دشمن واقع میشوند، و از جانب دیگر کشورهای میزبان با ترکیبات متعدد سیاسی شان از زوایای مختلف سیاسی بر این آوارگان یورش می‌برند.

در کشور ما دشمن روسی تمام آوارگان را بنام فراری، غاصب، اشرار، فئودالها، وابستگان و اجنتان این و آن و... متهم میکند و سیلی از اکاذیب را پشت سرشان جاری می‌سازد و خوب و بد را به یک چوب می‌زند.

برشمریم. که متداول ترین آنها سیاست های غربگرایانه و بنیادگرایانه است. اولی بنا بر زمینه های راحت طلبانه و هوای گشت و گذار در غرب به عده ای از طبقات متوسط اجتماعی نیز نفوذ کرده است - در بالائی ها که منافع مشترک با غرب مطرح است - و دومی - بنیادگرایی - نیز بنا بر تسلط و زورگویی و دست داشتن به امکانات خود را بر مهاجر و منجمله بر زنان تحمیل می کند. زورگویی بنیادگرایی تا حدی است که در کمپ اعلان میکنند که هر کس بخواهد می تواند بیوه های شهدای وطن را، که به ایشان بنام آورده اند، بدون رضایت بیوه بگیرد و این عمل را قسمتی از سیاست خود در تأمین بیوه ها می دانند. در حالی که نقض کامل حق زن بیوه و تحمیل سیاست غلط بالای آن است. و ...

مسائل دیگری را نیز می توان درین زمینه ها برشمرد که درین نوشته ما از آن صرف نظر

نماییم. آنچه درین جا تذکر می دهیم این است که علی رغم این شرایط نامساعد محیط

خدمت مقاومت قرار دارند و از کوچکترین روزنه برای تبلیغ ضد روسی و شرح راه های درست جهاد و مبارزه استفاده می کنند. در خانه ها، در کمپ ها، در مساجد و تکیه خانه ها و مجالس غم و شادی مهاجر روشنگری می کنند و عشق به وطن و نفرت از دشمن، دوری از وابستگی و انحرافات راست و چپ را تبلیغ و ترویج میکنند. این جریان سالم گرچه ضعیف و پراکنده است ولی میتوان امید داشت که با ایجاد ارتباطات وسیعتر و فضای تفاهم و پیوند ارگانیک آن با داخل و سازماندهی منظم آن به یک جریان فعال سیاسی در بین زنان تکامل یابد.

بعد فرهنگی: یکی از دستاوردهای شوم نظامهای حاکم در افغانستان فقر فرهنگی است که بمثابة یک وبای جانکاه در بین توده های مردم و بویژه در بین زنان کشور ساحه گسترده ای را در خود احتوا می کند. جهل، بیسوادی، خرافه پسندی و ... ناآگاهی فرآورده های زهراگین این فرایند تحمیلی بر جامعه مظلوم ماست که سهم بیشتری از آن به زنان محروم افغانستان رسیده است.

دنیای تبعید توأم با فقر و مسکنت مضاعف، پدیده های جدید فرهنگی - اجتماعی را در برابر زن ناآگاه افغان قرار می دهد که خواهی نخواهی تأثیراتی بالایش می گذارد. عمده ترین خطری که مجموعه تبعیدیان یا مهاجرین افغانی - بویژه زنان - را تهدید می کند از خود بیگانگی فرهنگی و یا تقلید بیجا از زواید نامطلوب فرهنگ بیگانه است. کشور میزبان همچنانکه مزایای پسندیده فرهنگی دارد و میتواند در فضای سالم محیط مهاجرت در تکامل فرهنگی مهاجرین نقشی داشته باشد زواید نامطلوب فرهنگی نیز دارد. که با انتقال - و بعضا تحمیل - به مهاجرین، آنها را از خود بیگانه ساخته و به مسخ فرهنگی

منزلیت - تم بر کشور میزبان - مهاجرین - خانواده خسر - شرح جزئیات

اسبه دارد و باید به آن برخورد جدی علمی و عملی داشت. یکی از ارزش در خور مح

مسایلی که در مسخ فرهنگی مهاجر تأثیر گذار است تقلید کورکورانه از رسم و روال های کشور میزبان و جایگزینی زبان بیگانه به جای زبان خودی است؛ که این خطر بیشتر از همه زنان و اطفال را تهدید می کند. یکی از عوامل این مسخ فرهنگی تحقیر و توهین مهاجر است که در کشورهای میزبان بویره در ایران - مروج است.

مهاجرین افغان برای اینکه از تحقیر و توهین خود بکاهند می کوشند تا با تغییر زبان، لباس، ... و تقلید از فرهنگ میزبان، خود را به جامعه میزبان درآرند و ادای بومی دریاورند تا کسی نداند که مهاجر هستند و توهین شان نکند و ازین برخوردار تحمیلی، مسخ فرهنگی آغاز می شود؛ و این مسخ فرهنگی سرآغاز یک فاجعه است.

نتیجه: در نتیجه میتوان گفت که در خارج از مرزهای کشور نیز ضرورت بوجود آوردن یک جریان سیاسی فعال احساس می شود. زنان افغان بایست در تبعید برای زدودن هر نوع فرهنگ قرون وسطائی و استعماری به مبارزه برخیزند و زمینه هر گونه تبادل نظر و همکاری را بوجود بیاورند.

ما زنهای افغان باید در تبعید نیز جوی را که مانع هر گونه حرکت و فعالیت سیاسی ما میگردد نابود سازیم و برای بوجود آوردن فضای سیاسی سالم از هیچگونه موانع نهراسیم و برای ایجاد شرایطی بکوشیم تا از یک جانب بتوانیم ستمکشی زن افغان، خواست ها و اهداف آن را بیان کنیم و از جانب دیگر این فعالیت ها را در بستر مبارزه ضد استعماری و ضد ستم اجتماعی جریان دهیم تا راه هماهنگی بین جنبش زنان در داخل و خارج را تأمین نموده باشیم و هم چنین این مبارزه باید تلاشی باشد برای بدست آوردن آزادی، دیموکراسی و تأمین عدالت اجتماعی در کشور که در عین حال مبارزه ای است برای دفاع از حقوق کلیه زنان زحمتکش افغان، در زمینه اقتصادی نیز زنان افغان بازوی توانمند اقتصادی جنبش میتوانند باشند و در عین حال برای بدست آوردن دست مزد رنج شان باید متناسب با اوضاع هر محل دست به اقدام شوند.

یک پیام

افسانه (فرزانه) از تکراس

«سفرنامه» و «نامه ای از یک دختر ۱۹ ساله» و مصاحبه های مربوط به حجاب و اشعار شما رسید. آدرس صحیح شما را نداریم. لطفاً شما با ما تماس بگیرید.

سیاست حکومت اسلامی پیرامون دسترسی زنان به آموزش عالی و اثرات آن بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان*

سحر قهرمان

توضیح نیمه دیگر: این مقاله ابتدا از اصل انگلیسی آن توسط اما دلخانیان به فارسی برگردانده شده است. نسخه نهایی را نویسنده مقاله بازنویسی و بازبین کرده است. تاریخ نگارش مقاله اردیبهشت ۱۳۶۴ است.

مقدمه

تا قبل از سال ۱۲۸۶ (۱۹۰۷) در ایران مدرسه ای برای زنان مسلمان وجود نداشت. بر اساس سرشماری عمومی سال ۱۳۵۵ تعداد کل دانش آموزان دخترشش ساله به بالا در سه دوره ابتدایی، متوسطه و عالی بالغ بر ۲,۹۰۷,۲۹۹ نفر بود^۱ و تعداد کل دانشجویان به ۴۷,۸۳۰ نفر می رسید^۲.

تحصیلات مختلط در سطح دانشگاهی حدود سال ۱۳۱۳ شروع شد. در اواسط سالهای دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۰) زنان می توانستند در کلیه رشته های تحصیلی مؤسسات آموزش عالی، جز در رشته معدن، نامنویسی کنند. تحصیلات عالی امکان ورود به بازار کار را به عنوان نیروی کار ماهر برای زنان شهرنشین فراهم کرد.

پس از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی در سال ۱۳۵۷ دانشگاهها در جریان «انقلاب فرهنگی اسلامی» اسلامی شدند و در نتیجه دسترسی زنان به بسیاری از رشته های تحصیلی غیرممکن یا محدود شد و زن و مرد در کلاسها از یکدیگر جدا شدند.

در این مقاله تحولات آموزش رسمی زنان در ایران، پیشرفتها و موانع آن مورد بررسی قرار می گیرد و سپس محدودیتهایی که در سال تحصیلی ۶۲-۱۳۶۳ در مورد دسترسی زنان به آموزش عالی تحمیل شد مطالعه می شود. پس از آن اثرات خط مشی مزبور و نتیجه گیریهای مربوطه مورد بحث قرار می گیرد.

۱- موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان در ایران (۱۳۶۴-۱۲۷۹)

الف - قبل از انقلاب، ۱۳۵۷ - ۱۳۰۴: رشد آموزش زنان

تا قبل از قرن بیستم آموزش رسمی در ایران منحصر به مردان بود. تنها عده کمی از زنان طبقات اشراف شهری تحت تعلیم معلمین سرخانه موفق به کسب سواد می شدند. این امر با تعلیمات دین حاکم یعنی اسلام که مشوق تحصیل زنان نبود و همچنین با ساخت اجتماعی جامعه ای که ۹۰ درصد جمعیت آن روستائین بودند و امرار معاششان از طریق کشاورزی ابتدایی، شامل گله داری و کوچ نشینی بود، سازگار بود. حتی تا اواخر دهه ۱۳۵۰ حدود ۶۰ درصد جمعیت کشور هنوز در ۷۰ هزار روستایی پراکنده در سراسر مملکت سکنی داشتند.

موانع موجود در راه آموزش زنان توأمأً از سوی نظام تعلیماتی تحت نفوذ روحانیون مسلمان و جامعه سنتی پدرسالاری، که در آن زنان شهری محکوم به خانه نشینی بودند، اعمال می شد. نخستین مدارس دخترانه در سال ۱۲۱۴ (۱۸۳۵) بوسیله میسیونرهای

آمیگاب دیاره و در سال ۱۲۸۴ (۱۸۷۵) در تبریز تأسیس شد.

نامنویسی به پذیرفتن شاگردان بود که در سال توسط زنان ایرانی شد (جدول شماره

دختران مسلمان را در این مدارس نمی داد. اولین مدرسه ای که مجاز به زن مسلمان شد مدرسه ایران و فرانسه **Ecole France-Persane** ۱۲۸۵ (۱۹۰۶) تأسیس گردید. در پی آن چندین مؤسسه آموزش ابتدایی در سالهای ۱۲۸۵ (۱۹۰۶)، ۱۲۸۹ (۱۹۱۰) و ۱۲۹۰ (۱۹۱۱) تأسیس شد.

روحانیون که این مدارس گمراه می کنند (۱۹۸۳، ص ۲۴) مؤسسين آن مضامین اندازد ناچار می

مسلمان کراراً تأسیس این مدارس را تقیح کردند و چنین بحث می کردند ایمان دختران مسلمان را با فریب و خدعه از بین می برد، افکارشان را بد و با تظاهر به آموزش، آنها را به افرادی بی ایمان مبدل می کند (نشأت به دنبال تبلیغات روحانیون بسیاری از مدارس مورد حمله قرار گرفته، روبرو و مجروح شدند. اگر زن روشنفکری جرأت می کرد مدرسه ای به راه شد این امر را از همسر خود پنهان نگهدارد.

نظر به این مدت دو شد شوهر پدرت در نشدی و (بامداد ۷)

که شوهر ماهرخ خانم مخالف فعالیت های مترقیانه اش بود وی مجبور شد به سال موضوع اداره مدرسه را از شوهرش پنهان نگهدارد. وقتی سر آوفاش برش از شدت خشم به سر و روی خود زد و خطاب به زنش گفت، «وقتی آن دنیا از من بپرسد چرا مانع عمل خلاف دختری که به تو سپرده ام اجازه دادی این گونه حیثیت خود را لکه دار کند چه جوابی به او بدهم؟» (۱۹۷۷، ص ۴۶).

علی رغم این

که امر آموزش زنان در نخستین قانون اساسی ۱۲۸۵ (۱۹۰۶) تصریح شده

جدول شماره ۱: اولین مدارس زنانه در ایران

نام مدرسه	مؤسس	تاریخ تأسیس	محل
مدرسه دخترانه آمریکایی	مسیونرهای مسیحی آمریکایی	۱۲۱۴ (۱۸۳۵)	ارومیه - تهران
مدرسه ایران و فرانسه	یوسف خان مؤدب الملک ریشار (ریچارد)	۱۲۸۵ (۱۹۰۶)	تهران
مدرسه ناهوس	طوبی آزموده	۱۲۸۶ (۱۹۰۷)	تهران
مدرسه عفتیه	همسر شیخ محمود حسین یزدی، صفیه خانم	۱۲۸۹ (۱۹۱۰)	تهران
مدرسه دخترانه ترقی	ماهرخ گوهرشناس	۱۲۹۰ (۱۹۱۱)	تهران
مدرسه دخترانه تربیت	مه سلطان امیر صحنی	-	تهران
مدرسه دخترانه دره المدرس ^۲	دره المعالی خانم	-	تهران
شمس المدارس ^۳	نصرت مستغنی	۱۲۹۴ (۱۹۱۵)	تهران
مدرسه دختران	صدیقه دولت آبادی	۱۲۹۶ (۱۹۱۷)	اصفهان
کالج تربیت معلم زنان	وزارت آموزش و اوقاف و هنرهای زیبا	۱۲۹۷ (۱۹۱۸)	تهران
احتجابیه	صفرا خلیلی	۱۳۰۴ (۱۹۲۵)	شیراز
فروغ	فروغ	-	مشهد

۱- بخش دخترانه بومیله خانم های رادلت (Radlett) و کینگ (King) اداره می شد.

۲- بعدها مدرسه آژوم نامیده شد.

۳- دبیرستان بود

۴- در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) از مدرسه ایران و فرانسه جدا گردید و در سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) مجدداً دانشسرای مقدماتی تربیت معلم نام گذاری گردید.

بود، معیناً در اثر مخالفت روحانیون تأسیس مدارس دخترانه به تأخیر افتاد. بدین ترتیب ایجاد اولین مدرسه دولتی تا سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) عملی نشد.

پس از آنکه حکومت متزلزل قاجار جایش را به رژیم متمرکز و غرب گرای پهلوی داد (۱۳۵۷ - ۱۳۰۴)، تعلیم و تربیت رسمی زنان به ابتکار بخش خصوصی گسترش بیشتری یافت. رضاشاه متأثر از اصلاحات کمال آتاتورک در ترکیه، حجاب را غیرقانونی اعلام

کرد (دی ۱۳۱۴). دست به ایجاد مدارس ابتدایی و متوسطه دخترانه زد و در سال ۱۳۱۳ دانشگاه تهران را که به روی زن و مرد هر دو باز بود تأسیس کرد. نخستین دانشجویان زن در ماه مهر ۱۳۱۵ به دانشگاه راه یافتند. معیناً در همان زمان زنان از داشتن حق رأی و حق طلاق محروم بودند و از نظر قانون در مواردی مانند شهادت در دادگاه (شهادت دو زن برابر یک مرد بود) و وراثت در مقایسه با مردان در درجات پایین تری قرار داشتند. با اینکه بعد از سقوط رضا شاه در سال ۱۳۲۰ بسیاری از زنان مجدداً از حجاب استفاده کردند معیناً آموزش زنان گسترش یافت (جدول شماره ۲).

از نظر سیاسی دوازده سال اول سلطنت محمدرضا شاه دوران پرتلاطمی به شمار می آید. در سال ۱۳۲۵ دو ملیت مهم ایران یعنی ترکها و کردها، در آذربایجان و کردستان در شمال غربی ایران، جمهوریهای خودمختار تشکیل دادند. در هر دو حکومت برای نخستین بار زنان حق رأی و سایر حقوق را به دست آوردند. اولین دانشگاه خارج از تهران در تبریز پایتخت جمهوری آذربایجان تأسیس شد. بعد از یک سال، ارتش شاهی به دو

~~جمهوری تبریز حمله کرد و آن در دهه اول دهه ۱۳۳۰ میلادی به وسیله ارتش شاهی سرکوب شد.~~

قدرت نیروهای چپ و ملی از فشار خود بر روح

(Zonis ، ۱۹۷۲ ، ص ۳۳). ولی در این زمان ما پیشرفت زنان به شمار نمی رفت. زنان همچنان در دانشگاهها و مراکز آموزشی شهرستانها که بعد از سال ۱۳۲۶ تأسیس شده بود به تدریج مشاغلی در مدارس ابتدایی و متوسطه، ادارات دولتی و خصوصی مانند بانکها و رسانه های گروهی به دست آوردند.

تا اواخر دهه ۱۳۴۰ تغییرات زیادی در جامعه ایران

توان تشکیل طبقه متوسط شهری اکثراً غیر مذهبی، افزایش متنوع تر را نام برد. افزایش بی سابقه درآمد نفت در اوایل دهه ۱۳۵۰ و سرمایه گذاریهای

عظیم نظامی و اقتصادی شاه تحت عنوان «تمدن بزرگ نیکسون» در ایران (یعنی استفاده از ایران به عنوان پایگاه منطقه خلیج فارس) بود، منجر به کمبود شدید نیروی انسانی متخصص در آموزش کادرفنی، دانشگاهها به سرعت توسعه یافتند. در سال ۱۳۳۹-۱۳۴۹ ۵۳ درصد افزایش در تعداد دانشجویان در مقطع کارشناسی و تا سال ۱۳۲۹، ۷ درصد است)

رشته های مختلف، از کامپیوتر گرفته تا مدیریت هتل،

تحولات اخیر امکانات تازه ای برای زنان، که

شهری مورد نیاز بود، به وجود آمد. زنان برای ورود به

پزشکی، مدیریت، اقتصاد و وکالت به کسب تحصیلات

مشاغل حقوقی در واقع نوعی نوآوری و رسم تازه در مقایسه

با ناسیون و موسسات مذهبی کاست.

تأسیس جمعیت مؤثری در جلوگیری از

دانشگاه مختلط تهران و دانشکده های تخصصی خود ادامه دادند. زنان به تدریج به مراکز درمانی و خدمات بهداشتی و درمانی وارد شدند.

از آن جمله بود. از آن جمله می

تأسیس جمعیت شهرنشین و اقتصادی

در اوایل دهه ۱۳۵۰ و سرمایه گذاریهای

«دکترین» که در واقع پیاده کردن «دکترین

تأسیس جمعیت شهرنشین و اقتصادی آمریکا در

کارماهر در کشور شد. در نتیجه، به

تعداد موسسات آموزش عالی

برای سالهای دهه

دانشگاهها برنامه های جدیدی در

عرضه کردند.

وجودشان در بازار کار اقتصاد متنوع

حرفه های تخصصی مانند معلمی،

مدیریت عالی پرداختند. پذیرش زنان در

اصول اسلامی که زن را عاجز از

نیمه دیگر

قضاوت می دانست شمرده می شد. در دهه ۱۳۵۰ زنان می توانستند تقریباً در کلیه رشته های تحصیلی به استثنای معدن و الهیات نام نویسی نمایند.

داده های زیر تصویر روشنی از این تحولات به دست می دهد. تعداد زنان «فعال اقتصادی» در دهه ۱۳۴۵-۵۵، ۵۳ درصد افزایش یافت که اکثراً در خدمات اجتماعی و خانگی اشتغال داشتند تا در مشاغل صنعتی. تعداد زنان شاغل در صنایع شهری از

۱۴۰ نفر در سال ۱۳۴۸ به ۱۶۲ نفر در سال ۱۳۵۵ رسید یعنی فقط ۱/۴ درصد

و خانگی از ۵۴ نفر، رشد داشته، در حالی که تعداد افراد شاغل در خدمات اجتماعی

۳۱ درصد افزایش (طبی) در سال ۱۳۴۸ به ۳۲۶ نفر در سال ۱۳۵۵ رسید یعنی

حرفه های تحصیلی و علمی و در مشاغل غیربسیاری در مشاغل علمی و حرفه ای

پزشکی، معلمین و کتابداران برابر ۲۵۴ درصد است. میزان رشد در گروه دیگر یعنی امور

اداری و مدیریت شامل ماشین نویسها، متصدیان کامپیوتر، تلفن و تلگراف برابر ۳۵۷

درصد بود (همان منبع). در سال ۱۳۵۶ میزان شرکت زنان در کار دولتی به ۲۸ درصد، در

مدارس متوسطه به ۳۰ درصد، در مدارس ابتدایی به ۵۴ درصد و در کودکانها به حدود

۱۰۰ درصد رسید (آبراهامیان ۱۹۸۲، ص ۴۳۴). علیرغم گسترش فعالیت های زنان در

خارج از خانه، همانطور که در جدول شماره ۲ نشان داده شده است، در مشاغل حرفه ای

زنان نسبت به مردان هنوز خیلی عقب بودند:

جدول شماره ۲: تعداد زنان و مردان در مشاغل حرفه ای، ۱۳۵۳

حرفه	زن	مرد
تدریس در سطح دانشگاه	۱,۷۰۰	۱۰,۶۲۸
وکیل	۳۱۶	۱,۹۰۰
مهندس	۳۵۰	۱۱,۶۵۰
پزشک و دندانپزشک	۱,۰۴۱	۱۰,۰۰۰

رشد مشابهی در زمینه آموزش زنان شاغل انجام گرفت. درصد زنان شاغل باسواد از ۳۰ درصد در سال ۱۳۴۵ به ۶۵ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش یافت. میزان عمده این افزایش مربوط به تحصیلات عالی بود. تعداد زنان شاغل دارای دیپلم متوسطه ۱۷۱ درصد افزایش یافت در صورتیکه تعداد لیسانسیه ها و درجات بالاتر تحصیلی از ۱۷,۰۰۰ نفر به ۱۰۹,۰۰۰ نفر رسید، یعنی ۵۴۱ درصد افزایش یافت (طبری ۱۹۸۲، ص ۸). تعداد زنان شرکت کننده در مؤسسات آموزش عالی از ۵,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به ۷۴,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ رسید. تعداد کل دانشجویان زن در دانشکده تربیت معلم ۳۶ درصد و در مدارس حرفه ای و تربیت معلم ۸ درصد بود. بدین ترتیب نظام آموزشی زنان بسیاری را برای مشاغل طبقه متوسط تربیت کرد، اگرچه این گونه مشاغل از اعتبار کمتری برخوردار بودند (آبراهامیان ۱۹۸۲، ص ۴۳۴).

استخدام روزافزون زنان ماهر و نیمه ماهر در دهه ۱۳۵۰ معمولاً به طرحهای عمرانی که هزینه مالی آن از درآمد سرشار نفت تأمین می شد نسبت داده شده است. کمبود افراد متخصص چنان حاد بود که دولت ناچار شد در اواسط دهه ۱۳۵۰ افراد خارجی (اکثراً از کره، فیلیپین و هندوستان) را استخدام کند (همان مرجع). در سال ۱۳۴۹، ۹,۵۵۷ کارشناس و متخصص فنی خارجی در ایران مشغول کار بودند. این رقم در سال ۱۳۵۶ به ۵۵,۰۰۰ نفر افزایش یافت (سمعی و سایرین ۱۹۷۸، ص ۱۸). مطالعات سازمان برنامه در سال ۱۳۴۹ نشان می دهد که علی رغم برنامه های مربوط به گسترش دانشگاهها، تأمین نیروی کار مورد لزوم برای سال ۱۳۵۶ غیرممکن می نمود (همان منبع). پیش بینی می شد که ایران در سال ۱۳۵۷ به چنین رشدی از نیروی کار متخصص نیاز داشته باشد: ۱,۱۲۲/۲٪ مهندس (کلیه رشته ها)؛ ۱۰۴/۸٪ پزشک؛ ۲۵۶/۹٪ پرستار (دیپلمه رسمی و غیره)؛ ۲۲۷/۳٪ قابله؛ ۱۷۳/۶٪ استاد دانشگاه؛ ۲,۹۹۰٪ معلم مدرسه متوسطه؛ ۶۵٪ مدرسه ابتدائی و غیره (همان منبع).

ب - دوران بعد از انقلاب، ۱۳۵۸-۶۴: اسلامی کردن روابط زن و مرد

شرکت گسترده زنان در انقلاب ضد سلطنتی موجب حیرت بسیاری از ناظران خارجی شد. بسیاری از زنان از حجاب به عنوان نشانه مخالفت با قدرت سیاسی حاکم استفاده کردند.

پس از به قدرت رسیدن رژیم اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷، دولت به منظور اعمال اصول اسلامی در رابطه با جداسازی زن و مرد و منزوی کردن زنان در خانه، دست به یک رشته اقدامات تدریجی زد. خمینی کشف حجاب ۱۳۱۴ رضاشاه را لغو و استفاده از حجاب را اجباری اعلام کرد. این امر با مخالفت زنان طبقه متوسط شهری، نیروهای چپ و سازمانهای سیاسی ملی گرا روبرو شد^۳ دولت با استفاده از نیروی وسیع دستگاه

حکومتی، و بعدها، با اعمال فشار و تهدید موفق شد حجاب را به زنان شهری تحمیل کند. تعداد زیادی از زنان بی حجاب از مؤسسات دولتی اخراج شدند و در همان حال نیز ورود ارباب رجوع بی حجاب به مؤسسات دولتی، بانکها، و غیره ممنوع اعلام شد. با الغاء قانون مصوب سال ۱۳۴۶ حمایت خانواده، محدودیت تعدد زوجات از میان برداشته شد و به مردان اختیارات قابل ملاحظه ای در مسئله طلاق و غیره اعطاء شد.

یکی از جوانب اسلامی کردن وسیع روابط زن و مرد این بود که عرصه آموزشی و حرفه ای زندگی زنان محدود تر شود و وظیفه اصلی زنان در جامعه، که از نظر رژیم کارخانگی و بچه داری است، به آنان اعاده گردد. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی چنین آمده است:

خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است ... زن در چنین برداشتی از واحد خانواده از حالت (شیئی بودن) و یا (ابزار کار بودن) در خدمت اشاعه مصرف زدگی و استثمار خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پر ارج مادری در پرورش انسانهای مکتبی پیشاهنگ و خود هم‌رزم مردان در میدان های فعال حیات می باشد و در نتیجه پذیرای مسئولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود.

(قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - مقدمه ص ۳)

به منظور اجرای اصول مزبور از اشتغال زنان در حرفه های حقوقی ممانعت به عمل آمد و سپس لایحه ای مبنی بر نیمه وقت کردن کلیه کارگران و کارمندان زن تمام وقت تقدیم مجلس گردید. (با این هدف که زنان بتوانند به وظایف خانه داری و مادری خود برسند). محدود کردن امکانات دسترسی زنان به تحصیلات عالی یکی از جنبه های مهم اسلامی کردن نظام آموزشی عالی است. برخلاف سایر اقدامات دولت مانند حجاب و لایحه نیمه وقت کردن کار زنان که تأثیر آنی داشت، تحولات مربوط به دسترسی زنان به تحصیلات عالی در پشت درهای بسته اجرا شد و اثرات درازمدت آن برای مردم ناشناخته مانده است. بنابراین بررسی اثرات این جنبه از سیاست آموزشی رژیم اسلامی مهم است. از این رو سؤال اصلی این مقاله این است: «خط مشی دولت در مورد دسترسی زنان به تحصیلات عالی چه اثری بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان به جا می گذارد؟»

۲- دسترسی زنان به آموزش عالی

به منظور ترسیم خط مشی دولت در مورد دسترسی زنان به آموزش عالی، اطلاعات مندرج در اولین «راهنمای ورود به تحصیلات عالی» (از این پس «راهنما» نامیده می شود) پس از انقلاب (تابستان ۱۳۵۸) با متن آخرین راهنمای سال تحصیلی ۱۳۶۴

(۱۹۸۵) مقایسه می شود. لازم به تذکر است که راهنمای سال ۱۳۵۸ منعکس کننده سیاست رژیم پیشین است زیرا در تابستان ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) رژیم اسلامی در موقعیتی نبود که دست به تغییرات اساسی پیرامون سیاست پذیرش دانشجویان در مؤسسات آموزش عالی بزند. خمینی در بهار ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) فرمان «انقلاب فرهنگی اسلامی» را به قصد «اسلامی کردن» نظام آموزش عالی صادر کرد که اولین قدم آن حمله مسلحانه به دانشگاهها و بیرون راندن دانشجویان چپ از عرصه مؤسسات آموزش عالی بود. سپس به منظور تصفیه مؤسسات آموزش عالی از دانشجویان، استادان، کارمندان «غیراسلامی» و تجدید نظر در مدیریت، تدریس و پذیرش دانشجو، کلیه مؤسسات تعطیل شد. بنابراین راهنمای سال ۱۳۶۴ دستاورد تحولات اخیر برنامه اسلامی کردن است. پس از مقایسه محدودیتهای پذیرش دانشجویان زن در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۶۴ انگیزه ها و اثرات خط مشی دولت مورد بحث قرار خواهد گرفت.

الف - سال تحصیلی ۱۳۵۸-۵۹

نخستین کنکور سراسری پس از انقلاب در پنج «گروه آزمایشی» زیر انجام گرفت:

۱- علوم انسانی و زبانهای خارجه

۲- علوم اجتماعی و اقتصادی

۳- علوم تجربی

۴- علوم ریاضی و فنی

۵- هنر

کنکور سراسری ۱۲۳ مؤسسه آموزشی را در برمی گرفت: ۲۱ دانشگاه، ۱۳ دانشکده، ۲ هنرستان، ۱۷ مدرسه عالی، ۴ دانشسرا، ۴ مرکز تربیت معلم، ۶ مجموعه آموزشی، ۴ انستیتو عالی، ۱۴ آموزشگاه پرستاری، ۲۱ آموزشگاه فنی و ۱۷ آموزشگاه بهداشت مدارس. محدودیتهای پذیرش زنان جزئی بوده، فقط شامل رشته های ذیل می شد: ۱- رشته معدن دانشکده پلی تکنیک تهران و مدرسه عالی معدن شاهرود داوطلب زن نمی پذیرفت؛ ۲- رشته های «فقه اسلامی»، «مبنای قوانین اسلامی» و «فرهنگ اسلامی و تمدن ایرانی» در دانشگاه مشهد زنان بی حجاب را نمی پذیرفت، و ۳- برخی از مدارس پرستاری فقط زن مجرد (راهنما صفحات ۱۰۴ و ۱۹۹)، یا زنان بیوه بدون فرزند (صفحه ۱۰۳)، و یا زنانی که تا زمان فارغ التحصیلی مجرد باقی بمانند (صفحه ۱۰۲) می پذیرفت.

ب - سال تحصیلی ۱۳۶۳-۶۴

اولین کنکور دو سال بعد از بازگشایی دانشگاهها که در سال ۱۳۵۹ تعطیل شده بودند انجام گرفت. در این موقع تغییراتی کلی در آزمونها و گروههای آزمایشی، رشته های

تحصیلی، تعداد مؤسسات و معیارهای پذیرش دانشجو صورت گرفته بود.

تعدادی از برنامه های تحصیلی که دولت آنها را «غیر ضروری» تشخیص داده بود، مانند موسیقی و مشاوره (مانند مشاوره برای دوره راهنمایی) حذف شد. یکی از تغییرات دیگر عبارت بود از متمرکز کردن مؤسسات گوناگون در یک «مجموعه». بدین ترتیب در سال ۱۳۶۴ کلاً ۱۰۹ مؤسسه آموزشی وجود داشت: ۲۰ دانشگاه، ۴ مجموعه دانشگاهی، ۲۱ مجموعه آموزشی، ۲ دانشکده، ۱۵ مدرسه عالی، ۳۱ دانشسرا (دوره ۲ ساله) ۱۲ انستیتو فنی، و ۴ واحد تعلیماتی.

معیار کلی برای همه داوطلبان عبارت بود از الف - اعتقاد به دین اسلام و یا یکی از ادیان شناخته شده در قانون اساسی و ب - عدم هر گونه ارتباط و یا حمایت از سازمان یا احزاب سیاسی و گروههای ضد دولتی. به علاوه، متقاضیان ذکور می بایستی وضع

سخت گیری می کرد.

در مقایسه با سال ۱۳۵۸، محدودیتهای مربوط به پذیرش زنان گسترش یافته بود:

گروه آزمایشی ۱ (علوم ریاضی و فنی): از ۸۴ رشته عرضه شده زنان را از ۵۵ رشته (۶۴٪) محروم کردند.

گروه آزمایشی ۲ (علوم تجربی): شامل ۴۰ رشته که شرکت زنان در ۷ رشته آن (۱۷٪) شامل کاردان دامپزشک، مبارزه با بیماریها، زمین شناسی، امور زراعی، دامی، منابع طبیعی، و دامپزشکی ممنوع شد. در ۱۸ رشته از ۳۳ رشته مابقی محدودیت «حداکثر» برای داوطلبان زن قایل شدند. بدین معنی که رشته های پزشکی دندانپزشکی، بینایی سنجی، تکنولوژی رادیولوژی، گفتار درمانی، شنوایی سنجی، علم آزمایشگاهی، هوشبری، تکنیسین اطاق عمل و بهداشتکار دهان و دندان فقط ۵۰٪ زن می پذیرفتند و به همین ترتیب فیزیوتراپی و کار درمانی ۴۰٪، بهداشت عمومی، بهداشت حریم ای و تکنیسین پروتزهای دندانی ۳۰٪ و داروسازی، بهداشت محیط و اعضای مصنوعی ۲۰٪ جای خود را به زنان اختصاص دادند.

دو رشته مامایی و بهداشت خانواده منحصر به زنان است. تغییر مهمی در رشته پرستاری رخ داده، آن این است که اکنون در این رشته ۵۰٪ دانشجوی مرد پذیرفته می شود. هدف از این کار ترتیب مردان پرستار برای خدمت به بیماران است.

گروه آزمایشی ۳ (علوم انسانی): شامل ۳۵ رشته که در ۱۰ رشته آن محدودیت «حداکثر» برای زنان تعیین شده است: الهیات و معارف اسلامی، دبیری الهیات معارف اسلامی، روانشناسی (دو گرایش) و حسابداری ۵۰٪، باستانشناسی و تاریخ هنر علوم اقتصادی (دو گرایش)، مدیریت (سه گرایش) و دبیری تربیت بدنی و علوم ورزشی ۴۰٪، حقوق ۲۵٪ (فارغ التحصیلان زن نمی توانند حقوقدان یا قاضی بشوند) و مدیریت خدمات بهداشتی و درمانی ۲۰٪.

گروه آزمایشی ۴ (هنر): شامل ۱۰ رشته که دورشته طراحی و خیاطی و معلم فنی خیاطی و دوخت تجارتي «فقط زن» می تواند انتخاب کند و انتخاب بقیه رشته ها برای زن و مرد آزاد است.

لازم به یادآوری است که پذیرش داوطلبی که استحضانات ورودی را با موفقیت گذرانده مشروط آن است که در «تحقیقات محلی» ثابت شود داوطلب مزبور از نظر سیاسی و ایدئولوژی نسبت به حکومت حاکم متعهد است. تحقیقات مورد نظر از اهل محل زندگی داوطلب به عمل می آید. به بازرسان باید ثابت شود زنان متقاضی دارای سابقه رعایت حجاب و انجام وظایف دینی را از قبیل نماز، روزه و غیره هستند. به علاوه مدرسه متوسطه محل تحصیل متقاضی باید تأیید کند که دانش آموز داوطلب در فعالیتهای سیاسی ضد دولتی شرکت نداشته است.

۳- اجرای خط مشی

در ایران، مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم، قدرت دولتی فوق العاده متمرکز است. حکومت عالی ترین مقام تصمیم گیری و سازمان اجرایی در زمینه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. به طور کلی آموزش در انحصار دولت است. تغییرات مربوط به دانشگاه توسط وزارت فرهنگ و آموزش عالی که کلیه مؤسسات را سرپرستی می کند، به مورد اجراء گذاشته شد. رؤسای دانشگاهها، دانشکده ها و مسئولین اداری همگی فقط مجری بوده، هیچ نوع حق اظهار نظر، مخالفت و یا به تأخیر انداختن تصمیماتی را که در مقامات بالا گرفته شده ندارند. مسئولین دانشگاه، استادان و دانشجویان یا کارمندان حق انتقاد از تصمیمات را ندارند. مأمورین انتظامی دانشگاهها و نیز دانشجویان انجمن اسلامی که عضو حزب حاکم جمهوری اسلامی (منحله در سال ۱۳۶۶) هستند، مسئول نظارت و کنترل بر اجرای صحیح این اصلاحات هستند. لازم به تذکر است که اجرای تغییرات جدید تنها پس از آنکه «پاسداران انقلاب» و دیگر گروههای مسلح مؤسسات آموزشی را مورد حمله قرار داده، پس از برخوردی خونین دانشجویان مبارز را بیرون انداختند، عملی شد. دولت کراماً تأکید کرده است که در غیر این صورت برنامه اسلامی کردن دانشگاهها تحقق نمی یافت.

اثرات خط مشی مورد نظر بر موقعیت اجتماعی - اقتصادی زنان

ارقام و اطلاعاتی که تا کنون ارائه شده نشان دهنده آن است که در نتیجه اسلامی کردن تحصیلات عالی، دسترسی زنان به ۹۱ رشته (۵۴٪) از ۱۶۹ رشته عرضه شده توسط ۱۲۳ مؤسسه آموزشی، ممنوع اعلام شده است. تفاوت این محدودیت نسبت به محدودیت

نیمه دیگر

دسترسی زنان به تحصیلات عالی در سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) که تنها یک رشته تحصیلی یعنی معدن شناسی در انحصار مردان بود، چشمگیر است، البته به راحتی می توان به اهداف مقررات مربوط به دسترسی زن و مرد به تحصیلات عالی پی برد. منظور اصلی همانا تأکید بر جداسازی زن و مرد در جامعه ایران است. نیل به این مقصود مستلزم محروم کردن زنان از: الف - دسترسی به رشته و در نتیجه به مشاغلی است که از نظر سنتی متعلق به مردان است، مانند مهندسی، کشاورزی و غیره؛ ب - دسترسی به رشته ها و مشاغلی است که مستلزم دور شدن زنان از خانواده یا نیاز به تماس زیاد با افراد یا گروههای خارج از محدوده خانواده دارد، مانند رشته های تخصصی کشاورزی (البته به غیر از رشته «صنایع دستی روستایی» که زنان را به عنوان آموزگاران کارهای خانگی مثل قالی بافی تعلیم می دهد).

جنبه دیگر سیاست جدا سازی زن و مرد عبارتست از تربیت زنان معلم، پزشک، روحانی و مهمتر از همه پرستاران مرد. منظور از این عمل داشتن معلم، پزشک و آخوند زن برای خدمت به زنان و همچنین داشتن پرستار و معلم و آخوند مرد برای خدمت به مراجعین مرد است. این امر با سایر اقدامات اسلامی کردن مانند جداسازی زن و مرد در وسایط نقلیه عمومی، در کلاسهای درس، و غیره هماهنگی دارد.

هدف اصلی سیاست دولت منزوی کردن زن در خانه است. رسانه های گروهی در انحصار دولت، روحانیون در مساجد و خمینی همواره این نظریه را تبلیغ می کنند که جای زن در خانه و بیرون از بازار کار است و زن مسلمان ایده آل مادری است که به پرورش فرزندان وفادار به الله و اسلام، که جمهوری اسلامی ایران نماینده شان در این دنیا است، می پردازد. مقامات مسئول برای توجیه محروم کردن زنان از دسترسی به برخی از رشته های تحصیلی (مانند معدن، برق، و مهندسی) به «ضعف» جسمانی زن اشاره می کنند، در حالیکه علل کنار گذاشتن آنان را از قضاوت با عناوینی چون ضعف فکری و عاطفی توضیح می دهند.

تأثیر این سیاست بر ترکیب نیروی انسانی ماهر پیچیده تر است. مسلماً محدودیتهای پذیرش زنان، مؤسسات آموزشی را دچار کمبود داوطلب نکرده است. تعداد متقاضیان آموزش عالی به اندازه ای زیاد است که مؤسسات آموزشی، از هر ده داوطلب یکی را می پذیرند. ولیکن یکی از عواقب این سیاست این است که داوطلبین برجسته زن نمی توانند به برخی رشته های تخصصی راه پیدا کنند. به عبارت دیگر از نظر کمیت اثری بر روی نیروی کار ماهر نخواهد داشت چرا که جمعیت ذکور متقاضی خود به تنهایی بیش از ظرفیت پذیرش دانشگاهها است. اما از نظر کیفی واضح است که رشته های مورد بحث از بخشی از دانشجویان برجسته محروم خواهد شد. یکی دیگر از نتایج سیاست مزبور آن است که نیروی کار ماهر از حیث ترکیب جنسیت تجانس بیشتری خواهد داشت، یعنی بیشتر مردانه خواهد شد. تأثیر این سیاست نیز بر روی قشری از زنان خواهد بود که متعلق به

طبقات متوسط و بالا هستند به و یژه ساکنین تهران و چند شهر بزرگ دیگر. بر اساس اطلاعات موجود در سال ۱۳۶۳ حدود ۳۵٪ دانشگاهها و ۴۷٪ سایر مؤسسات عالی در تهران قرار دارند و در عین حال حدود ۵۱٪ از کل دانشجویان در استان تهران سکونت دارند. از مابقی، ۲۵٪ دانشجویان در سه استان کشور توزیع گردیده اند (۱۱٪ اصفهان، ۸٪ خراسان و ۶٪ آذربایجان شرقی) ۵. به علت کمبود تسهیلات خوابگاهی بالا بودن هزینه زندگی مخصوصاً کرایه خانه در تهران و شهرهای بزرگ، تنها تعداد کمی از زنان توانایی پرداخت هزینه تحصیلی در خارج از محل سکونت خود را دارند.

گذشته از عامل ایدئولوژیک - مذهبی، اقتصاد کشور در مقایسه با دهه ۱۳۵۰ در حال

روزگاری است. اگرچه آن دوران را می توان به دوره ای نامید که در آن...

زنان همانند نیروی کار خارجی مورد نیاز بودند. کمبود پزشک، پرستار و معلم مستمر است. پرستار جزء مشاغل معتبر و یا دارای حقوق مکفی اسلامی کردن اثر منفی بر انگیزه شغلی به جای رژیسم اسلامی در مورد برگرداندن زنان به (اساسی) و در عین حال تربیت زنان پزشک و معز زن، با دشواریهایی روبرو است. به منظور تحصیلات عالی با نهایت دقت تنظیم گردیده است.

چنین موقعیتی دیگر مصداق ندارد. ولی باری و معلمی در مدارس ابتدایی و متوسطه حساب نمی آیند. از این رو، سیاست می گذارد.

وظیفه خطیر و پر ارج مادری» (طبق قانون علم، پرستار و غیره برای خدمت به مراجعین در حل این تضاد شرایط دسترسی زنان به

۴- نتیجه گیری

جمهوری اسلامی ایران زنان را از دسترسی به آموزشی محروم کرده، در سایر رشته ها نیز نسی های مورد بحث شامل مهندسی، کشاورزی، پزشکی این سیاست از تعلیمات اسلامی پیرامون روابط زنان به الله فقط در صورتی به ثبوت می رسد که فکر به طور مشروح در قانون اساسی ۱۳۵۸ اسلامی کنار گذاشتن زنان از بازار نیروی کار مادری است. گسترش آموزش عالی و راهیابی خواهد آورد که با معیارها و ایده آلهای جمهوری واضح است هدف رژیم پهلوی از گسترش نبوده، تجربه جوامع غربی و نیز ایران نشان می برابری و تساوی زن و مرد را تأمین نمی کند) بر عنوان نیروی کار ماهر و متخصص وارد بازار شوند

بسیاری از رشته های تخصصی مؤسسات ببت به آنان تبعیض قابل شده است. رشته کی و علوم انسانی می شود.

ط زن و مرد سرچشمه می گیرد. وفاداری با دران خوب و همسران مطیعی باشند. این ایران تصریح شده است. هدف حکومت (شیئی بودن) و بازگرداندن آنان به وظیفه بی قید و شرط زنان به آن نتایجی به بار اسلامی در تضاد است. در عین حال که آموزش عالی به هیچ وجه تأمین رهایی زن س دهد که آموزشی عالی (در عین حال که باعث می شود که قشر محدودی از زنان به اگرچه ورود به بازار کار و دست یافتن

به قدرت اقتصادی، منجر به سرنگونی یا حتی تضعیف نظام پدرسالاری نمی شود (تجربه غرب)، اما زمینه را برای اعمال قدرت سیاسی زن (در جهت مبارزه برای تساوی و آزادی)، چه در سطح خانواده و چه خارج از آن، مساعد ترمی کند. نظام پدرسالاری سنتی اسلامی حتی از عواقب همین دگرگونیهای محدود نیز در هراس است. ظاهراً تأکید قانون اساسی (مقدمه) بر برگرداندن زن به چار دیواری خانه و به وظیفه بچه داری و خانه داری به کلی در تضاد با راه دادن زنان به مؤسسات آموزش عالی و حتی دبیرستان و دبستان قرار دارد. همان طور که در آغاز این مقاله ذکر شد، جامعه سنتی اسلامی زنان را به کلی از تحصیلات مدرسه ای محروم کرده بود. از مخالفت شدید روحانیون با تحصیلات رسمی زنان دیر زمانی نمی گذرد. در عین حال واضح است که رژیم در کوتاه مدت قادر به اعاده وضع سابق نیست. در چنین شرایطی، محرومیت کامل زنان از تحصیل میسر نیست. اما واضح است که رژیم تلاش دارد همین دسترسی محدود زنان را به آموزش پزشکی، تربیت معلم و سایر رشته ها به منظور تأمین جداسازی زن و مرد و خانه نشین کردن زن به کاربرد. به عبارت دیگر تأمین معلم و دکتر و پرستار زن برای زنان و معلم و دکتر و پرستار مرد برای مردان. چنین نظامی اگر میسر باشد، از نظام سنتی اسلامی نیز اسلامی تر است. اگر در نظام سنتی پزشک زن وجود نداشت و مریض زن اجباراً به وسیله پزشک مرد معالجه می شد، در نظام جدید این مشکل بر طرف خواهد شد. به عبارت دیگر، رژیم از تعلیم و تربیت به عنوان ابزار استفاده می کند. تفنگ را می توان هم برای انقلاب به کاربرد و هم علیه انقلاب. اما مشکل رژیم جمهوری اسلامی، مانند رژیم سلطنتی، در اینجا است که ابزار آموزشی با ابزار دیگر حکومتی تفاوت دارد. طبقه حاکم همیشه از دانشگاه و مدارس به عنوان ابزار اعمال حاکمیت خود استفاده می کند. اما دانشگاه معمولاً مانند نخاری در چشم رژیمهای ارتجاعی فرو می رود. برخلاف عوام فریبیهای «حزب الله»، دانشگاههای ایران همیشه کانون فعال و نخستگی ناپذیر مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم بوده اند. در نهایت، مکتبیون و «حزب الله» چاره ای جز محروم کردن کامل زنان از تعلیم و تربیت ندارند.

یادداشتها

توضیح نیمه دیگر:

این مقاله ابتدا از اصل انگلیسی آن توسط اما دلخانیان به فارسی برگردانده شده است. نسخه رهایی را نویسنده مقاله بازنویسی و بازبین کرده است. تاریخ نگارش مقاله اردیبهشت ۱۳۶۴ است.

- ۱- رجوع کنید به جدول شماره ۱۴، ص ۴۳، جمهوری اسلامی ایران، سازمان برنامه و بودجه، مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، کل کشور، شماره ۱۸۶، تهران.
- ۲- همان منبع، جدول شماره ۱۵، ص ۴۹.
- ۳- شرح مفصل این جریان را در منابع زیر می توان یافت:

Kate Millett, **Going to Iran**. New York: Coward, McCann, and Geoghegan, 1982; Azar Tabari and Nahid Yaganeh (Compilers), **In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran**. London: Zed Press, 1982; and Eliz Sanasarian, **In Women's Rights Movement in Iran: Meeting, Appeasement, and Repression**. New York: Praeger Publishers, 1982.

۴۔ درصدها از آمار جمهوری اسلامی ایران ۱۹۸۴، جلد اول، جدول شماره ۱۰۱، ص ۲ و جلد دوم، جدول شماره ۲۴، صفحات ۴۲-۵۱ محاسبه شده است.

۵۔ درصدها از آمار جمهوری اسلامی ایران ۱۹۸۴، جلد دوم، جدول شماره ۱۰۲، ص ۲ و جلد دوم جدول شماره ۱۰۱۶، صفحات ۲۱-۲۴ محاسبه شده است.

منابع:

Abrahamian, Ervand 1982 **Iran Between Two Revolutions** Princeton: Princeton University Press.

Bamdad, Badr ol-Muluk 1977 **From Darkness into Light: Women's Emancipation in Iran**. Bagley, F.R.C. (ed. and translator). Hicksville, Ny: Exposition Press.

Daneshgah-e Engelab (University of Revolution) 1982 "Islamizing Classrooms", No. 16, P. 66.

Islamic Republic of Iran: Plan and Budget Organization **National Census of Population and Housing, November 1976**.

Ministry of Education, Bureau of Statistics 1962 and 1967 **Educational Statistics in Iran**. Tehran, Iran.

Ministry of Education, Evaluation Organization 1978 and 1985 **Guide to Enter Higher Education**

Mirani, Kaveh 1983 **Social and Economic Change in the Role of Women, 1956-1978**. In Guity Nashat (ed.), **Women and Revolution in Iran**. Boulder, Colorado: Westview Press Inc., pp. 69-86.

Nashat, Guity 1983 **Women and Revolution in Iran**. Boulder, Colorado: Westview Press Inc.

Samii, Abdol Hossein et al 1978 **Systems of Higher Education: Iran**. New York: International Council for Educational Development.

Sanasarian, Eliz 1983 **The Women's Rights Movement in Iran: Mutiny, Appeasement, and Repression from 1900 to Khomeini**. New York: Praeger Publishers.

Tabrizi, Azar 1982 "Islam and the Struggle for Emancipation of Iranian Women". In Tabari, A. and Yeganeh, N. (eds.), **In the Shadow of Islam: The Women's Movement in Iran**. London: Zed Press, pp. 2-25.

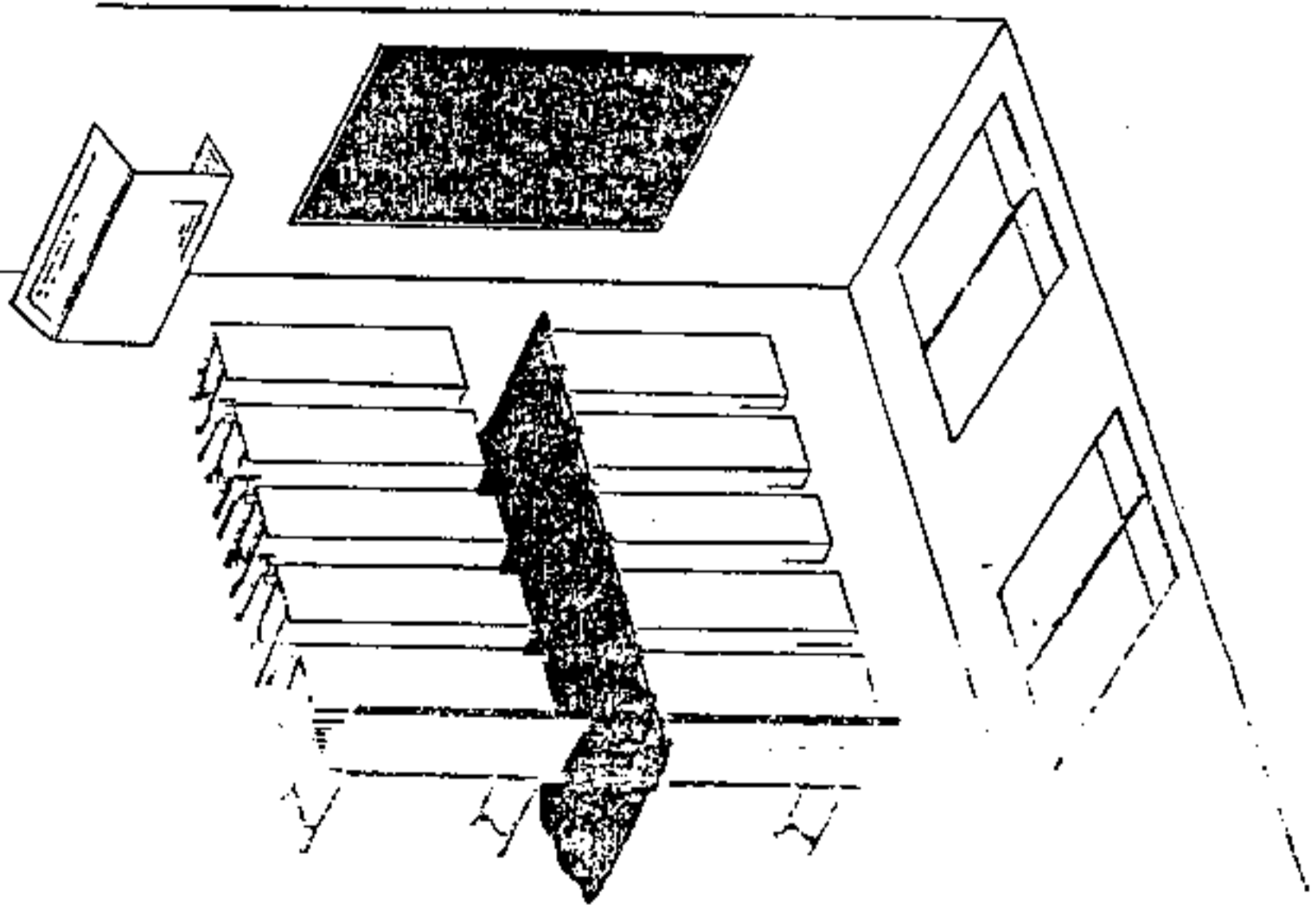
Zonis, Marvin 1971 **The Political Elite of Iran**. Princeton: Princeton University Press.

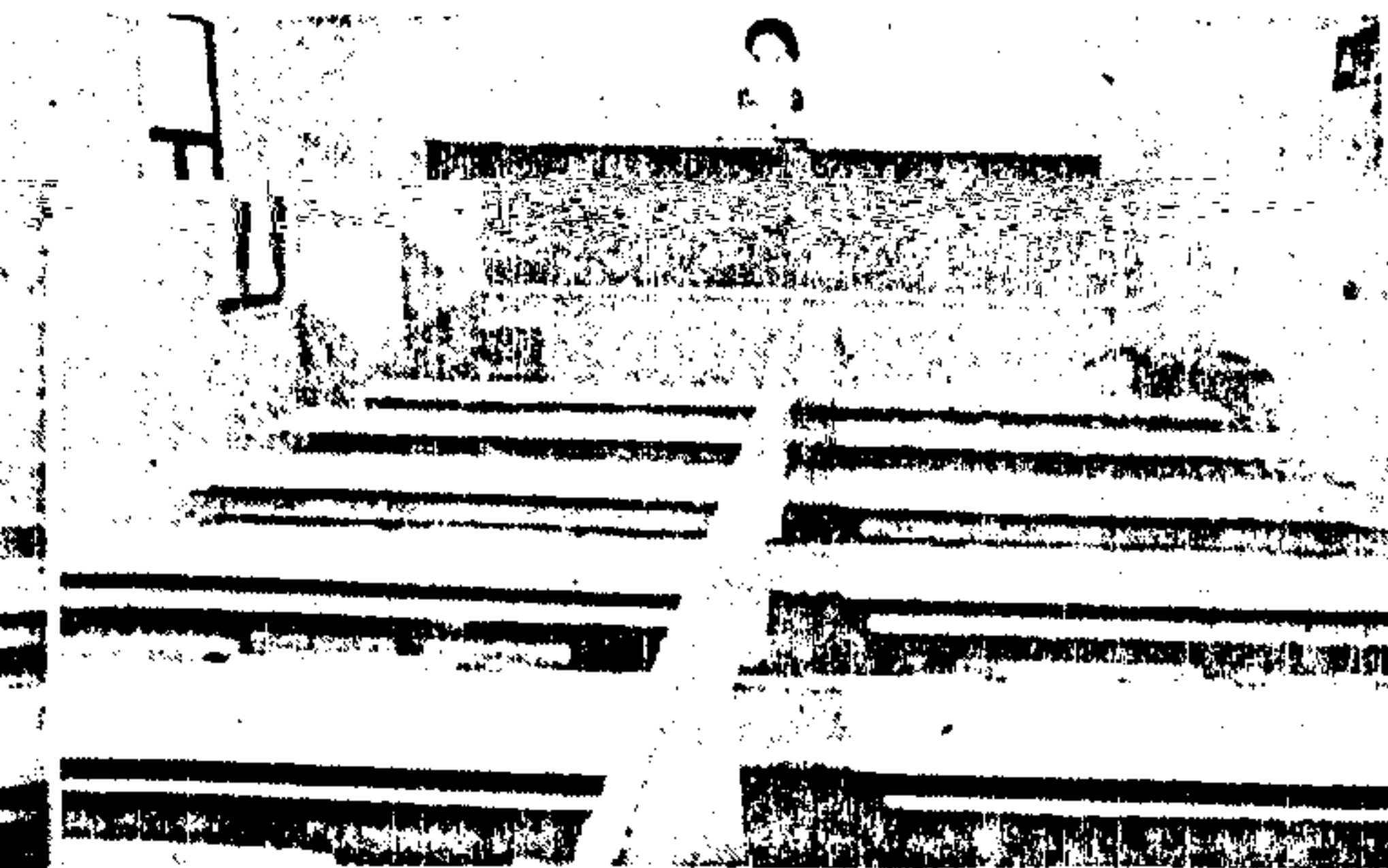
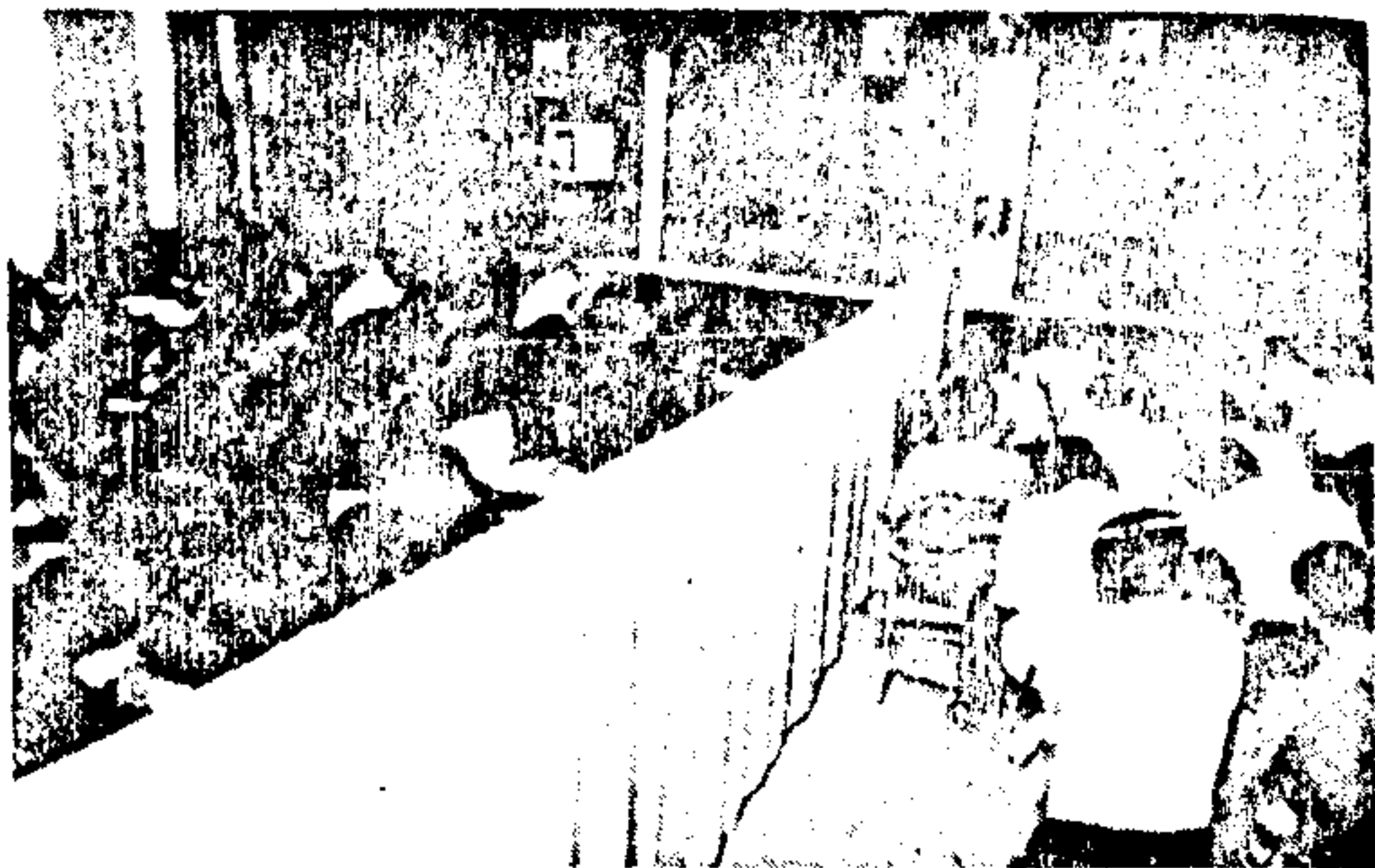
مشنیدیم در پستان معماری بود که در کلاس آمد و نگاه بخت پران و در آن روز بود

پهلوی که می کرد جدا باشد فقط است ماکده شت ترین قلم می کشد و شرف بر می باشد که به هر طریقی در سن خندان

چه شکل دانه؟

شبانه





نقش و تصویر زن در شاهنامه فردوسی

بخش دوم

پروین شکیبا

منیره

داستان عاشقانه دیگری که در آن، عشق زن با فداکاری و از خود گذشتگی آمیخته است؛ داستان عاشق شدن منیره دختر افراسیاب است بر بیژن پسر گیو و نواده رستم که خود نیز از پهلوانان ایران به شمار می رود. در این داستان هم زن از سرزمین بیگانه است. همچنین باز این، زن است که در ابراز عشق، پیشگام می شود و برای به دست آوردن معشوق به هر دستاویزی چنگ می زند. داستان بدینسان آغاز می شود که یک روز چند تن از ارمنیان به درگاه کیخسرو بار می یابند و ازویاری می خواهند برای دفع گرازانی که از بیشه به کشتزارهای آنان هجوم می برند و همه حاصل دسترنج آنها را به باد می دهند. کیخسرو از میان پهلوانان، داوطلب می خواهد؛ کسی جز بیژن بر نمی خیزد. گیو او را از این کار منع می کند و جوانی و بی تجربگی وی را بهانه می سازد ولی بیژن گوش به او نمی دهد. شاه، گرگین را که به آن حدود و حوالی آشنائی دارد؛ مأمور راه نمودن و یاری دادن به بیژن می کند و آنها روانه می شوند. اما هنگام رو به روشن شدن با گرازها، گرگین بیژن را یاری نمی دهد و می گوید من تنها برای راه نشان دادن به تو، آمده ام. ناگزیر بیژن به تنهایی به نبرد با گرازان، تن می دهد و همه آنها را از پای در می آورد. گرگین که کرده خود را موجب شرمساری نزد شاه و بزرگان می بیند، حيله ای می اندیشد و به بیژن می گوید: در نزدیکی این بیشه، جشنگاهی است مانند بهشت که منیره دختر افراسیاب با صد کنیزک پرچهره، هر بهار در آن خیمه می زنند و به شادی و سور می پردازند. اگر ما به نزدیک آن جشنگاه برویم و چند پرچهره به دست آوریم؛ پیش خسرو، ارج می یابیم. بیژن به زبان فردوسی^{۱۵}:

جوان بُد، جوان وار برداشت گام
بسدیسد آن رخ پهلوان سپاه
بنفشه دمیده به گرد سخن
فروزان ز دیبای رومی برش

گهی نام جست اندر آن، گاه کام
چو آن خوب چهره ز خیمه به راه
به رخسارگان چون سهیل یمن
کلاه جهان پهلوان بر سرش

به پرده درون، دخت پوشیده روی
 فرستاد مردایه را چون نوند
 نگه کن که آن ماه دیدار کیست؟
 بگویش که تو مردمی یا پری؟
 ندیدم چو تو هیچ ای ماه روی
 چو دایه بر بیژن آمد فرار
 پیام منیژه به بیژن بگفت
 چنین گفت خود کامه بیژن بدوی
 سیاوش نیم، نر پری زادگان
 منم بیژن گیو، از ایران به جنگ
 سران شان بریدم فکندم به راه
 چوزین بزمگه آگهی یافتم
 مگر چهره دخت افراسیاب

بجوشید مهرش بر آن مهر خوبی
 که روزیر آن شاخ سرو بلند
 سیاوش مگر زنده شد یا پرست؟
 برین جشنگه بر، همی بگذری
 چه نسامی تو و از کجایی؟ بگوی
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 دورخسار بیژن چو گل برشکفت
 که من، ای فرستاده خوب گوی
 از ایرانم، از شهر آزادگان
 به رزم گراز آمدن تیزجنگ
 که دندانهاشان بزم نزد شاه
 سوی گیو گودرز نشتافتم
 نماید مرا بخت فرخ به خواب

دایه پیغام بیژن را به منیژه می رساند و او پاسخ می دهد^{۹۷}:

فرستاد پاسخ هم اندر زمان
 که آبی خرامان به نزدیک من
 به دیدار تو، چشم، روشن شود

یکت آمد به دست آنچه بردی گمان
 برافروزی این جان تاریک من
 در و دشت و خرگاه، گلشن شود

بیژن به خیمه منیژه می رود و پس از سه روز و سه شب که با هم به شادی می
 گذرانند، هنگام بازگشت منیژه به شهر فرا می رسد ولی تاب چشم برداشتن از بیژن را
 ندارد؛ داروی بیهوشی به او می خوراند و پنهانی او را به کاخ خود می برد. چون بیژن به
 هوش می آید و دیده می گشاید، خود را در کاخ افراسیاب و در آغوش منیژه می یابد^{۹۸}:

بپیچید بر خوبشتن بیژننا
 چنین گفت کای کردگارا، مرا
 ز گرگین بخواهی مگر کین من
 که او بُد بدین بد مرا رهنمون

به یزدان پناهید ز اهریمننا
 رهایی نخواهد بُدن زاید را
 برو بشنوی درد و نفرین من
 همی خواند بر من هزاران فسون

روزگاری می گذرد تا دربان کاخ منیژه از این ماجرا آگاه می شود و به افراسیاب خبر
 می دهد. شاه توران چون بید هنگام باد، بر خود می لرزد و بر زبان می راند^{۹۹}:

کیرا از پس پرده دخت تر بُود
 اگر تاج دارد، بداخت تر بُود

آنگاه گرسیوز را می فرستد تا بیژن را دست بسته نزد او برد. هنگامی که با بیژن روبه
 رو می شود، سخنان او را درباره چگونگی افتادنش به سرزمین توران، دروغ می پندارد و

فرمان قتلش را صادر می کند. چند لحظه پیش از به دار آویختن بیژن، پیران سپهسالار توران و رایزن افراسیاب، دار آماده را می بیند. از گرسیوز - برادر افراسیاب - می پرسد: این دار چیست و برای کیست؟ چون از ماجرای بیژن آگاه می شود، شتابان پیش افراسیاب می رود و پس از اندرزگویی فراوان و یادآوری کشتن سیاوش و هشدار دادن به شاه توران که ما را در برابر انتقامجویی ایرانیان، توان پایداری نیست؛ او را از این کار برحذر می دارد. افراسیاب در پاسخ وی می گوید^{۱۰۰}:

که بیژن، ندانی که با ما چه کرد
 نبیننی کزین بی هنر دخترم
 همه نام پوشیده رویان من
 کزین ننگ تا جاودان بر دم
 گراویابد از من رهایی نه جان
 به رسوایی اندر بمانسیم و درد
 به ایران و توران شدم روی زرد
 چه رسوایی آمد به پیران سرم
 ز پرده، بگسترده بر انجمن
 بخنند همه کشور و لشکر
 ز هر سو گشایند بر من زبان
 به پالایم از دیدگان آب زرد

پیران پیشنهاد می کند به جای به دار آویختن، او را در بند کند. افراسیاب راضی می شود و به گرسیوز فرمان می دهد که بیژن را با غل و زنجیر ببندد و در چاه ژرفی سرنگون سازد و در چاه را با سنگی گران بپوشاند. آنگاه درباره منیژه دخترش چنین دستور می دهد^{۱۰۱}:

وز آنجا به ایوان آن بی هنر
 برو با سواران و تاراج کن
 بگو ای به نفرین شوریده بخت
 به ننگ از کیان پست کردی سرم
 برهنه، کشانش ببرت تا به چاه
 منیژه گزونسنگ دارد گهر
 نگون بخت را بی سرو تاج کن
 که بر تونزید همی تاج و تخت
 به خاک اندر انداختی افسرم
 که در چاه بین آنکه دیدی به گاه

گرسیوز بد نهاد، فرمان افراسیاب را درباره بیژن و منیژه موبه مواجرا می کند. سپس^{۱۰۲}:

چو گرسیوز از چاه او بازگشت
 غریوان همی گشت بر گرد دشت
 بیامد خروشان به نزدیک چاه
 چو از کوه، خورشید سر بر زدی
 همی گرد کردی به روز دراز
 به بیژن سپردی و بگریستی
 منیژه آبا درد، انباز گشت
 چو یک روز و یک شب بر وتر گذشت
 یکی دست را اندرو کرد راه
 منیژه ز هر در همی نان چدی
 به سوراخ چاه آوریدی فراز
 بدین شور بختی همی زیستی

از سوی دیگر گرگین با اسب بی سوار بیژن که به دنبال می کشد، به ایران باز می

گردد و در برابر پریش شاه و گیوا از چگونگی ماجرا، داستانی دروغین در وصف دلاوریهای خویش می پردازد و چنین می نماید که او نیز در برافکندن و از پای درآوردن گرازان دست داشته است و هنگام بازگشت به ایران با گورتنومندی روبرو شده اند که ۱۰۳:

بر بیژن آمد چوپیلی بلند
فکندن همان بود و بردن همان
ز تازیدن گور و گرد سوار
به کردار دریا، زمین بردمید
پی اندر گرفتیم همه دشت و کوه
ز بیژن ندیدم به گیتی نشان
دلیم شد پر آتش ز تیمار اوی
بماندم فراوان در آن مرغزار
از آن بازگشتم چنین ناامید
به سرش اندر افکند بیژن کمند
دوان گور و بیژن پس اندر دمان
برآمد همی دود از آن مرغزار
کمند افکن و گور شد ناپدید
که از تاختن شد سمندم ستوه
جز این اسب و زین از پس اندر کشان
که چون بود با گور، پیکار اوی
همی کردمش هر سویی خواستار
که گور ژیان بود دیو سپید

کیخسرو و گیوسرخان او را باور نمی کنند؛ از اینرو شاه فرمان می دهد که او را در بند نگاهدارند تا راستی و یا کزی گفتارش پدیدار آید و خود در جام گیتی نما بیژن را در سرزمین توران، بسته به بند گران، در ژرفنای چاه می بیند و مزده زنده بودنش را به گیومی دهد. آنگاه نامه ای به دست گیو برای رستم می فرستد و از وی برای رهایی بیژن، یاری می خواهد. رستم در جامعه بازرگانان با کاروانی از همراهان و کالاهای گرانبها روانه توران زمین می شود. در آنجا نخست به شهر فتن نزد پیران می رود و خود را بازرگانی از سرزمین ایران معرفی می کند و از او حمایت می طلبد. پیران، او و همراهانش را جای می دهد و بر کالاهای گرانبهایشان پاسبانان می گمارد. آوازه ورود کاروانی از ایران، همه جا می پیچد و خریداران از هر شهر و دیار به سوی آن بازار می شتابند. تا اینکه ۱۰۴:

منیژه خبر یافت از کاروان
برهنه سران دخت افراسیاب
یکایک به شهر اندر آمد دوان
بسی رستم آمد دو دیده پر آب

و پس از آفرین بسیار بر بازرگانان و آرزوی سودیابی فراوان برای او، می پرسد ۱۰۵:

نیامد ز بیژن به ایران خبر؟
کنه چنین جوانی ز گودرزیان
بسودست پایش به بند گران
کشیده به زنجیر و بسته به بند
نیایش نخواهد بُدن چاره گر؟
همی بگسلاند ز آهن، میان
دو دستش به مسمار آهنگران
همه جامه پر خون از آن مستمند

مسلم است که رستم در این مرحله نمی تواند به او اعتماد داشته باشد؛ ناچار او را از

خود می راند. اما منیژه که ورود کاروانی از ایران روزنهٔ امیدی به رویش گشوده است ۱۰۶:

ز خواری ببارید خون بر کنار	به رستم نگه کرد و بگریست زار
ز توسرد گفتن نه اندر خورد	بدو گفت کای مهتر پرخرد
که من خود دلی دارم از درد، ریش	سخن گرنگویی مرانم ز پیش

رستم که از پرخاش خود پشیمان شده، از او دلجویی می کند و به نرمی از سرگذشت وی جویا می شود ولی هرگونه آشنایی خود را با کیخسرو و گیو و دیگر بزرگان ایران، انکار می کند و می گوید من در شهر دیگری زندگی می کنم و از بن، آنان را نمی

داند. آن گاه دستش را در دهنش فرو می برد و می گوید: «درد تا خود دنی هر چه در دستش است، بر او است» ۱۰۷

منیژه با شنیدن صدای خنده بیژن دچار شگفتی می شود و می پرسد^{۱۰۹}:

چگونه گشادی به خنده دولب؟
چه رازست؟ پیش آروبا من بگوی
بدو گفت بیژن که این کار سخت
کنون گرو فای مرا نشکنی
بگویم ترا سر به سر داستان
که گر لب بدوزی ز بهر گزند
که شب روز بینی همی روز، شب
مگر بخت نیکت نمودست روی
به امید آنم که بگشاد بخت
به سوگند با من تو پیمان کنی
چو باشی به سوگند همداستان
زنان را زبان هم نماند به بند

می بینیم که بیژن با همه عشق و ایثاری که از منیژه دید، نسبت به رازداری وی بدگمان است. گویا عدم اعتماد به زنان در حفظ اسرار، در آن روزگاران هم امری عادی به شمار می آمده چنانکه هنوز به این دآوری دور از انصاف رو به رو هستیم؛ در حالیکه هیچ میزان و مقیاسی برای سنجش رازداری زنان و مردان و مقایسه آنان با یکدیگر در این مورد بخصوص وجود ندارد. ناگزیر دل پر از مهر منیژه وفادار و فداکار نیز از این دآوری بیدادگرانه به درد می آید^{۱۱۰}:

منیژه چو بشنید نالید سخت
دریغنا که شد روزگاران من
بدادم به بیژن دل و خان و مان
که بر من چه آمد ز بدخواه بخت
دل خسته و چشم گریان من
کنون گشت بر من چنین بدگمان

منیژه چو بشنید نالید سخت
دریغنا که شد روزگاران من
بدادم به بیژن دل و خان و مان
که بر من چه آمد ز بدخواه بخت
دل خسته و چشم گریان من
کنون گشت بر من چنین بدگمان

مأموز بیسته به کردار باد
منیژه، به رستم پیامش بداد
در می یابد که بیژن راز او را با منیژه در میان نهاده، از این رو^{۱۱۲}:
شود و گفتش که ای خوب چهر
که ایزد ترا زو مراد مهر
رستم
ببخش

نیغه دیگر

بسا غم که خوردی درین روز چند
 یگویی که آری خداوند رخس
 ز زابل به ایران ز ایران به تور
 ز تیمار گشتی چنین مستمند
 ترا داد یزدان فریاد بخش
 ز بهر تو پیسود این راه دور

پس از آن به منیژه سفارش می کند که این راز را بر کسی آشکار نکند و در سراسر روز، هیزم گرد آورد و شب هنگام آتشی همچون کوه بر سر چاه برافروزد تا راهنمای رستم گردد. منیژه چنین می کند و رستم به آسانی خود را به سر چاه می رساند و بیژن را از آن بند گران و چاه ژرف می رهاورد و بدینسان عشق بزرگ یک زن، همه دشواریها را با از خود گذشتگی و پاکبختگی از میان بر می دارد و سرانجام می یابد.

کتایون

در شاهنامه به مورد دیگری برمی خوریم که زن به خواست و پسند خویش، مرد ناشناس برانزده ای را به همسری برمی گزیند بی آنکه بداند او در آینده نزدیک بر تخت پادشاهی ایران تکیه خواهد زد. این مرد، گشتاسب پسر لهراسب است که از پدر می خواهد او را به جانشینی برگزیند در حالیکه لهراسب، پسر دیگرش زریر را ترجیح می دهد. از اینرو گشتاسب جلای وطن می کند؛ نخست به هند می رود و باز می گردد و دیگر بار به روم می رود و در گمنامی، روزگاری گذراند.

پس پرده قیصر آن روزگار
 به بالا و دیدار و آهستگی
 یکی بود مهتر، کتایون به نام
 سه دختر بُدش چون گل اندر بهار ۱۱۴
 به رای و به شرم و به شایستگی
 خردمند و روشندل و شاد کام

در این هنگام دختر بزرگتر قیصر - کتایون - به سن ازدواج رسیده بود و چنانکه رسم قیصر بود: ۱۱۵:

یکی انجمن کرد قیصر، بزرگ
 بر آن انجمن، شاد بنشانند
 کتایون بشد با پرستان شصت
 همی گشت چندان که آمد ستوه
 از ایوان پس پرده بنهاد روی
 هر آن کس که بود از بزرگ و سترگ
 وز آن پس، پریمچهره را خواندند
 یکی دسته تازه نرگس به دست
 پسندش نیامد یکی زان گروه
 خرامان و گریان و دل، جفت جوی

ناچار قیصر از سراسر روم، همه نامداران و مایه وران را چه که تروچه مهتر به کاخ فرا می خواند؛ شاید کتایون از آن میان، مرد دلخواه خود را بیابد. دهقانی که گشتاسب در

خانه او به سر می برد، گشتاسب را تشویق می کند به تماشای کاخ و گاه قیصر برود مگر دلش از غم تهی گردد:

چو گشتاسب بشنید با او برفت
به بیغوله ای شد فرود از مهان
به ایوان قیصر خرامید تفت^{۱۱۶}
پر از درد بنشست خسته روان

کتایون در گردش خویش بر گرد ایوان کاخ، از دور، گشتاسب را می بیند و او را به همسری برمی گزیند. خبر به قیصر می برند^{۱۱۷}:

که مردی گزین کرد از آن انجمن
تو گویی مگر فرة ایزدی است
چنین داد پاسخ که دختر مباد
اگر من سپارم بدو دخترم
هم این را و آن را که او برگزید
به بالا چو سرو سہی در چمن
ولیکن ندانیم او را که کیست
که از پرده عیب آورد بر نژاد
به ننگ اندرون، پست گردد سرم
به کاخ اندرون، سر بسپارد بُرید

او را از کشتن دختر و مرد برگزیده اش بازمی دارند و یادآور می شوند^{۱۱۸}:

تو با دخترت گفتی، انباز جوی
نگفتی که شاهی سرافراز جوی
بنا بر این، قیصر چاره ای جز گردن نهادن به خواست و گزینش کتایون نمی بیند^{۱۱۹}:

چو بشنید قیصر، بر آن بر نهاد
بدو گفیت با او بدو، همچنین
که دخت گرامی به گشتاسب داد
نیاسر زمون، گنج و تاج و نگین

تاسب، آن دید خیره بماند
گفت با دختر سرفراز
دین سر و افسر نامدار
س همی برگزیدی که گنج
سرفرازان، همالی بجوی
ن بدو گفت کای بد گمان
تا تو خرسند باشم به بخت
جهان آفرین را فراوان بخواند
که ای پروریده به ناز و نیاز
چرا کرد رایست، مرا خواستار؟
نیابی و با او بمانی به رنج
که با شدت نزد پدر آبروی
مشوتیز با گردش آسمان
تو افسر چرا جویی و تاج و تخت؟
چو گش
چنین
ز چن
غریبی
ازین س
کتایون
چومن ب

خ کتایون روشن است؛ او خوشبختی خود را در جاه و جلال و جبروت نمی یابد و
رسند است که با مرد دلخواه خود، زندگی را به سادگی بگذرانند. همین قیصر برای
ختران دیگرش، آزمونهای دشواری را به خواستاران پیشنهاد می کند که اگر
بایند به دامادی وی مفتخر گردند!

اره کتایون، این نکته نیز در خور یادآوری است که او مادر اسفندیار یکی از
بزرگ شاهنامه است که تراژدی مبارزه و کشته شدن وی به دست رستم در ردیف
قهرمانان

بهترین داستانهای رزمی شاهنامه به شمار می آید. داستان از این قرار است که گشتاسب، در پاسخ اسفندیار که پادشاهی را از او می طلبد، پیشنهاد می کند: رستم را دست بسته به نزد وی آورد، آنگاه پادشاهی را به پادشاه ببرد. چون کتابیون از این قرار و مدار شوم و فاجعه بار آگاهی می یابد، خردمندانه، پسر را اندر زمی دهد^{۱۲۰}:

کتایون خورشید رخ، پر زخشم
چنین گفت با فرخ اسفندیار
ز بهمن شنیدم که از گلستان
بسبندی همی رستم زال را
ز گیتی همی پند مادر نیوش
تا آنجا که سفارش می کند^{۱۲۱}:

به پیش پسر شد پر از آب چشم
که ای از یلان جهان، یادگار
همی رفت خواهی به زابلستان
خداوند شمشیر و کویال را
به بد، تیز مشتاب و برید، مکوش

مده از پی تاج، سر را به باد
اما اسفندیار به حکم جوانی و نامجویی و جاه طلبی از پند مادر سر می تابد و روانه زابل می شود^{۱۲۲}:

که با تاج، خود کس ز مادر نژاد

ببارید خون از سره مادرش
بدو گفت کای ژنده پیل ژیان
بسنبده نباشی تو با پسلتن
مبر پیش پیل ژیان هوش خویش
اگر زین نشان، کام تو رفتن است

همه پاک برگند موی از سرش
ز نیرو همی خوار داری روان
از ایدر مروبی یکی انجمن
نهاده برین گونه بر دوش خویش
همه کام بد گوهر آهرمن است

پیش بینی کتابیون تحقق می پذیرد و تراژدی با مرگ اسفندیار، انجام می یابد زیرا که حتی تصور و تجسم رستم با دست بسته در برابر شاه، امکان ندارد؛ چنانکه از زبان خود رستم، خطاب به اسفندیار می شنویم^{۱۲۳}:

که گوید برو دست رستم ببند؟
نبندد مرا دست، چرخ بلند

همای

یکی از چهره های نادر، در میان زنان شاهنامه، همای دختر بهمن — پسر اسفندیار — است که پور خواستارش می شود و او را به همسری و ولیعهدی خویش برمی گزیند. بنابراین پس از درگذشت بهمن، تاج و تخت پادشاهی به او می رسد^{۱۲۴}:

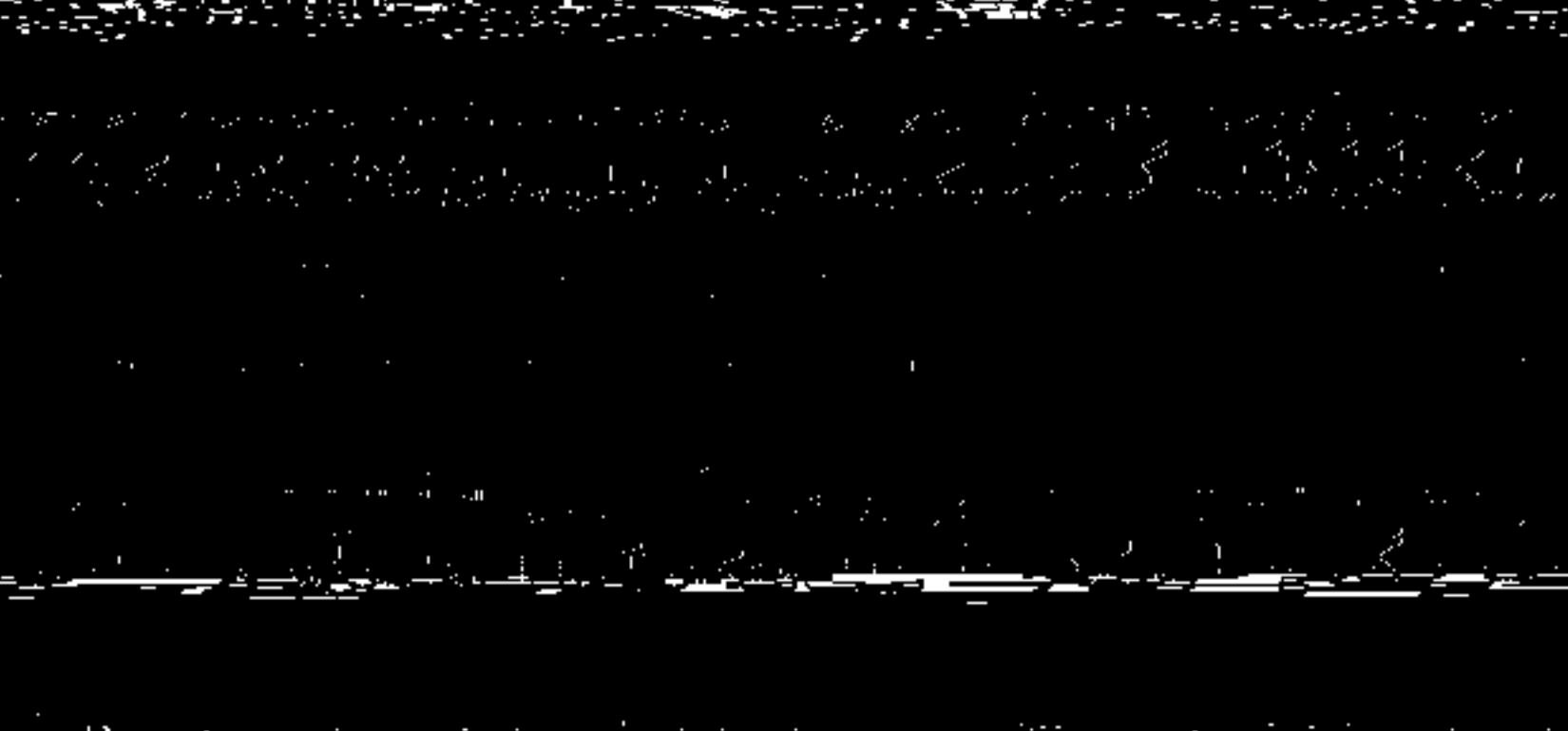
همای آمد و تاج بر سر نهاد
 سپه را همه سربه سر، بار داد
 به رای و به داد از پدر درگذشت
 همی گفت کاین تاج، فرخنده باد
 همه نیکویی باد، کردار ما
 توانگر کنیم آنکه درویش بود
 مهان جهان را که دارند گنج

اما همین زنی که به قول فردوسی، گیتی از دادش آباد می شود و همه کوشش وی بر آن است که هم گنجوران را خرسند نگاه دارد و هم رنجبران را توانگر کند؛ آن چنان فریفته قدرت و سلطنت می گردد که برای دوام هر چه بیشتر پادشاهی خویش، پس از زادن فرزندی که از بهمن در شکم داشت، او را به دایه ای می سپارد و مرگش را بر همگان اعلام می کند؛ آنگاه که پسر به هشت ماهگی می رسد، فرمان می دهد که گوهر شاهواری به بازویش ببندند و در صندوقی چوبی بر بستری گرم و نرم بخوابانند و به آب فراتش بسپارند. از قضا گازر بینوایی که به تازگی کودکی را از دست داده، صندوق پر از زر و دینار و عقیق و زبرجد را با کودک خفته در آن، می یابد و به نزد همسرش که در مرگ فرزند، گریان و خروشان است، می برد. زن بی درنگ پستان پر شیر خود را به دهان

شیر زن را که هرگز نوبت شیر گشای خود شده بود، با زنده انداختن آن زن، که طغش را
 داشت، شادمان می کند
 و به تربیت پسر که
 بلوغ می رسد و پی
 روحی به چشم نمیرد

و از آن دیان رخت برمی بندند و در شهر دیگری اقامت می کنند
 او را داراب، نام نهاده اند؛ همت می گمارند. تا اینکه داراب به حد
 ی برد به اینکه میان او و گازر و همسرش هیچگونه شباهت جسمی و
 ی خورد. از اینرو درباره اصل و نسب خود، دچار تردید می شود و با

گازر شنیده است با او در میان می
 و از نژاد و دودمان وی می پرسد. داراب، آنچه را از زن



گازر شنیده است با او در میان می
 و از نژاد و دودمان وی می پرسد. داراب، آنچه را از زن

نهد. سپید، گازر و همسرش را احضار می کند و چگونگی ماجرا را به همان سان از آنان می شنود. پس نامه ای در شرح حکایت داراب به همای می نویسد و با آن سرخ گوهر به درگاه وی می فرستد^{۱۲۶}:

چو آن نامه بزخواند و گوهر بدید
بدانست کان روز کامد به دشت
بدید آن جوانی که بُد فرّه مند
نبودست جز پاک فرزند اوی
فرستاده را گفت گریبان، همای
سرشکش زمژگان به رخ برچکید
سپه یک به یک پیش او برگذشت
به رخ، چون بهار و به بالا، بلند
گرانمایه شاخ برومند اوی
که آمد جهان را یکی کدخدای

آنگاه همای پس از سی و دو سال سلطنت، تاج و تخت پادشاهی ایران را به پسر می سپارد و خود پوزش خواهان به کنار می رود^{۱۲۷}:

به داراب گفت آنچه اندر گذشت
جوانی و گنج آمد و رای زن
چنان دان که یکسر همه باد گشت
پدر، مرده و شاه، بسی رایزن

در آغاز این داستان، اشاره ای داشتیم به اینکه مورد همای از موارد نادر در شاهنامه است. این ندرت از دو جهت قابل ذکر است: یکی از جهت ازدواج پدر با دختر خودش که گویا در شاهنامه، تنها مورد است و دیگری از جهت غلبه شهوت جاه طلبی و سلطه جویی بر مهر و عاطفه مادری که در جهان واقعی هم به ندرت به آن بر می خوریم. در شاهنامه فردوسی به دوزن دیگر بر می خوریم به نامهای پوراندخت و آرم دخت که نخستین، شش ماه و دومین، چهار ماه بر تخت پادشاهی ایران تکیه می زنند و بی آنکه کار برجسته و نمایانی انجام دهند، روزگارشان سپری می شود.

گلنار

در شاهنامه، زنان در رابطه با شاهان، به گونه های دیگری تصویر می شوند. در شبستانهای شاهان خود کامه، چنانکه انتظار می رود، وقایعی رخ می دهد که گهگاه برملا می شود، از آن جمله است^{۱۲۸}:

یکی کاخ بود اردوان را بلند
که گلنار بُد نام آن ماهروی
سر اردوان همسچو دستور بود
ترا و بر، گرامی ترا از جان بُدی
به کاخ اندرون، برده ای ارجمند
نگاری پر از گوهر و رنگ و بسوی
بر آن خواسته نیز گنجور بود
به دیدار او، شاه خندان بُدی

همین کنیزک سوگلی اردوان، روزی اردشیر را می بیند و دل بدومی بندد. شب

همان روز گستاخ و بی پروا به دیدار معشوق می شتابد^{۱۲۹}:

همی بود تا روز، تاریک شد
کمندى ببدان کنگره در بیست
به گستاخی از باره آمد فرود
چو آمد خرامان بر اردشیر
ز بالین دیبا، مرش برگرفت
نگه کرد بُرنا، بدان خوبروی
بدان ماه گفت از کجا خاستی؟
چنین داد پاسخ که من بنده ام
بیایم چو خواهی به نزدیک تو
همانا به شب، روز نزدیک شد
گره زد برو چند و ببسود دست
همی داد نیکی دهش را، درود
پراز گوهر و بوی مشک و عبیر
چو بیدار شد، تنگ در بر گرفت
بدان موی و آن روی و آن رنگ و بوی
که پر غم دلم را، بیاراستی
دل و جان ز مهر تو آگنده ام
درخشان کنم روزتاریک تو

سرانجام گلنار با اردشیر از حرمسرای شاه می گریزد و اردوان پس از آگاهی یافتن از فرار آندو با یکدیگر همراه سواران جنگی به دنبالشان می شتابد ولی به گردشان نمی رسد. این ماجرا به جنگ میان اردوان و اردشیر و کشته شدن اردوان می کشد و پادشاهی ساسانیان آغاز می شود.

اما از درون این جریان، واقعه دیگری بر می خیزد^{۱۳۰}:

بدانگه که شاه، اردوان را بکشت
ز خون وی آورد گیتی به مشت

و چون بدید که کشته شد، از خون او گشت بدست و گیتی را به مشت آورد

اردوان را می کشد و جانشین او می شود. از اینرو حق مسلم خود می داند که هم در اختیار خود بگیرد. در این میانه، نه عشقی در میان است و نه خواست نناست. شاه می خواهد سراغ گنج پدر را از دختر بگیرد! از پسران اردوان، به هندوستان پناه برده اند و دوتای دیگر در بند و زندان اردشیر گرفتارند. پسر من نام دارد، فرستاده ای نزد خواهرش می فرستد با یک پاره زهر^{۱۳۱}:

رو پیش خواهر بگوی
آدر به هندوستان
به زندان شاه اندرون
بسته بلین گونه مهر
که بانوی ایران شوی
بین زهر هندی بگیر
بدو گفت
ترا دو بر
دو آنجا
تو از ما گ
چو خواهی
هلاهل چند

که از دشمن، این مهربانی مجوی
به رنج و بلا گشته همداستان
دو دیسده پر از آب و دل پر زخون
پسندد چنین کردگار سپهر؟
به گیتی پستند دلیران شوی
به کار آریک باره با اردشیر

یک روز که اردشیر از شکارگاه باز می گردد و به سوی اختر اردوان می رود، وی را به دستش می دهد؛ ولی جام از دست شاه بر زمین می افتد و می

بنابراین
رود، وی جا

شکند و چون اردشیر، دختر را هراسان و لرزان می یابد، بدگمان می شود و فرمان می دهد چهار مرغ خانگی بیاورند تا محتوای جام را بیازمایند. پس از آنکه مرغان در پی خوردن آن شرنگ، جان می سپارند؛ شاه دستور قتل دختر اردوان را صادر می کند. موبدی که دختر را به سوی داربلند، رهبری می کند از او می شنود که کودکی از اردشیر در شکم دارد. چون موبد، بارداری او را با شاه در میان می نهد و پیشنهاد می کند که پادافره وی را به تأخیر بيفکنند؛ شاه نیز بندد و او را موبد از فرمان اردشیر بر سر بیجد و دخت اردوان را کند تا هنگام زادنش، فرا می رسد و پسری به دنیا می آورد که او را شاپور، نام پس از هفت سال، اردشیر از وجود وی آگاهی می یابد.

مالکه

دختر طائر، چهره دیگری از زن را نشان می دهد؛ چهره ناپسند زنی که به خاطر ردی که شاه ایران است و با پدر او در جنگ و ستیز؛ به پدر خیانت می کند و در شاپور ساسانی می گشاید و موجب پیروزی وی می گردد ۱۳۲:

نگیر، شاپوریل بر نشست
سوشن خسروی در برش
ز مالکه بنگرید
همی رفت جوشان، کمانی به دست
درخششان درفش سیه بر سرش
درفش سر نامداران بدید

همان و عاشق شدن، همان! خواب و آرام از او رخ بر می تابد. ناگزیر پیامی به دست شاپور می فرستد و وعده می دهد ۱۳۳:

خواهی، حصان آن تست
باربا دایه پسمان کنی
چو ایوان بیابسی، نگار آن تست
زبان در بزرگی، گروگان کنی

پیام مالکه را به شاپور می رساند، شاه، شادمانه او را پاداش می بخشد و با سوگندهای گران می آراید ۱۳۴:

د پاسخ که با ماهروی
که گفت او: به خورشید و ماه
بز کز من بخواهی همی
سخن نشنود گوش تو
به خوبی، فراوان سخنها بگوی
به زُتار زردشت و فر و کلاه
گر از پادشاهی بکاهی همی
جدایی نجویم ز آغوش تو

ن مالکه، شب هنگام که پدر و جنگاورانش در خواب بودند، در قلعه را به روی

شاپور و لشکرش می گشاید و آنان بر خفتگان می تازند و همه را تار و مار می کنند و طائر را به اسیری می برند^{۱۳۵}:

ببود آن شب و بامداد پگاه
یکی تخت پیروزه اندر حصار
چو از بان پردخت شد شهریار
زیاقوت سرخ، افسری برسرش
برابرش بر تخت زرین نشاند
چو طائر بیامد، برهنه سرش
بدانست کان جادویی کار اوست
بدو گفت کای شاه آزاد مرد
چنین هم تو از مهر او چشم دار
چو خورشید نسبود زرین کلاه
به آیین نهادند و دادند بار
به نزدیک او شد، گل نوبهار
درفشان ز زربفت چینی برش
سبک، طائربسته را پیش خواند
بدید آن سر نامور دخترش
بدو بد رسیدن بازار اوست
نگه کن که فرزند با من چه کرد
ز بیگانگان زین سپس خشم دار

سپس شاپور در برابر چشم دختر خیانتکار سر پدرا را از تن جدا می کند. در شاهنامه اشاره ای نشده به اینکه آیا شاپور از گفته طائر درباره دخترش، عبرت می گیرد و او را کیفر می دهد یا نه؟ اما در تاریخ طبری می بینیم که شاپور مالکه را هم به جرم خیانت به پدر، به قتل می رساند^{۱۳۶}.

شاید فردوسی، پیمان شکنی از سوی شاپور را روا نداشته و برای مکافات، همان به کشتن پدر در برابر دختر، بسنده کرده است!

زنان بهرام گور

برای بررسی رابطه میان زنان و شاهان خود کاهه و هوسباز در شاهنامه فردوسی، بهترین نمونه، داستان زندگی عاشقانه بهرام گور - پسر یزد گرد - است: وی هنوز جوان کم سن و سالی است که از پرورنده خود - منذر - پنج شش کنیزک می طلبد و منذربی درنگ دست به کار می شود و فرمان می دهد تا چهل کنیزک زیبای رومی را به درگاه بهرام بفرستند و او از میان آنها، دو تا را برمیگزیند که یکی از آندو، چنگ زن است و آزاده نام دارد. یک روز بهرام، آزاده را همراه خود به شکار می برد و تردستی خود را در تیراندازی به رخ او می کشد. اما^{۱۳۷}:

چنین گفت آزاده، ای شیرمرد
به آهوننجویند مردان، نبرد

و هنگامی که بهرام با یک تیر خود، سر و گوش و پای یک آهورا در لحظه ای که گوش

خود را می خاراند، به هم می دوزد^{۱۳۸}:

بدو گفت: چونست ای ماهروی؟
آیا شاه گفت این نه مردانگی است
بزد دست، بهرام و او را ز زین
هیون از بر ماه چهره براند

و از آن پس دیگر، بهرام، کنیزی را با خود به نخجیر نبرد!
یک بار دیگر که بهرام در بهمن ماه به شکار می رود و شب هنگام، آتش درخشانی را
از دور می بیند و روی بدان سوی می نهد؛ ده خرّمی را می یابد و آسیایی و چهار دختر
ماهرو که گرد آن آتش، جشنی ساخته اند^{۱۳۹}:

ز هر چار پرسید بهرام گور
که ای گلرخان، دختران که اید؟
کزیشان به دلش اندر افتاد، شور
وزین آتش افروختن بر چه اید؟

پاسخ می شنود که دختران آسیابان پری هستند و چون آسیابان سر می رسد^{۱۴۰}:

بدو گفت کاین چار خورشید روی
بر او پیرمرد آفرین کرد و گفت
رسیده بدین سال، دوشیزه اند
ولیکن ندارند بهره ز چیز
بدو گفت بهرام کاین هر چهار
چو داری که شان هست هنگام شوی
که این دختران مرا نیست جفت
به دوشیزگی نیز پاکیزه اند
زرّ و ز سیم و زهر گونه نیز
به من ده، وزین بیش دختر مدار

بدینسان آسیابان پیر و فقیر، چهار دختر خود را یکجا به بهرام می دهد و دختران فریفته
زر و زیور و دم و دستگاہ بهرام، بی درنگ روانه شبستان شاه می شوند.

یک روز دیگر، باز بهرام به شکار می رود و بر سر راه باغی می بیند^{۱۴۱}:

میان گلستان، یکی آنگیر
زمینش به دیبا بیاراسته
سه دختر بر او نشسته چو عاج
به زخ، چون بهار و به بالا، بلند
یکی جام بر دست هریک، بلور
به لب بر، نشسته یکی مرد پیر
همه باغ پُر بنده و خواسته
به سر بر، نهاده ز پیروزه تاج
به ابرو، کمان و به گیسو، کمند
بدیشان نگه کرد بهرام گور

مرد پیر، دهقانی است برزین نام که پدر سه دختر است.

بدو گفت شاه، ای سرافراز مرد
نیایی تو داماد، بهتر زمن
چشیده ز گیتی بسی گرم و سرد^{۱۴۲}
گسوی شهرناران، سرانجمین

به من ده تو این هر سه دخترت را بدو گفت برزین که ای شهریار
 به کیوان برافراز افسرت را به توشاد بادامی و می گسار

سپس سه زن دیگر بر زنان حرمسرای شاه افزوده می شود.

در نخجیر دیگری، بهرام از زبان شبانی که گوسفندان گوهر فروشی را می چراند، می شنود^{۱۴۳}:

ندارد بجز دختری چنگزن سر جعد زلفش، شکن بر شکن

شاه نشانی خانه گوهر فروش را از چوپان می پرسد و^{۱۴۴}:

جدا شد ز دستور و از لشکرش همانا پُر از آرزو شد، سرش

یکی از بزرگان همراه شاه، پایان داستان را پیشگویی می کند و زبان به شکوه می گشاید که زن بارگی بهرام، همه درآمد کشور را به باد می دهد^{۱۴۵}:

چنین گفت با مهتران، روزبه

بکوبد در خان گوهر فروش

بخواهد مر آن دخت را از پدر

و ز آنجا به مشکوی زرین برَد

نیابد همی سیری از خفت و خیز

شبستان مراو را فزون از صد است

کنون نهصد و سی تن از دختران

شمر دست خادم در ایوان شاه

همی باژ خواهد ز هر مرز و بوم

پیش بینی روزبه، بی کم و کاست تحقق می یابد. شاه در خانه گوهر فروش را که

ماهیار نام دارد، می کوبد و خود را گشسب سوان معرقی می کند و می گوید^{۱۴۶}:

من ای در به آواز چنگ آمدم

بدو میزبان گفت کاین دخترم

همه و گسار و همه چنگ زن

نه از بهر جام و درنگ آمدم

همی با سمان اندر آرد سرم

همی جامه گسست و انده شکن

ماهیار که نمی داند با شاه ایران رو به روست، جویای خواست و پسند دخترش می شود^{۱۴۸} و:

چنین گفت با ماهیار آرزوی مرا گرهمی داد خواهی به کس
که ای باب آزاده نیک خوی همالم، گشسب سوارست و بس

سپس ماهیار روی به بهرام می کند و از او می خواهد که به ژرفی، سراپای دختر را بنگرد و دانش و رایش را بسنجد؛ چه در شب تیره و به مستی، زن خواستن، فرخنده نیست:

بمان تا برآرد سپهر، آفتاب سرنامسداران برآید ز خواب^{۱۴۹}

ولی گوش بهرام به این حرفها بدهکار نیست و در برابر هوس لگام گسیخته خود، تاب شکیبایی ندارد^{۱۵۰}:

بدو گفت بهرام، کاین بیهدست پسند من است امشب این چنگزن
زدن فال در راه داور، بدست تو این فال بد تا توانی مزن
پدر گفت بسا دختر، ای آرزوی گزیدی، پسندی تو او را به شوی؟
بدو گفت: آری پسندیدمش به چشم سر از دور چون دیدمش

پس همان شب، پدر دختر را به بهرام می سپارد و فردای آن شب که سپاه بهرام بر در خانه گوهرفروش، گرد می آیند؛ پدر و دختر به هويت واقعی مهمان خویش پی می برند.
می بینیم که انگیزه ارتباط بهرام گوربا زنان، عشق نیست، هوس و خواهش تن است و بس.

دختر سنگل پادشاه هند

در میان ازدواجهای بهرام، یک پیوند مصلحتی هم به چشم می خورد و آن، پیوند با دختر سنگل، پادشاه هندوستان است که به پیشنهاد سنگل صورت می گیرد و بهرام، صلاح کار خود را در پذیرفتن این پیشنهاد می بیند^{۱۵۱} و:

به سنگل چنین گفت: فرمان کنم ولیکن ز دختر، یکی برگزین
ز گفتارت آرایش جان کنم که چون بینمش، خوانمش آفرین

دختر خاقان چین

از این نوع ازدواجهای مصلحتی، ازدواج انوشیروان با دختر خاقان چین است. در این مورد، خاقان از بیم شکست در نبرد با شاه ایران، پس از رایزنی با نامداران پیرامونش به این نتیجه می رسد ۱۵۲:

چنین گفت خاقان که آنست راه که گردی فرستیم نزدیک شاه
به اندیشه در کار، پیشی کنیم بسازیم و با شاه خویشی کنیم
پس پرده ما، بسی دخترند که بر تارک بانوان،
یکی را به نام شهنشه کنیم ز کاروی اندیشه کوتاه
چو پیوند سازیم با او به خون نباشد کس او را به با

انوشیروان با این پیشنهاد همداستان است ولی بیم دارد که مبادا خاقان چین و نژاده ترین دخترش را از او پنهان دارد؛ و دختری را که از سوی مادر، دار خانوادگی نیست به همسری وی برگزیند. از این رو همراه با پاسخ نامه خردمندی را گسیل می دارد و به او گوشزد می کند ۱۵۳:

شبستان او را نگه کن نخمت بد و نینک باید که داد
به آرایش چهره و زرو زیب نباید که گیرندت از
پس پرده او یکی دخترست که با بُرزبِالا و با اف
پرستارزاده نیاید به کار اگر چند باشد پدر،
نگر تا کدامست با شرم و داد ز مادر که دارد ز خسات
اگر گوهر تن بود با نژاد جهان زو شود شاد و او

از سوی دیگر، خاقان چین با خاتون خویش به گفتگومی نشیند و می گوید ۱۵۴:

مرا از پس پرده یک دخترست که او بر سر بانوان، اف
به دیدار او نیست اندر جهان فراوان ز من خواستند
مرا آرزو نیست از مهر اوی که بیننده بردارم از
چهارست نیز از پرستندگان پرستار و بیدار دل، بی
ازیشان یکی را سپارم بدوی برآمایم از جنگ و از
بدو گفت خاتون که با رای تو نگیرد کس اندر جهان

بدینسان برای فریفتن فرستاده شاه، آن چهار دختر پرستارزاده را با آرایش خاتون زاده را بدون آرایش به نمایش می گذارند ۱۵۵:

پریچهره بر گاه، بنشست پنج
مگر دخت خاتون که افسر نداشت
یکی جامه بد داشته بر برش
ز کرده به رخ بر، نگارش نبود

همه در سران، تاج و در زیر، گنج
همان یاره و طوق و گوهر نداشت
کلاهی ز مشک ایزدی بر سرش
جز آرایش کرد گارش نبود

پیدا است که پیر خردمند آن یکی را که با حسن خداداد خویش، جلوه ای بیش از دیگران داشت، برمی گزیند^{۱۵۶}:

من این را که بی تاج و آرایش است
به رنج از پی به گزین آمدم

گزیدم که این اندر افزایش است
نه از بهر دیبای چین آمدم

ناگزیر خاقان و خاتون بر خلاف میل باطنی خویش، بنا به مصلحت سیاسی، دختر نارسیده و دردانه خود را به نزد انوشیروان می فرستند.

یکی دیگر از ازدواج‌های انوشیروان، پیوند او با زنی مسیحی است که ثمره آن، پسری است به نام نوشزاد که چون به سن بلوغ می رسد^{۱۵۷}:

ز دین پدر، کیش مادر گرفت
چنان تنگدل گشت ازو شهریار
در کاخ و فرخنده ایوان اوی
نشستن گهش، جند شاپور بود
بسی بسته و پُر گزندان بُدند

زمانه بد و مانده اندر شگفت
که از گل نیامد جز از خار بار
ببستند و کردند زندان اوی
ز ابران و از باختر، دور بود
بدین شهر با او به زندان بُدند

شگفتا! آن گاه که انوشیروان، زنی مسیحی را به همسری برمی گزیند، تعصب دینی، او را از این کار باز نمی دارد؛ اما چون پسر از میان کیش زردشتی و آیین مسیحایی، دومی را برمی گزیند و به راه مادر می رود، به سان بزهکاری نابخشودنی به بند کشیده می شود! شگفتی دیگر این که در آن شهر، زندانیان فراوانی در بند بوده اند و این نکته ایست که نمی تواند گواه دادگری انوشیروان دادگرا باشد. همین زندانیان هستند که هنگام بیماری انوشیروان، پسرش نوشزاد را یاری می دهند که با ترسایان دیگر و کمک مالی مادر، بر پدر بشورد و در آن معرکه، جان خویش را نیز از دست بدهد.

پیش از این اشاره ای داشتیم به اینکه در حرمسراهای پادشاهان، گهگاه پرده از روی حوادثی برداشته می شود که می توان آنها را نمونه هایی به شمار آورد از آنچه معمولاً در پس پرده ها روی می دهد. یکی از آن وقایع، پیدا شدن مرد جوان زیباروی و خوش اندامی است با جامه زقان در میان شبستان انوشیروان^{۱۵۸}:

غلامی پدید آمد اندر میان
تنش لرز لرزان به کردار بید

به بالای سرو و به چهر کیان
دل از جان شیرین شده ناامید

که هر یک به تن، سرو آزاد بود
 به بالای سرو و به رخ، عاج بود
 به خان پدر، مهربان شد بدوی
 به هر جا که رفتی بُدی خویش او
 کسی کوچنین بنده پرورد، کیست؟
 میان شبستان نوشین روان
 جوانست و با من زهم مادرست

کنسیرک بدان حجره، هفتاد بود
 یکی دختر مهتر چاج بود
 غلامی سمن پیکر و مشکبوی
 بسان یکی بنده بر پیش او
 پرسید از شاه، کاین مرد کیست؟
 چنین پُر گزندی دلیر و جوان
 چنین گفت زن، کوزمن کهترست

ولی با اینکه زن، آن مرد را برادر خود معرفی می کند، شاه فرمان به قتل هر دو می دهد: ۱۵۹:

که این هر دو را خاک باید نهفت
 پس پرده شاه نوشین روان
 بدان تا دگر کس نجوید گناه

برآشفت از آن پس به دژخیم گفت
 کشنده ببرد آن دو تن را دوان
 برآویختشان در شبستان شاه

در شاهنامه به موردی برمی خوریم که گواه دیرینگی باوریست که هنوز پابرجاست و آن احساس تحقیر و توهین نسبت به مردیست که جامه زنان در بر می کند ولی در حقیقت، زیر پوشش این احساس، تحقیر زن نهفته است؛ زیرا که زن در مرتبه پایین تر از مرد پنداشته می شود و با این پندان اگر مردی جامه زنانه در بر کند از مرتبه بالا تر به مرتبه پایین تر می افتد و سزاوار توهین و ملامت می گردد! این باور در داستان فرستادن دو کدان و جامه زنان، نزد بهرام چوبینه از سوی هرمز - پادشاه ایران - منعکس است: ۱۶۰:

به بهرام، کای دیوناسازگار
 به چرخ فلک برنشینی همی
 سپاه من و بخشش گنج من
 سرت باسمان برفرازی همی
 دگرگونه کاری بسنجیده ای
 پسندیده و درخور کار تو
 بفرمود تا دو کدانی سیاه
 نهاده بسی ناسزا رنگ و بوی
 یکی سرخ و شلووار و تضاع زرد
 که آن خلعت بی بها را سزید
 بگو ای سبک مایه بی گهر
 گزید بزرگان پسندی همی
 ازین پس به کس نیز نشمارمت

یکی نامه بنوشت پس شهریار
 هنرها زیزدان نبینی همی
 نیاید همی یادت از رنج من
 رو پهلوانان نسازی همی
 ز فرمان من، سر بیچیده ای
 کنون خلعت آمد سزاوار تو
 چو بنهاد بر نامه بر، مهر شاه
 بیارند با دوک و پنجه دروی
 هم از شعر، پیراهنی لاژورد
 فرستاده بی منش برگزید
 بدو گفت کاین نزد بهرام بر
 تو خاقان چینی پسندی همی
 ز تختی که هستی فرود آرمت

چون بهرام چوبینه، خلعت اهانت بارشاه را دریافت می کند؛ نخست شکیبایی می ورزد ۱۶۱:

چو بهرام با نامه، خلعت بدید
همی گفت اینست پاداش من
شکیبایی و خاموشی برگزید
چنین است ازین شاه پرخاش من

سپس آن جامه رنگارنگ زنانه را برتن می کند و خود را بدان سان به بزرگان و سپاهیان، نشان می دهد و ناخشنودی و خشم آنان را نسبت به شاه برمی انگیزد ۱۶۲:

ز دادار نیکی دهش یاد کرد
به پیش اندرون، دوکدانی سیاه
بفرمود تا هر که بُد از مهان
ز لشگر برفتند نزدیک اوی
چو رفتند دیدند پرو و جوان
بماندند از آن کار، یکسر شگفت
چنین گفت پس، پهلوان سپاه
بپوشید پس جامه سرخ و زرد
نهاده هرآنچش فرستاده شاه
از آن نامداران شاه جهان
پر اندیشه بُد جان تاریک اوی
بر آن گونه بر، پوشش پهلوان
دل هر کس اندیشه ای برگرفت
که خلعت برین سان فرستاد شاه

گردیه

در داستان بهرام چوبینه به زنی برمی خوریم که ایفا کننده نقش درخور تأملی در شاهنامه است. این زن، گردیه نام دارد و خواهر و مشاور بهرام چوبین است. در اندرزهایی که او به برادر می دهد، زنی خردمند و دانا و زیرک و دوراندیش جلوه می کند ۱۶۳:

پس پرده نامور پهلوان
خردمند را گردیه، نام بود
یکی خواهرش بود روشن روان
پری رخ، دلارام بهرام بسود

در آن هنگام که بهرام چوبین، هوس پادشاهی در سر می پزد و با مشاوران خویش به رایزنی می نشیند، گردیه، او را از این وسوسه برحذر می دارد ۱۶۴:

مکن آز را بر خرد، پادشا
اگر من زبم، پند مردان دهم
مده کارکرد نیاکان به باد
سپهدار، لب را به دندان گرفت
بدانست کور است گوید همی
که دانا نخواند ترا پارسا
نه بسیار سال از برادرن کیمم
مبادا که پند من آیدت یاد
همه انجمن ماند ازو در شگفت
جز از راه خوبی نجوید همی



از آن پس چو برخواند آن نامه را
خرد را چو با دانش انباز کرد
سختنهای خاقان خود کلامه را
بسه دل، پاسخ نامه را ساز کرد
و پس از ذکر مقدمه ای، این چنین پاسخ می دهد^{۱۶۹}:

کنون دوده را سر به سر شیون است
مرا خود به ایران شدن روی نیست
اگر من بدین زودی آیم به راه
به سوگ اندر آهنگ شادی کنم
خردمند، بی شرم خواند مرا
آنگاه خطاب به پهلوانان می گوید^{۱۷۰}:

بسازید تا ما، ز ترکان، نهان
به گردوی، من نامه ای کرده ام
که بر شاه، پیدا کند کار ما
به نیروی یزدان چو آن بشنود
بدو گفت هر کس که بانوتویی
نمجنبانند کسوه آهن ز جای
ز مرد خردمند، بیسدار تر
همه کهترانیم و فرمان، تراست
به ایران بریم این سخن، ناگهان
هم از پیش، تیمار این خورده ام
بگوید بد و رنج و تیمار ما
بدین چرب گفتار من بگرود
به ایران و چین، پشت و بازوتویی
یلان را به مردی تویی رهنمای
زدستور داننده، هشیار تر
بدین آرزو، رای و پیمان، تراست

و هنگامی که خاقان چین در پی گردیه، لشکر می فرستد^{۱۷۱}:

سلیح برادر بسپوشید زن
دو لشگر برابر کشیدند صف
نشست از بر باره گامزن
همان جای خود بر نهاده به کف

در این نبرد، گردیه دلاورانه می جنگد و پس از آنکه شکست در سپاه چین می افتد و پیروزی، بهره ایرانیان می گردد؛ گردیه با همراهانش، چندی در آموی توقف می کند و نامه ای به گردوی - برادر دیگرش - می فرستد و او را از آنچه گذشته، آگاه می کند و از او می خواهد که برای وی و یارانش از خسرو پرویز، زینهار بگیرد تا در بازگشت به ایران، گزندی به آنان نرسد. از سوی دیگر، گستهم - خال خسرو پرویز - که از روی برتافته است، نزد گردیه می رود و به او پیشنهاد ازدواج می دهد. بدینسان گردیه به همسری مردی در می آید که در گذشته نه چندان دور، دشمن سرسخت برادرش - بهرام چوبین - بود؛ ولی داستان در این جا به پایان نمی رسد:

چون خسرو پرویز - شاه ایران - و گردوی - برادر گردیه - از پیوند گستهم و گردیه

آگاهی می یابند، خسرو چاره ای می اندیشد و آنرا با گردوی درمیان می نهد ۱۷۲:

چو بهرام چوبسینه، گم کرد راه
کنون چاره ای هست نزدیک من
سوی گردیه نامه باید نوشت
که تا تو همی دوستداری کنی
همیشه بُدی گردیه، نیک خواه
مسگوی این سخن بر سرانجمن
چو جوی پر از می به باغ بهشت
به هر جا کار و هر جای، یاری کنی

و در آن نامه به گردیه، پیشنهاد می شود که گسته‌م را سر به نیست کند و در برابر، خود به کاخ زرین شاه راه یابد و سپاهش به زینهار شاه درآیند. گردیه، همان زنی که پندهای خردمندان اش به برادر، و دلاوریهایش در کارزار، حیرت و تحسین همگان را بر می انگیزد، شادمانه پذیرای این داد و ستد خیانت آلود می شود، و ۱۷۳:

چو شب، تیره شد؛ روشنایی بکشت
از آن مردمان نیز، یار آمدند
بکوشید بسیار با مرد مست
سپهد به تاریکی اندن بمرد
لب شوی بگرفت ناگه به مشت
به بالین آن نامدار آمدند
سرانجام، گویا زبانش، ببست
شب و روز روشن به جویا سپرد

آنگاه به پاداش! این خیانت ۱۷۴:

ورا در شبستان فرستاد شاه
فرستاد نزد برادرش، کس
به آیین آن دین، مرا و را بخواست
به یارانش بر، خلعت افکند نیز
زهر کس فزون شد و را پایگاه
همان نزد دستور فریادرس
پذیرفت و با جان همی داشت راست
درم داد و دینار و هرگونه چیز

خسرو پرویز، همسر دیگری دارد به نام مریم که دختر قیصر روم است. این پیوند هم، یک پیوند سیاسی است که در برابر کمک نظامی قیصر انجام می گیرد و خسرو قول می دهد که فرزندی را که در آینده از مریم - دختر قیصر - خواهد داشت، به جانشینی خود برگزیند. بدینسان پدر دخترش را هدیه می دهد بدون آن که عشقی در میان باشد، یا خواست و پسند دختر پرمسیده شود. این زن چنانکه در داستان همسر دیگر خسرو پرویز - شیرین - خواهد آمد به دست شیرین کشته می شود.

شیرین

اما سابقه عشق خسرو و شیرین به روزگار پیش از پادشاهی خسرو پرویز برمی گردد که در آن هنگام شیرین تنها معشوقه خسرو و نزد او بسیار محبوب بوده است ۱۷۵:

ز خوبان و از دختران مهان
 ز شیرین جدا بود یک روزگار
 که کارش همه، رزم بهرام بود
 شب و روز، گریبان بُدی خوب چهر

پسندش نبود جز او در جهان
 بدانگه که شد بر جهان شهریار
 به گرد جهان بر، بی آرام بود
 چو خسرو بپردخت چندی به مهر

تا اینکه روزی خسرو پرویز به عزم شکار، روانه نخجیرگاه می شود ۱۷۶:

به پیش سپاه، آن جهاندار شاه
 بیوشید و گلبنارگون کرد، روی

چو بشنید شیرین که آمد سپاه
 یکی زرد پیراهن مشکبوی

همه پیکرش گوهر و زرش، بو
 نگارش همه، گوهر پهلوی
 به روز جوانی تَبُشد شادکام
 سرشکش ز مرگان به رخ برچکام
 به پرویز بنمود بالای راست
 همی گفت از آن روزگار کهن
 که بیمار بُد نرگس و گل، دُرُست
 زبان، تیزبگشاد بر پهلوی
 خجسته کیا، گُرد شیراوژن
 که دیدار شیرین بُد آنرا پزشک
 دل و دیده گریبان و خندان دو لب
 کجا آن همه عهد و سوگند ما؟

یکی از برش، سرخ دیبای روم
 به سر بر نهاد افسر خسروی
 ز ایوان خرم پیامد به بام
 همی بود تا خسرو آنجا رسید
 چو روی و را دید بر پای خاست
 زبان کرد گویا به شیرین سخن
 به نرگس، گل ارغوان را بشست
 بدان آبداری و آن نیکوی
 که شاهها، هزبر، سپهبد تنا
 کجا آن همه مهر و خونین سرشک؟
 کجا آن همه روز کردن ز شب؟
 کجا آن همه بند و پیوند ما؟
 همی گفت و از دیده خوناب زرد

این یادآوری دردناک عشق و پیمان گذشته که شاید تنها در دل شیرین بر جای مانده بود و از سوی خسرو فراموش شده بود؛ اشک به دیدگان شاه می آورد. پس به فرمان وی، شیرین را به مشکوی زرین می برند و در بازگشت شاه از شکار ۱۷۷:

که بر ما مبر جز به نیکی گمان
 جهان را بدین مژده نودهید
 که این رسم و آیین بُد آنگاه راست

به موبد چنین گفت شاه زمان
 مر این خوب رخ را به خسرو دهید
 مر او را به آیین پیشین بخواست

چون خیر به بزرگان می رسد که شیرین به همسری خسرو درآمده است؛ خشمگین می شوند و تا سه روز از دیدار شاه، سر بازمی زنند. در روز چهارم خسرو آنان را فرا می خواند و جویای سبب آزردهگی خاطرشان می گردد. آنها پاسخی نمی دهند. آنگاه موبد بر پای می خیزد و از زبان آنان شاه را در مورد پیوند با شیرین که زنی نژاده و خوشنام نبوده،

سرزنش می کند. خسرو می گوید^{۱۷۸}:

ز من گشت بد نام، شیرین، نخست
ز پرمایگان دوستداری نجست

و با این استدلال که بدنامی شیرین از رابطه با من سرچشمه گرفت و او کسی را جایگزین من نساخت؛ به بدگویی آنان پایان می دهد. پس از چندی، حسادت شیرین نسبت به مریم - دختر قیصر - که در شبستان شاه، مهتر بود و خسرو همه روز خود را با او می گذراند؛ برانگیخته می شود^{۱۷۹}:

ز مریم همی بود شیرین به درد
به فرجام، شیرین و را زهر داد
از آن کان آگه نبود هیچ کس
چو سالی برآمد که مریم بمرد
همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
شد آن دختر خوب قیصر نژاد
که او داشت آن راز، تنها و بس
شبستان زرین به شیرین سپرد

حسادت شیرین نسبت به گردیه - خواهر بهرام چوبین و همسر خسرو - نیز هنگامی که گردیه در برابر خسرو پرویز، هنرنماییهای دلاورانه می کند؛ اینگونه ابراز می شود^{۱۸۰}:

چنین گفت شیرین که ای شهریار
که خون برادر به باد آورد
تو با جامه پاک بر تخت زر
به دشمن دهی آلت کارزار
بترسم که کسارت به باد آورد
و را هر زمان با تو باشد گذر

ولی حربه او که ایجاد بدگمانی در خسرو نسبت به گردیه است؛ کارگر نمی افتد و چنین پاسخ می شنود^{۱۸۱}:

به خنده به شیرین چنین گفت شاه
کزین زن جز از دوستداری مخواه

اما همین زن که رشک و حسد، او را به آدمکشی می کشاند؛ در عشق به خسرو تا پایان زندگی وفادار می ماند؛ چنانکه خود در حضور شیرویه - پسر خسرو پرویز - که پس از مرگ پدر، خواستار پیوند با اوست؛ خطاب به بزرگان و آزادگان ایران، اینگونه به توصیف خویش می پردازد^{۱۸۲}:

به می سال، بانوی ایران بدم
نجستم همیشه جز از راستی
بسی کس به گفتار من شهر یافت
به ایران که دید از بنه سایه ام؟
به هر کان پشت دلیران بدم
ز من دور بُد، کژی و کاستی
ز هر گونه ای از جهان به ریافت
و گر سایه تاج و پیرایه ام

و در جای دیگر خطاب به بندگان می گوید^{۱۸۳}:

همه گوش دارید گفتار من
 مگویید یکسر جز از راستی
 کز آن پس که من پیش خسرو شدم
 سربانسون بودم و فر شاه
 آنگاه بندگان ۱۸۴:

همه یکسر از جای برخاستند
 که ای نامور بانسوی بانوان
 به یزدان که هرگز ترا کس ندید
 زبانهها به پاسخ بیاراستند
 سخنگوی و دانا و روشن روان
 نه نیز از پس پرده، آوا شنید

سپس از شیرویه که همچنان در انتظار پاسخ اوست و به پیوند با وی دل بسته است؛
 می خواهد که در دخمه شاه - خسرو پرویز - را به روی او بگشاید ۱۸۵:

نگهبان، در دخمه را باز کرد
 بشد، چهار بر چهار خسرو نهاد
 زن پارسا، مویه آغاز کرد
 گذشته سخنها همه کرد یاد

آنگاه همانجا بر سر گور خسرو پرویز، زهر هلاهل می خورد و جان می سپارد.

دید فردوسی درباره زن

اگر بخواهیم کنجکاوانه به منظور یافتن نظر شخصی فردوسی نسبت به زن، آنچه را که او از زبان قهرمانان داستانهایش اظهار داشته و یا از جانب مردان در مورد زنان اعمال کرده، مورد بررسی قرار دهیم؛ به عقیده من راه درستی را انتخاب نکرده ایم. زیرا در این صورت به موارد متضادی برمی خوریم که ما را حیران و سرگران می دارد. مثلاً در همین نوشته، دیده ایم که در رابطه با پهلوانان، زنان همیشه دارای شخصیت مستقل، صاحب اراده و اختیار و حتی در عشق، پیشقدم بوده اند. اما در رابطه با شاهان و شاهزادگان، بردگانی فرمانبردار و فریفته مال و منال و جاه و مقام گشته اند و نیز رفتار پهلوانان با آنها در بیشتر موارد، داد گرانه و آمیخته به احترام بوده؛ در حالیکه شاهان و شاهزادگان، رفتاری بیداد گرانه و دور از مردمی با آنان داشته اند: به یاد بیاوریم آزاده، کنیزک چنگزنی را که بهرام گوز با اسب خود، لگدمال کرد و کشت؛ به این بهانه که چالاکی و زبردستی ولی نعمت خود را در تیراندازی و نشانه گیری نه تنها تحسین نکرد بلکه مورد سرزنش قرار داد؛

چون آهویی در این میانه، جان باخته بود! همچنین عدم اعتماد نسبت به رازداری زنان چنانکه در داستان بیژن و منیژه دیده ایم؛ جای جای بر زبان گویندگان دیگری هم رفته است. مثلاً در پاسخ اسفندیار به مادرش — کتایون — آنجا که مادر، او را پند می دهد تا اندیشه تصاحب تاج و تخت پدر را پیش از درگذشت وی، از سر بیرون کند؛ می خوانیم ۱۸۶:

چنین گفت با مادر اسفندیار که نیکو زد این داستان، هوشیار
که پیش زنان، راز هرگز مگوی چو گویی، سخن بازیابی به کوی
به کاری مکن نیز، فرمان زن که هرگز نبینی زنی، رای زن

در حالی که ما پیش از این، در داستان رودابه و زال به زنی برخوردیم که پیامها و هدیه های آندو دل داده را به یکدیگر می رساند و هنگامی که سیندخت — مادر رودابه — او را غافلگیر کرد، بهیچوجه نتوانست او را به افشای رازی که متعهد به حفظ آن بود، وادار سازد: نه با وعده زرو گوهر و نه با شکنجه توان فرسا. و نیز در داستان سودابه و سیاوش، زنی که با سقط جنین، شریک توطئه چینی سودابه علیه سیاوش شده بود، همه خواربها و سختی هایی را که از جانب کارگزاران کاووس — شاه ایران — بر او اعمال شد، تحمل کرد و دم بر نیاورد؛ چون به سودابه قول داده بود راز وی را برملا نکند. در نقل قول اسفندیار دیدیم که نه تنها رازداری بلکه رایزنی زن هم بکلی انکار می شود؛ در صورتی که ما بارها در شاهنامه به زنان خردمند و رایزنی برخوردیم که مورد مشورت پدران و برادران و شوهران و پسران خود، در هر مقام و مرتبه ای که بوده اند، قرار گرفته اند و آنان را اندرز داده اند و راهنمایی کرده اند. بنابراین، از این طریق نمی توانیم راه به مقصد ببریم؛ چه فردوسی در راندن این سخنها، نقل اندیشه های دیگران را به اقتضای حال و مقال، منظور داشته، نه بیان طرز تفکر خود را. اما در پاره ای از موارد به ابیاتی برمی خوریم که حاوی نظر و عقیده شخصی خود فردوسی است. از جمله موردیست که پادشاه یمن از نداشتن پسر دلنگ است. او تنها سه دختر دارد که بنا به خواست و پیشنهاد فریدون — شاه ایران — با سه پسر وی — ایرج و سلم و تور — پیوند زناشویی می بندند. فردوسی در این میان، مجالی می یابد و از زبان خود — نه به صورت نقل قول از دیگری — می گوید ۱۸۷:

چو فرزندان باشد به آیین و فر گرامی به دل بر، چه ماده چه نر

بنابراین، در نظر فردوسی، شایسته بودن موجب گرامی داشتن است نه صرفاً پسر یا دختر بودن. در جای دیگر باز از زبان خود می گوید ۱۸۸:

اگر پارسا باشد و رایزن یکی گنج باشد پراکنده، زن
به ویژه که باشد به بالا، بلند فرو هشته تا پای، مشکین کمند

خردمند و هشیار و با رای و شرم سخن گفتن حرب و آواز نرم

اینگونه اظهار نظر، منحصر به این مورد نیست؛ هر جا که فردوسی به توصیف زنی پرداخته، تنها به تصویر زیبایی چهره و اندام وی بسنده نکرده، بلکه مقدم بر آن یا در کنار آن از رای و خرد و هوشمندی و پارسایی او سخن رانده است؛ و این نکته ایست در خور تأمل و تفکر!

ممکن است این فکر به ذهن خواننده خطور کند که اگر فردوسی برای زن، شخصیت و احترامی قائل است، چرا؟ مثلاً در خلال داستان سودابه و سیاوش، بیت ذیل را بر زبان می راند:

چو این داستان سربه سربش نوی به آید ترا گربه زن نگروی^{۱۸۹}

باید گفت: کدام خواننده با انصافی است که هنگام خواندن داستان فوق، به سبب بیداد و ستمی که از سوی سودابه بر سیاوش رفته است، دچار خشم و نفرت نشود و ناسزایی به ناحق نثار هر چه زن است، نکند؟ اما معمولاً پس از فرو نشستن آن خشم و هیجان آنی، نفرت و انزجار، به حق، متوجه چنان زنانی می گردد که سودابه آنان را نمایندگی می کند. فردوسی هم از این کنش و واکنش طبیعی، بری نیست؛ چنانکه در بیت بعدی می گوید:^{۱۹۰}

به گیتی بجز پارسا زن مجوی زن بد کنش، خواری آرد به روی

در پایان، سخن، کوتاه کنیم ولی از ذکر این نکته در دناک نگذریم که چه در زمان فردوسی و چه در زمانهای پیش از آن که داستانهای شاهنامه را دربر گرفته است، همیشه زنان، جنس دوم بوده اند نه نیمه دیگر!

یادداشتها

- ۹۵- شاهنامه، جلد چهارم، ص ۱۰۷۴، سطر ۱۶۷
 ۹۶- همان، ص ۱۰۷۶ از سطر ۱۸۷ به بعد
- ۹۷- همان، ص ۱۰۷۷ از سطر ۲۱۳ به بعد
 ۹۸- همان، ص ۱۰۷۹، از سطر ۲۴۴ به بعد
- ۹۹- همان، ص ۱۰۸۰، سطر ۲۶۲
 ۱۰۰- همان، ص ۱۰۸۹، از سطر ۴۰۲ به بعد
- ۱۰۱- همان، ص ۱۰۹۰، از سطر ۴۲۴ به بعد
 ۱۰۲- همان، ص ۱۰۹۱ از سطر ۴۴۰ به بعد
- ۱۰۳- همان، ص ۱۰۹۵، از سطر ۵۰۶ به بعد
 ۱۰۴- همان، ص ۱۱۲۰ سطرهای ۹۵۹ و ۹۶۰
- ۱۰۵- همان، ص ۱۱۲۰، از سطر ۹۶۷ به بعد
 ۱۰۶- همان، ص ۱۱۲۱، از سطر ۹۷۵ به بعد
- ۱۰۷- همان، ص ۱۱۲۱، از سطر ۹۸۵ به بعد
 ۱۰۸- همان، ص ۱۱۲۳ سطرهای ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶
- ۱۰۹- همان، ص ۱۱۲۴، از سطر ۱۰۳۰ به بعد
 ۱۱۰- همان، ص ۱۱۲۴، از سطر ۱۰۳۶ به بعد
- ۱۱۱- همان، ص ۱۱۲۴، سطر ۱۰۴۵
 ۱۱۲- همان، ص ۱۱۲۴، از سطر ۱۰۵۰ به بعد
- ۱۱۳- همان، ص ۱۱۲۵، از سطر ۱۰۵۵ به بعد
 ۱۱۴- همان، جلد ششم، ص ۱۴۵۷، از سطر ۲۲۷ به بعد
- ۱۱۵- همان، ص ۱۴۵۷، از سطر ۲۳۶ به بعد
 ۱۱۶- همان، ص ۱۴۵۸، سطرهای ۲۴۷ و ۲۴۸
- ۱۱۷- همان، ص ۱۴۵۸، از سطر ۲۵۴ به بعد
 ۱۱۸- همان، ص ۱۴۵۹، از سطر ۲۶۱ به بعد
- ۱۱۹- همان، ص ۱۴۵۹، از سطر ۲۶۶ به بعد
 ۱۲۰- همان، ص ۱۶۴۰، از سطر ۲۵۴۱ به بعد
- ۱۲۱- همان، ص ۱۶۴۱، سطر ۲۵۵۱
 ۱۲۲- همان، ص ۱۶۴۲، از سطر ۲۵۶۴ به بعد
- ۱۲۳- همان، ص ۱۶۷۵، سطر ۳۱۴۲
 ۱۲۴- همان، ص ۱۷۵۸، از سطر ۲ به بعد
- ۱۲۵- همان، ص ۱۷۶۵، سطرهای ۱۴۲ و ۱۴۳
 ۱۲۶- همان، ص ۱۷۷۱، از سطر ۲۵۸ به بعد
- ۱۲۷- همان، ص ۱۷۷۳، سطرهای ۲۸۸ و ۲۸۹
 ۱۲۸- همان، جلد هفتم، ص ۱۹۳۰، از سطر ۱۸۸ به بعد
- ۱۲۹- همان، ص ۱۹۳۰، از سطر ۱۹۴ به بعد
 ۱۳۰- همان، ص ۱۹۶۳، سطرهای ۱۵ و ۱۶
- ۱۳۱- همان، ص ۱۹۶۳، از سطر ۲۲ به بعد
 ۱۳۲- همان، ص ۲۰۳۲، از سطر ۶۲ به بعد
- ۱۳۳- همان، ص ۲۰۳۲، سطرهای ۷۲ و ۷۳
 ۱۳۴- همان، ص ۲۰۳۳، از سطر ۸۵ به بعد
- ۱۳۵- همان، ص ۲۰۳۵، از سطر ۱۱۷ به بعد
 ۱۳۶- تاریخ طبری، جلد دوم، ص ۵۹۱
- ۱۳۷- شاهنامه، جلد هفتم، ص ۲۰۸۶، سطر ۱۷۶
 ۱۳۸- همان، ص ۲۰۸۷، از سطر ۱۹۳ به بعد
- ۱۳۹- همان، ص ۲۱۴۳، سطرهای ۴۶۵ و ۴۶۶
 ۱۴۰- همان، ص ۲۱۴۳، از سطر ۴۷۳ به بعد
- ۱۴۱- همان، ص ۲۱۶۱، از سطر ۷۹۶ به بعد
 ۱۴۲- همان، ص ۲۱۶۴، از سطر ۸۵۰ به بعد
- ۱۴۳- همان، ص ۲۱۶۷، سطر ۹۰۹
 ۱۴۴- همان، ص ۲۱۶۸، سطر ۹۲۲
- ۱۴۵- همان، ص ۲۱۶۸، از سطر ۹۲۳ به بعد
 ۱۴۶- همان، ص ۲۱۷۱، از سطر ۹۸۲ به بعد
- ۱۴۷- همان، ص ۲۱۷۲، سطرهای ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲
 ۱۴۸- همان، ص ۲۱۷۳، سطرهای ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶
- ۱۴۹- همان، ص ۲۱۷۳، سطر ۱۰۲۵
 ۱۵۰- همان، ص ۲۱۷۳، از سطر ۱۰۲۹ به بعد
- ۱۵۱- همان، ص ۲۲۳۸، سطرهای ۲۱۸۷ و ۲۱۸۸
 ۱۵۲- همان، جلد هشتم، ص ۲۴۲۹، از سطر ۲۰۷۳ به بعد
- ۱۵۳- همان، ص ۲۴۳۴، از سطر ۲۱۶۵ به بعد
 ۱۵۴- همان، ص ۲۴۳۵، از سطر ۲۱۸۰ به بعد
- ۱۵۵- همان، ص ۲۴۳۵، از سطر ۲۱۹۵ به بعد

- بعد ۱۵۶ — همان، ۲۴۳۶، سطرهای ۲۲۰۴ و ۲۲۰۵ ۱۵۷ — همان، ص ۲۳۵۳، از سطر
 ۷۳۹ به بعد ۱۵۸ — همان ص ۲۳۷۱، از سطر ۱۰۵۳ به بعد ۱۵۹ — همان، ص ۲۳۷۲، از
 سطر ۱۰۶۷ به بعد ۱۶۰ — همان، ص ۲۶۴۳، از سطر ۱۳۷۳ به بعد ۱۶۱ — همان، ص
 ۲۶۴۴، سطرهای ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ ۱۶۲ — همان، ص ۲۶۴۵، از سطر ۱۳۹۶ به بعد ۱۶۳ —
 همان، ص ۲۶۵۵، سطرهای ۱۵۶۲ و ۱۵۶۳ ۱۶۴ — همان، ص ۲۶۶۱، از سطر ۱۶۶۱ به
 بعد ۱۶۵ — همان، ص ۲۶۶۱، از سطر ۱۶۶۸ به بعد ۱۶۶ — همان، ص ۲۶۶۲، از سطر
 ۱۶۷۹ به بعد ۱۶۷ — همان، جلد نهم، ص ۲۸۳۲، از سطر ۲۷۷۱ به بعد ۱۶۸ — همان،
 ص ۲۸۳۳، سطرهای ۲۷۹۰ و ۲۷۹۱ ۱۶۹ — همان، ص ۲۸۳۳، از سطر ۲۷۹۹ به
 بعد ۱۷۰ — همان، ص ۲۸۳۵، از سطر ۲۸۲۲ به بعد ۱۷۱ — همان، ص ۲۸۳۷، سطرهای
 ۲۸۶۷ و ۲۸۶۸ ۱۷۲ — همان، ص ۲۸۴۴، از سطر ۲۹۸۲ به بعد ۱۷۳ — همان، ص
 ۲۸۴۶، از سطر ۳۰۲۷ به بعد ۱۷۴ — همان، ص ۲۸۴۸، از سطر ۳۰۵۷ به بعد ۱۷۵ —
 همان، ص ۲۸۴۹، از سطر ۳۴۳۴ به بعد ۱۷۶ — همان، ص ۲۸۷۱، از سطر ۳۴۶۲ به
 بعد ۱۷۷ — همان، ص ۲۸۷۲، از سطر ۳۴۸۶ به بعد ۱۷۸ — همان، ص ۲۸۷۵، سطر
 ۳۵۳۰ ۱۷۹ — همان، ص ۲۸۷۵، از سطر ۳۵۳۶ به بعد ۱۸۰ — همان، ص ۲۸۴۹، از
 سطر ۳۰۷۸ به بعد ۱۸۱ — همان، ص ۲۸۴۹، سطر ۳۰۸۱ ۱۸۲ — همان، ص ۲۹۳۹، از
 سطر ۵۱۶ به بعد ۱۸۳ — همان، ص ۲۹۴۱، از سطر ۵۵۸ به بعد ۱۸۴ — همان، ص
 ۲۹۴۱، از سطر ۵۶۳ به بعد ۱۸۵ — همان، ص ۲۹۴۲، سطرهای ۵۸۳ و ۵۸۴ ۱۸۶ —
 همان، جلد ششم، ص ۱۶۳۲، از سطر ۲۴۱۰ به بعد ۱۸۷ — همان، جلد اول، ص ۷۴، سطر
 ۲۳۴ ۱۸۸ — همان، جلد هشتم، ص ۲۳۵۲، از سطر ۷۲۹ به بعد (۱۸۹ و ۱۹۰) — همان،
 جلد سوم، ص ۵۵۱، سطرهای ۵۱۳ و ۵۱۴.

زنان سودانی و احزاب انقلابی*

نوشته: ساندر اهیل**

ترجمه: ح. ش. روجا

ارتباط‌رهایی زنان با احزاب و جنبش‌های رهایی بخش سؤال‌های فراوانی را بر می‌انگیزد. اساسی‌ترین سؤال این است که آیا زنان، خود انقلابشان را تدارک می‌بینند یا اینکه انقلاب آنان از برکت «انقلابی دیگر» شکل می‌گیرد.^۱

می‌شود این احتمال را قائل شد که زنان، به مجرد اینکه برای تغییر شرایط زندگیشان دست به عمل می‌زنند، علیه کلیت ساختار استعمار به پا می‌خیزند تا تمامی جامعه را به رهایی سوق دهند. اما این نکته چندان مورد قبول جنبش چپ انقلابی نیست. در عوض، معمولاً نظرگاه پشاهنگ این است که هدف باید آزادی جامعه به یاری زنان باشد و بدون مشارکت و همیاری آنان دستیابی به چنین هدفی ممکن نیست. چنین سیاستی، تعهد احزاب مارکسیستی متمایل به ارزش‌های غربی را در جهان سوم (و سایر نقاط) نسبت به رهایی زنان و برابری جنسی زیر سؤال می‌برد.

این مسئله، چالشی دشوار برای فمینیست‌های غربی است که برخی اوقات به تجربه احزاب و جنبش‌های جهان سوم برخوردی رمانتیک دارند و غالباً امیدوارند که در این جنبش‌های رهایی بخش، شاهد ادغام و شرکت همه جانبه مردان و زنان در خلق جوامع نوین باشند. در ظاهر امر، زنان جهان سوم نقش مهمی در مبارزات رهایی بخش ایفا کرده‌اند. در برخی موارد استثنایی — مانند گینه بیسائو^۲ — اهداف زنان در جریان مبارزه، به عنوان بخشی از اهداف انقلاب درآمده است. این جنبش‌ها آموختنی‌های فراوانی برای فمینیست‌های غربی در بردارند.

اما لازم است کمتر احساساتی باشیم و به این واقعیت توجه کنیم که، بجز چند مورد استثنایی، مردان و زنانی که درگیر چنین مبارزاتی هستند، موفقیت چندانی در پایان دادن به اشکال مردسالارانه استیلا، ادغام حیطة زندگی اجتماعی و فردی، «خود» سازی از راه جنسیت و سیاسی کردن شبکه زندگی روزمره نداشته‌اند. اکثریت زنان جهان سوم، به

استثنای نقش اجتماعی شان در ارتش (در مواردی چند)، یا به عنوان مزدبگیران نیروی کار، یا اعضای سازمان زنان (که غالباً سازمانهای وابسته یا کمکی هستند) و یا اعضای تعاونیهای کشاورزی به مراتب از استقلال کمتری از مردان برخوردارند. دقیق تر سخن بگوئیم، زنان از استقلال اندکی در حوزه شخصی و پنداری زندگی برخوردارند. تقسیم جنسی کار اساساً دست نخورده باقی می ماند و فقط دست چینی از زنان شهری به مشاغل نسبتاً مردانه در بازار رسمی کار راه می یابند.

نمونه سودان

تجربه حزب کمونیست سودان (ح. ک. س.) و رابطه این حزب با «اتحاد زنان» سودانی نمونه بارز این روند در خاورمیانه و آفریقا است. خواننده برای آگاهی از تاریخ سیاسی سودان، ح. ک. س. و «اتحاد زنان» می تواند به مراجع دیگری رجوع کند.^۳ هدف من در اینجا، طرح چند سؤال و ارائه چند پاسخ مقدماتی است بر اساس تحقیقات شخصی ام درباره توان انقلابی ح. ک. س. نتیجه تحقیقات من این است که ایدئولوژی مردسالارانه، ساختار و سازمان ح. ک. س.، از نقش حزب به عنوان نیروی پویا برای تحولات موسیالیستی کاسته است. از آنچه من مشاهده کرده ام، و یا از صحبت با اعضای حزب دستگیرم شده است، چنین برمی آید که حزب فاقد شناختی کافی از «ادراک مسم [از جانب زنان - م]، ارتباط بین روابط فردی و سازمان سیاسی اجتماعی و یا جنبه های احساسی شعور» است.^۴ نتیجه این خواهد بود که حتی اگر حزب در تلاشهایش برای به دست گیری قدرت نیز موفق باشد، و یا حتی اگر در آینده پیروزیهای کسب کند، در تحقق بخشیدن به وظیفه حیاتی ترکیب حوزه اجتماعی و فردی و یا ادغام تئوری و عمل در این زمینه احتمالاً با شکست روبرو خواهد شد.

حزب کمونیست سودان تا سال ۱۹۷۱ به عنوان یکی از بزرگترین، قوی ترین، سازمان یافته ترین و امیدوار کننده ترین احزاب کمونیست خاورمیانه شناخته شده بود.^۵ این نکته به خودی خود دلیلی کافی برای بررسی مسائل ذکر شده بر اساس تجربه سودان است. به علاوه از لحاظ تعداد این کشوریکی از بزرگترین سازمانهای وابسته زنان را در سطح قاره دارا بود - سازمان قدرتمند «اتحاد زنان» سودانی ۱۵,۰۰۰ نفر عضو داشت.^۶ بسیاری از فعالان و ناظران سیاسی بر این عقیده بودند که حزب توان انقلابی فراوانی داشته است و به نظر می رسید که زنان سودانی، علیرغم اسلامی بودن منطقه، قدمهای بزرگی بردارند. چشم امید برای برقراری جامعه ای مترقی در سودان به ح. ک. س. و سازمانهای وابسته اش، سازمان زنان و اتحادیه های کارگری کاملاً سازمان یافته (به ویژه کارگران راه آهن)، دوخته شده بود.

در قرن حاضر سودان ابتدا شاهد پیدایش گروه‌های ناسیونالیست و سپس شکل‌گیری احزاب سیاسی محافظه‌کار بر مبنای فرقه‌های مذهبی، از جمله اخوان المسلمین، بوده است. این گروه‌ها و احزاب، با ارتش سودان — که در طی ۲۹ سال دوران استقلال سودان، ۲۲ سال بر سر قدرت بوده است — رقابت می‌کرده‌اند، رقابتی که گهگاه موفق نیز بوده است.^۷

در اواخر دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰، ح. ک. س. توان فراوانی برای بسیج توده‌ها از خود نشان داد. پیروزی در سازماندهی زنان یکی از دستاوردهای ممتاز حزب بوده است. با اینهمه، امروز فقط بقایای سازمان در گذشته توانمند به «اتحاد زنان» برجای مانده است. به علاوه، علیرغم شرکت فراوان زنان در نیروی رسمی کار، تقسیم جنسی کار از گذشته بیشتر شده است. این مسئله، تا حدودی به دلیل روشها و نهادهای پیچیده ترسّم است که در قرن بیستم از دل استعمار و سرمایه‌داری رشد کرده‌اند. با اینهمه، آنچه توجه مرا جلب کرد، بی‌میلی و ناتوانی سازمانهای مترقی بود برای طرح و جدل درباره مسائل مربوط به تقسیم شدید کار بر مبنای جنسیت، در مقیاس فراتر از ترغیب زنان برای شرکت هرچه بیشتر در بخش عمومی — که مدام خصلت سرمایه‌دارانه اش بیشتر می‌شود — و یا اصطلاحاتی در چنین محدوده‌ای.^۸

از «جامعه زنان» تا «اتحاد زنان»

ح. ک. س.، که رسماً در سال ۱۹۴۶ اعلام وجود کرد، نخستین سازمان سیاسی سودانی بود که دره‌هایش را به روی زنان گشود و رهایی زنان را یکی از اهداف خود قرار داد. در همان سال، زنان عضو حزب «رابطة النساء السودانية» (جامعه زنان سودانی) را سازمان دادند. این «جامعه» که در امدورمان ایجاد شده بود و اکثریت اعضایش را زنان تحصیل‌کرده طبقه متوسط شهری تشکیل می‌دادند، بهبود شرایط زندگی زنان سودانی را هدف خود ساخت. «جامعه زنان» مدرسه‌ای شبانه برای سوادآموزی، آموزش خیاطی، خانه‌داری، امور بهداشتی و مسایلی از این قبیل تأسیس کرد. مهد کودکی که وابسته به مدرسه شبانه بود بعداً به مدرسه ابتدایی تبدیل شد.

دوران ناسیونالیستی اواخر دهه چهل و اوائل دهه پنجاه شاهد ایجاد و از هم پاشی چند سازمان و اتحادیه زنان بود که درگیر مبارزاتی در سطح رهبری و جدلهای گروهی در امتداد مشی سیاستهای ملی در آخرین دهه حیات رژیم استعماری بودند. این سازمانها، نماینده منافع طبقاتی ویژه و سیاستهای فرقه‌ای بودند. به عنوان مثال می‌توان به این اشاره کرد که برخی از اعضا و رهبران «جامعه زنان» از آن جدا شده، به «جمعیت ترقی المرأة» (جمعیت ترقی زنان) پیوستند، که آن هم در سال ۱۹۴۷ در امدورمان تشکیل شده بود و معرف منافع طبقاتی اشراف زمیندار فئودال بود.^۹

نیمه دیگر

«جامعه زنان» تنها زنان تحصیلکرده را به عضویت می پذیرفت، و در نتیجه سازمان کوچکی ماند (میزان زنان باسواد احتمالاً کمتر از ۵ درصد بود). به نظر دو محقق:

«پایه این سازمانها را عمدتاً طبقه متوسط شهری تشکیل می داد و این بدان معنا بود که خواستهای واقعی زنان روستایی یا حتی زنان تهیدست شهری نیز درک نمی شد، چه رسد به درک موقعیت و خواستهای زنان بخشهای دورافتاده کشور، از قبیل نواحی جنوبی. این سازمانها نسبتاً منزوی، و از گروههای سیاسی دیگر - مثلاً اتحادیه های صنفی که منافع متفاوتی از منافع انجمنهای سنتی سیاسی را نمایندگی می کردند و تاکتیکهای مشخصی برای ایجاد تغییرات دنبال می کردند - جدا بودند. در دهه ۱۹۵۰ و با تشدید نهضت ملی نیاز مجددی به تشکیل یک سازمان جدید زنان، در جهت ترقی و مشارکت اجتماعی آنان، احساس شد.»^{۱۰}

در سال ۱۹۵۲، به عنوان پاسخی به نیاز به عضویت وسیع تر، که از استراتژیهای اعلام شده ح. ک. س. بود، عده ای از زنان، «اتحاد النساء» («اتحادیه زنان») را تشکیل دادند. اغلب آنها کمونیست بودند و برخی شان در ایجاد «جامعه زنان» دست داشتند. این بار نیز گروهی از زنان تحصیلکرده - اکثراً آموزگاران، کارمندان دولتی، دانشجویان پرستار و... - گرد هم آمده بودند و باز هم سواد یکی از شرایط عضویت بود. پس از تشخیص اینکه چنین پیش شرط مانع عضوگیری توده ای خواهد بود، شرط باسواد بودن حذف شد.

بنابراین، یک گروه ۵۰۰ نفره زنان طبقه متوسط به یک سازمان وسیع توده ای با شعبه هایی در سراسر کشور تبدیل شد. «اتحاد» برای فرد مساوی در مقابل کار مساوی، مرخصی طولانی تر حاملگی و دیگر نیازهای زنان کارگر شهری، تبلیغاتی را دامن زد. از سال ۱۹۵۵، «اتحاد» درگیر نشر صوت المرأة (صدای زن) شد که یکی از مترقی ترین نشریات تاریخ سودان است. نشریه، محل برخورد نسبتاً آزاد عقاید مختلف درباره موضوعاتی از قبیل ختنه زنان بود. از نویسندگان دائمی نشریه، فاطمه احمد ابراهیم، از فعالین «اتحاد» و یکی از مترقی ترین افراد سودان در قرن حاضر است. وی اگرچه کمونیستی است که با ح. ک. س. ارتباط نزدیکی دارد، اما از استقلال اندیشه نیز برخوردار بود و برای استقلال، هر چند اندک، «اتحاد» مبارزه کرد.

ح. ک. س. و سازمانهای وابسته به آن، ساختاری شبیه به اغلب احزاب کمونیست متمایل به شوروی داشتند. یعنی ح. ک. س. نه به گونه ای قائم به ذات و به خودی خود، بلکه تنها در ارتباط با حزب کمونیست شوروی وجود داشت. «اتحاد زنان» نیز بر اساس همین اصول سازماندهی شد: یک کمیته مرکزی، هسته های منطقه ای، و خودمختاری

اندک. در ابتداء، حتی رهبریش نیز توسط کمیته مرکزی ح. ک. س. انتخاب می شد. «اتحاد» در ابتدا فقط از بین اعضای ح. ک. س. عضوگیری می کرد. بیشتر این زنان، خویشاوند و دوست اعضای مرد ح. ک. س. بودند، که پایه ای ضعیف برای هر سازمانی به شمار می آید. تکیه فراوان بر ح. ک. س. برای عضوگیری، هم چنین به این معنی بود که عقاید سوسیالیستی غیر ارتدکس کمتر مجال مطرح شدن پیدا می کرد. «اتحاد» سرانجام از خود قدرتی به هم زد (که عمدتاً به دلیل باتجربگی فاطمه احمد ابراهیم بود). «اتحاد» شروع به عضوگیری از میان توده مردم و تأسیس شاخه های محل کرد. اعضا هنوز هم غالباً از زنان متخصص — با درجه تخصص پایین و متوسط — (بیشترشان آموزگاران مدارس ابتدایی و متوسطه) بودند که اکثر به گونه ای با مردان شهری عضو حزب پیوند داشتند^{۱۱}.

زنان و حزب کمونیست

اگرچه بررسی ما با دیدی انتقادی به رابطه ح. ک. س. با «اتحاد زنان» می نگرد، معیندا دستاوردهای حزب را نباید از خاطر دور داشت. حتی واربورگ (Warburg) که هدفش این است که توانایی حزب را همواره در کمترین حد جلوه دهد، با ستایشی این چنینی از حزب یاد می کند.

«... اگرچه کمونیسم هیچگاه موفق نشد که در سودان به نیروی عمده ای مبدل شود، تأثیرش بر سیاست سودان، به ویژه در مواقع بحرانی، چشمگیر بوده است. سه دلیل اساسی برای این مسئله وجود دارد. نخست اینکه نفوذ ح. ک. س. در مهم ترین بخش جامعه سودان — پنبه کاران، کارگران راه آهن، روشنفکران — حزب را قادر ساخت تا علیرغم تعداد کم اعضایش به نیروی مؤثری برای وارد آوردن فشار [بر حکومت — م] تبدیل شود. در درجه دوم، پس از استقلال، ح. ک. س. اولین بدیل پیگیر را در مقابل دسته بندیها و فرقه گرایهای حاکم بر سودان به وجود آورد ... آخر اینکه رهبری ح. ک. س.، پس از اینکه عبدالخالق محبوب دبیر کل حزب شد، احتمالاً کاراترین رهبری در میان احزاب کمونیست منطقه بود. برخورد انعطاف پذیر حزب در باره مذهب، ملی گرایی، اتحاد عرب و غیره آن را قادر کرد تا آزادی عملش را حفظ کند ... و تنها نیروی سیاسی بود که پس از استقلال، از خود مختاری جنوب دفاع کرد»^{۱۲}.

واربورگ جنبش زنان را نادیده می گیرد و آن را در مقولات جوراجوری حل می کند. ح. ک. س. اولین حزبی بود که در هایش را به سوی زنان گشود، به آنان مفاهیم

مارکسیستی - لنینیستی سازماندهی را «یاد داد»، تشویقشان کرد که از مسایل سیاسی جامعه جانبداری کنند و در حوزه اجتماعی، آنان را سیاسی کرد. حزب، هم چنین زنان را وارد زندگی اجتماعی کرد، به زنان تحصیلکرده اجازه ابراز عقیده داد. حزب، زنان وسیعی از اقشار مختلف را به عضویت پذیرفت و بدین ترتیب محیط اجتماعی متجانس تری برای زنان منزوی که موقعیت طبقاتی شان محدودیت‌هایی برایشان به وجود می آورد، خلق کرد. اما هیچ یک از این خدمات به زندگی خصوصی زنان - به مسایلی از قبیل کار خانگی بی ارزش که مدام از ارج آن کاسته می شد، نداشتن کنترل بر تولید مثل، ستم ناشی از اسلام و اعمالی نظیر ختنه زنان - مربوط نمی شد.

ادغام زنان در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی یکی از بخشهای اساسی برنامه ح. ک. س. بود. هر چه باشد، یک حزب کمونیست سالم و فعال، خود را بدون شرکت نیمی از جمعیت کامل نمی شمرد. با این همه، اتحاد زنان از نظر پیدایش، شکل گیری و ساختار، فرزند ناتنی حزب بود و «مسئله زنان» در تکامل کلی ایدئولوژی حزب نقشی نداشت. کارکرد اساسی «اتحاد زنان» این بود که برای حزب عضوگیری کند. روندی مشابه در نواحی دیگر جهان برای جلب عضویت زنان به سازمانهای نظامی و شبه نظامی در پیش گرفته شده است. مثلاً زنان الجزایری در انقلاب سالهای دهه ۶۰ به عنوان تروریست و خرابکار کار گرفته می شدند تا جای مردان انقلابی کشته شده، زندانی و دربند را بگیرند.^{۱۳}

تلاش کمی برای ارتقاء آگاهی زنان عضو حزب یا «اتحاد زنان» درباره ستم وارده به آنها به عنوان زن، و یا حتی به عنوان کارگر، صورت می گرفت. مسایلی که حزب زنان را به مقابله با آن ترغیب می کرد، غالباً مسائل فمینیستی نبود (از فمینیستی، مراد خود آگاهی درباره مسایل ویژه زنان است). وقتی «اتحاد زنان» به مسائل زنان می پرداخت، فعالیتهایش، در بیشتر مواقع، نقشهای سنتی را مستحکم تر می کرد. رهبری حزب در رابطه با ساختار بسیج و تجهیز [توده ها - م] - اتحادیه ها، گروههای دانشجویی و سازمانهای رسمی دیگر - به نظریات مرسوم اعتقاد داشت.

وقتی که زنان حزب یا «اتحاد زنان» مسائل فردی و خصوصی، از قبیل تعذبات جسمانی علیه زنان در محیط خانه، یا حقوق برابر در خانواده را مطرح می کردند، یا با بی اعتنایی روبرو می شدند و یا به «فمینیسم بورژوایی» و «فردگرایی بورژوایی» متهم می شدند - اتهامی که همه زنان چپ را ساکت می کرد. همواره موضوعات «مهم» تری، مانند سرنگونی رژیم حاضر، در دستور کار قرار داشت. زنان سودانی نیز همانند زنان فلسطینی و الجزایری ترغیب می شدند که تا زمان بعد از انقلاب صبر کنند.

فعالیت کلیه احزاب سیاسی سودان، به جز حزب دولتی «اتحادیه سوسیالیستی سودان»، متعاقب یک کودتای نافرجام دست چپی در سال ۱۹۷۱، ممنوع شد. همانند اکثر احزاب کمونیست دیگر، ح. ک. س. نیز فعالیت زیرزمینی و پربحرانی داشت. پس

از کودتای نافرجام، رژیم «نومیری» رهبری ح. ک. س. را یا زندانی و اعدام و یا به خارج تبعید کرد. حزب که رهبریش را از دست داده بود، به آسانی لورفت و سازمانش دستخوش به هم ریختگی و آشوب شد. وضعیت «اتحاد» از این هم خراب تر بود. برای زنان مسلمان سودانی چندان امکان «زیوزمینی شدن» وجود ندارد. برای زنان خانواده های «آبرومند» (مسلمان یا مسیحی) تقریباً غیرممکن است به گردهماییهای مخفی بروند که اغلب به هنگام شب و در محلات مشکوک برگزار می شود. و حتی اگر آنها بر اینگونه مسایل اجتماعی فایق آیند، از طرف رفقای مردشان مورد خطاب قرار می گیرند. حضور زنان در چنین مناطقی سبب سوء ظن می شود. پس از سال ۱۹۷۱، از اکثریت زنان خواسته شد که از شرکت در نشستهای مهم و حیاتی مربوط به استراتژی و بقای حزب پرهیز جویند.

مسایل جدی تر و دیر پای تری هم وجود داشتند. عدم درگیری در مسایل سیاسی، نفاق میان زنان مسن تر محافظه کار و زنان جوان تر لیبرال، به همراه خفقان عمومی حاکم بر اجتماع و سیاست، به متلاشی شدن سازمان سابقاً قدرتمند «اتحاد زنان» کمک کرد. ضربه مهم تر، احتمالاً، این بود که عده ای از اعضای درجه دوم «اتحاد» آن را ترک کردند و به شاخه زنان حزب سوسیالیست سودان پیوستند و با خود، تجربیات سازمانی و اطلاعات درونی در باره ح. ک. س. و «اتحادیه» را به آنجا بردند. به دلیل شیوه خاص سیاسی کردنی که در «اتحاد» وجود داشت، زنان تعهد ایندئولوژیکی ضعیفی نسبت به ح. ک. س. و یا «اتحاد» داشتند. به آنها فرصت کمی برای ایفای نقش رهبری داده شده بود و همواره شاهد بی اعتنائی [حزب - م] نسبت به مسایل زنان بودند. بخش زنان وابسته به اتحادیه سوسیالیستی سودان بدیل جالبی به نظر می آمد.

در بررسی این تغییر ایندئولوژیکی، کمیته مرکزی حزب، در گزارش نشست سپتامبر - نوامبر ۱۹۷۱ خود، نظری را ارائه داد که ویژه دیدگاه مرد مدار است که «قربانی» را مورد شماتت و سرزنش قرار می دهد.

«جنبش زنان [«اتحاد»] در معرض تخریب و فساد آشکار قرار دارد. علی رغم اینکه دولت امکاناتی در اختیارش قرار داده، سازمان رسمی زنان هنوز تکیه اش، اساساً بر تبلیغات هجورسانه های گروهی رسمی است و از ضعفهای جنبش دمکراتیک زنان بهره می جوید»^{۱۴}.

این حقیقت دارد که شاخه زنان «اتحادیه سوسیالیستی سودان»، سازمان زنان ح. ک. س. را به کار گرفت و بسیاری از رهبران درجه دوم آن را با زرنگی زیر نفوذ خود قرار داد و بدین وسیله، بر آینده «اتحاد زنان» تأثیر چشمگیری گذاشت. منتقدین چپ، در انتقاد از این زنان که، تا زمان اتفاقات سال ۱۹۸۵، «پشاهنگ» سازمان وسیع زنان بورژوا با شعباتی در سراسر کشور بوده اند، زیاده روی می کنند. تا مدتها پس از افول «اتحاد

زنان»، ح. ک. س. مدام «اتحاد» را به زیررگیارتهمت و انتقاد گرفته بود و خود «اتحاد» نیز خود را متهم داشته، به خود انتقاد می کرد. اما در چند سال اخیر، عده ای از اعضای «اتحاد» این را تشخیص داده اند که «ضعفهای» «اتحاد زنان» لزوماً ناشی از خود آن نبوده است. این ضعفها تا حدودی نیز نتیجه طبیعی ساختار و ایدئولوژی حاکم بر حزب بود. جرمهای مرد-مدارانه، تحجر ایدئولوژیک، نابرابریهای هرم قدرت در ساختار حزبی، و اخلاق زاهدانه ای که حتی با احساسات اکثریت جامعه هماهنگ نبوده اند.^{۱۵}

فرهنگ و بسیج زنان

امکان یک جنبش توده ای [زنان - م] در سودان که از خود زنان نشأت بگیرد و پاسخی باشد به ستم وارده بر آنان، هیچگاه در نظر گرفته نشده بود. یک حزب مترقی می بایست که در نهادها و اعمالش، تصویری از جامعه نوین را منعکس کند. جامعه پس از انقلاب می بایست که پیش از انقلاب به جریان بیفتد. یک حزب مترقی و یا یک «اتحاد زنان» کارآ، می بایست در شرایط اجتماعی - اقتصادی موجود به ارتقاء آگاهی، خودیاری، و ایجاد شبکه های تجربه آموزی، کارآموزی و همیاریهای محلی پردازد.

یک منبع توان انقلابی را کارگران، کشاورزان، دانشجویان، روشنفکران و «اقلیتهای» ناراضی یا ساکنین مناطقی که رشد ناموزون داشته اند، تشکیل می دهند. این نکته، همانند دیگر جاها، در سودان نیز صحت دارد. آنچه نادیده گرفته می شود این است که «زنان همه طبقات این را می دانند که تقسیم جنسی کار در جامعه شان از آنها چه می خواهد: زیربنای آگاهی زنان را لزوم حفظ حیات تشکیل می دهد»^{۱۶}. دومین منبع توان انقلابی از ساختارهای موجود بومی سرچشمه می گیرد. فرهنگ عمومی مشترک بین زنان، شبکه ها و مبارزات زنان به عنوان کارگران منزل و خارج از منزل فعالیتهای جمعی برای کسب حقوق و بقا در این حوزه ها، از نظر سیاسی کردن شبکه ها و جنبه های مختلف زندگی روزمره پیامد سیاسی عمیقی دارد. طبق بحثهای یک گروه کوچک فمینیست در خرطوم، چهار حوزه فعالیت زنان، توان فراوانی برای بسیج دارد.

در درجه نخست، اگرچه زنان، چنانچه در بخش رسمی اقتصاد به کار «دستمزدی» مشغول نباشند، جزو آمار رسمی نیروی کار به حساب نمی آیند، با اینهمه بخش اعظمی از نیروی کار را تشکیل می دهند. بسیاری از این فعالیتهای اقتصادی در محل زندگی زنان و یا در نزدیکی آن صورت می گیرد. حتی اگر نیروی کار عظیم زنان در امور کشاورزی و دامداری را نادیده بگیریم - و بر طبق نظر سازمان ملل زنان مهم ترین نقش را در این امور بازی می کنند - زنان سودانی به تخمیر آبجو، دستفروشی، خیاطی، سبده سازی، ریسندگی، سفال سازی، سوزن کاری، کلفتی، قابلیت، ترتیب دادن جشنها و عروسیها، پرداختن به کارهای مذهبی، اجرای برخی شعائر مذهبی، مطربی و آوازخوانی،

آرایشگری، فروشندگی، عرق فروشی، روسپیگری، تجارت و غیره اشتغال دارند. بسیاری از این مشاغل، خانگی هستند و در خانه، دور از چشم دیگران، یا در محدوده های محله انجام می گیرند. شیوه پرداخت، معمولاً پایاپای است، اما بسیاری درآمد نامنظم نیز دارند. هیچوقت تلاشی برای سازماندهی (و یا حتی به رسمیت شناختن) این کارگران صورت نگرفته است تا شبکه های ارتباطی را که اینان به وجود می آورند به نهادی تبدیل گردانند و یا آنها را در یک جنبش توده ای ادغام کنند. این زنان، غالباً در «خارج» از محدوده های سنتی سلوک و رفتار اسلامی قرار دارند و، در نتیجه، حزب از آنان احتراز می جوید. سازماندهی این زنان، و یا به رسمیت شناختن شان، حزب را با «مخاطره فرهنگی» مواجه می کند.

در درجه دوم، در بازاری در آمدورمان - شهر تجاری بزرگی که در کرانه دیگر رود نیل مقابل شهر خرطوم قرار دارد - بخش و یژه ای از بازار به تمامی توسط زنان کنترل و اداره می شود. اغلب این زنان از نظر اقتصادی خودمختارند و از این خودمختاری حتی در زندگی خانوادگی نیز برخوردارند (برخلاف زنانی که در بازار شهر کوماسی در غنا مشغول

در بازاری در آمدورمان - شهر تجاری بزرگی که در کرانه دیگر رود نیل مقابل شهر خرطوم قرار دارد - بخش و یژه ای از بازار به تمامی توسط زنان کنترل و اداره می شود. اغلب این زنان از نظر اقتصادی خودمختارند و از این خودمختاری حتی در زندگی خانوادگی نیز برخوردارند (برخلاف زنانی که در بازار شهر کوماسی در غنا مشغول

خویشاوندی است که بسیاری از آنها در محل کارشان مکنند که آکنده از امکان بسیج همه زنان حوزه سومی که آموزش و دانشجویی های متعددی برای جمعی وجود دارد. پس انداز و «تأمین» به نظر ما در ابتدایی سیاسی بر گردهمایی زنان به مند کند - و در این بی دارد که به طور خود جمعی قرار می گیر ضرکوبها و ستمهای درمان «آرام» زنان خاطر نشان می ک

که حکم ادامه روابط محل کارشان را دارد. هم چنین باید اشاره کرد در فاصله بسیار نزدیکی از بازار زندگی می کنند و تقریباً تمامی روز را می گذرانند و، بدین ترتیب، محل کار را به منزلگاهی موقتی تبدیل می روابط اجتماعی است. ملاقات خویشان و شبکه های محلی و شغلی را به وجود می آورد.

به امکان بسیج دارد، مدارس دولتی سراسر کشور است. هزاران دانش در خوابگاههای شبانه روزی زندگی می کنند و در میانشان شبکه همیاری، ارتقاء آگاهی، و حمایت معنوی و فعالیت های اقتصادی این مسئله در بین برخی اجتماعات محله ای نیز به شکل ایجاد صندوق (تعاونی خرید) به چشم می خورد.

ن گروه چهارم، گروه ظاهراً عقب مانده زائرین، است که اشکال به چشم می خورد که بر اساس آن می توان دست به کاری زد. این ظور کمک به «خواهری» جن زده، که بتواند خود را از ارواح پلید رها ن از شوهر و دیگر اقوام مردش چیزهایی می طلبند - در موقعیتی قرار بد به خودی در معرض آگاهی یافتن، همیاری و همبستگی عاطفی و بد؛ کارکرد غیر سازمانی زائرین در کمک به زنان است برای مقابله با زندگی خانوادگی. این گروه، کیشی شفا بخش است که تخصصش است. اما پملا کونستانینیدس Pamela Constantinides تند که این کیش، نقشی به مراتب مهم تر دارد: «این گروه هم شفا را

نوید می دهد و هم همبستگی دائمی افرادی را با منافع مشترک، گونه گونی قومی، و شبکه بسیار گسترده ارتباطی را نشان می دهد»^{۱۷}.

ترغیب می شود، به زنان امکان نادری می دهد برای در مراسمی که من در آنها شرکت کردم، بازیگران زن جن زده رفتار هرزه و شنیعی از خود نشان می داد، این مراسم اغلب مناسبتی است که زنان به هیئت ایفا کنند. مردان، همجنس گرا اکثراً نقش کمکی کنند و نسبت به زنان دیگر تمایلات جنسی ابراز می کنند. اما فواید این مراسم جدی تر از اینهاست.

«شواهد کافی وجود دارد دال بر اینکه زنان از این شبکه ارتباطی، فعالانه برای دوست یابی، ایجاد رابطه اقتصادی و ارائه خدمات استفاده می کنند. به علاوه، به مجرد اینکه شبکه ارتباطی شکل گرفت، حیطه فعالیتش به مراتب از محدوده کیش فراتر می رود. اصل خدمت متقابل در شمال سودان به نهادی بسیار محکم تبدیل شده است»^{۱۸}.

اگرچه ما معمولاً شعائر ماوراء الطبیعه را به عنوان پیش درآمد اشکال سیاسی [فعالیت - م] قلمداد نمی کنیم، اما نمونه «زائر» امکان وجود اشکال مورد استفاده زنان را به ما خاطر نشان می کند. حرف ما بدین معنی نیست که از «زائر»، انقلابی می تواند، یا باید، نشأت بگیرد! اما این اشکال ایجاد شده و شکل گرفته در محیط، به ویژه نمونه ای همچون «زائر» که بر اعتراض تکیه دارد، در موارد فراوانی امکان شورش و طغیانی خود به خودی را در بر دارد. این مراسم تجربی، پنداری، جمعی، مساوات طلب و محرک است. «زائر» شیوه ای است برای پایان دادن به احساس حقارت و زیردست شمرده شدن زنان از طریق مجبور کردن مردان، حتی اگر موقتی باشد، به تن در دادن به خواسته های زنان. شاید از این مهم تر آن باشد که زائر هم چنین بیانگر کوششهای فروآگاهانه برای رهایی خود از طریق جنسیت است.

در نمونه تحقیقی بارسلونای سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۰، تما کاپلان Temma Kaplan نشان می دهد که بهزیستی اجتماعی و آگاهی زنان تا چه حد با یکدیگر پیوند دارند. «توانایی شبکه های محلی زنان در فراتر رفتن از مقاصدی که در ابتدا برای رسیدن به آن به وجود آمده بود، زمانی آشکار شد که زنان از محدوده محلی خود فراتر رفته، بیشتر و بیشتر به حیطه تحت

کنترل دولت و گروه‌های تجاری وارد شدند»^{۱۹}. حرف من نیز در اینجا همین است: اعمال «محافظه کارانه» ی دسته جمعی که برای نگهداری از یکدیگر صورت می‌گیرد، توانایی آن را دارد که به فعالیت سیاسی «اجتماعی» بدل گردد.

تغییر سنتها

بدون شک نیازی برای جنبشی توده‌ای بر اساس اصول مستتر در برخی از این اشکال به اصطلاح سنتی وجود دارد. زنان احزاب و جنبشهای چپ گرای جهان سوم و غرب، یا حکم مراقب و سرباز را داشته‌اند یا نیروی کمکی و کناری انقلاب بوده‌اند. چنین موقعیتی به انقلابی برای تغییر تمامی جامعه منتهی نخواهد شد؛ تنها حاصل چنین وضعیتی تشدید و تحکیم جهان بینی و واقعیتی دوگانه خواهد بود.

احزاب «وارداتی» جهان سوم، در حرف و ادعا از تطبیق با شرایط و سنتهای بومی دفاع کرده‌اند. اما در عمل غالباً از چنین اصولی تخطی می‌ورزند. ولی یک اصل در همه جا دست نخورده مانده و حتی حفظ شده است: موقعیت زنان در جوامع محافظه کار نظیر جوامع مسلمان. حزب کمونیست سودان به قوانین شریعت اسلام و سین مذهبی که مربوط به زنان می‌شود تقریباً دست نزده است. کادرهای حزب شدیداً بر عمل کردن در چارچوب اسلامی که زن و مرد را در همه جنبه‌های زندگی از یکدیگر جدا می‌کند، پافشاری می‌کنند. نگران‌آند که مسایلی نظیر از بین بردن مثله کردن آلات جنسی زنان (که رسمی اسلامی نیست اما با سنت گرایی اسلامی آمیختگی فراوانی پیدا کرده است) زیان بیشتری داشته باشد و روند انقلاب را به عقب باندازد. عین همین تزلزل و آشفتگی را در ارتباط جنبشهای انقلابی با کلیسای کاتولیک در آمریکای مرکزی می‌بینیم.

در ح. ک. س. همواره تمایلی برای اجتناب از اختلافات دو جنس (یا آن گونه که ادبیات چپ سنتی بدان اشاره می‌کند: «تضادهای جنسی») و تحدید مسئله به عالم فرهنگی وجود داشته است. و با فرهنگ هم نباید سرشاخ شد. این بی‌توجهی اثرات نامطلوبی دارد، چرا که، همانطور که میدانیم، «قسمت اعظم ستم زنان در محیط «خصوصی» آن قسمتی از زندگی که «فردی» است، صورت می‌گیرد. چنین ستمی ممکن است ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی داشته باشد ولی این علل تنها زمانی می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد که زنان پیش فرضهای زندگی خصوصی شان را زیر سؤال برند و با آنها به مقابله برخیزند...»^{۲۰}. از آنجایی که ح. ک.

نیمه دیگر

س. (همانند جنبش های روسیه، چین، کوبا و بسیاری دیگر) سیاست را جدا از زندگی روزمره، و فرهنگ را جدا از شرایط مادی و زندگی سیاسی می داند، زنان «حزب» و «اتحاد» زندگی متفاوتی از زندگی مردان داشتند. در حالیکه تئوری حزب بر تولید، دنیای «واقعی»، زیربنای اقتصادی و غیره تکیه داشت، زندگی عملی مردان و زنان عضویه تضاد بین حیطه خصوصی و اجتماعی، بین تولید و بازتولید، بین خصوصی و سیاسی دامن می زد.

نیروهای پیشرو، از طریق شیوه ارتباط «اتحاد زنان» با سازمان مادر، ح. ک. س.، درگیر بازتولید رابطه قدرتی بودند که در نظام سرمایه داری موجود است. با توجه به ماهیت خود حزب که بر سلسله مراتب قدرت و نخبه گرایی و پرورش انقلابیون حرفه ای تکیه دارد و «تئوری» در آن بر تجربه می چربد، از بین رفتن استیلای مردان بر زنان مشکل می شود.

یک جنبش زنان سودانی که به عنوان فرزند ناشی جنبش مردانه شکل نگرفته بود، می توانست در (مقاومت علیه ستمی که ناشی از نابرابریهای قدرت و اتکا به روابط فردی و تقسیم کار بر مبنای سلسله مراتب قدرت است ...) بسیار مؤثر افتد.^{۲۱} ما ادعای خود را بر این پیش فرض قرار می دهیم که این زنان بالقوه «حساس و آگاه به نابرابریها و سلسله مراتب در ایجاد ... شکل سازمانیشان هستند.»^{۲۲}

یک جنبش زنان سودانی که از ساختارهای بومی - فرهنگ عامه زنان، شبکه های ارتباطی شان، و مبارزه شان به عنوان کارگر در خانه و محله - بهره می جست، اما در آنها تغییرات اساسی به وجود می آورد، زنان را قادر می کرد که «انقلابشان را، تحت نام خودشان خلق کنند.»^{۲۳} زمانی که زنان این اشکال ابتدایی را پی افکنند، و زمانی که برای تغییر شرایط زندگی شان به حرکت در آیند، حرکتشان علیه تمامیت نظام استثمار خواهد بود.

ما غربیان از اشکال مختلفی که مبارزات زنان جهان سوم ممکن است به خود بگیرد، می توانیم چیزهای فراوانی بیاموزیم. آنها نیز نه تنها از عقاید لیبرالی ما درباره دستمزد برابر در مقابل کار برابر و غیره که به جامعه شان رسوخ کرده، بلکه از ایده های عمیق تر و جدی تر ما درباره رهایی «خود» از طریق جنسیت می توانند چیزهایی فرا گیرند. بدون شک اولویتهای ما متفاوتند. ما نکات اختلافمان را به روشنی ترسیم کرده ایم. حال به آن احتیاج داریم تا به نکات مشترکی دست یابیم و درکشان کنیم، نکاتی که اس و اساس جامعه ای کاملاً آزاد باشد.

یادداشتها:

* — Sandra Hale

** — متن انگلیسی این مقاله در نشریه Merip Report ، شماره ۱۳۸ ، ژانویه -

فوریه ۸۶ به چاپ رسیده است.

—۱

Judith Stacey, "When Patriarchy Kowtows: The Significance of the Chinese Family Revolution for Feminist Theory", in Zillah Eisenstein, ed, Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism (New York: Monthly Review Press, 1979), p. 338.

Stephanie Urdang, Fighting Two Colonialisms: Women in Guinea-Bissau (New York: Monthly Review Press, 1979).

۲— برای مثال، نگاه کنید به

۳— من بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۱ در سودان به تدریس و تحقیق مشغول بودم و مجموعاً شش سال را در آنجا گذراندم. رابطه من با نیروهای چپ سودانی، عمیق و دیرپاست و در اینجا حمایت همه جانبه ام را از حزب کمونیست سودان که در بسیاری از اوقات تنها نیروی مترقی سودان بوده است — اعلام می دارم. اطلاعات من بر اساس گفت و شنوهای فراوان با اعضای حزب و دیگر محققین بوده است و من، به دلایل واضح، از مشخص کردن نامشان معذورم. برای اطلاعات درباره ج. ک. س. و سازمانهای زنان، به یادداشتهای شماره ۵ و ۹ رجوع کنید.

Sheila Rowbotham, Lynne Segal and Hilary Wainwright, Beyond the Fragments: Feminism and the Making of Socialism (London Merlin, 1979), p. 7.

۵— منابع فراوانی به توانایی و اثر ج. ک. س. می پردازند. برخی از آنها عبارتند از:

Many sources comment on the strength and influence of the SCP. Among them are Gabriel Warburg, Islam, Nationalism and Communism in Traditional Society: The Case of Sudan (London: Frank Cass, 1978). Warburg writes that "The accurate number of SCP members is not known. According to the World Today, London, January 1965, there were 10,000 party members at that time." (p. 234) Fatima Babiker Mahmoud remarks that "... the Communist Party of the Sudan (CPS) is the most influential

leading
in The
on and
30. For
J.M.A.
n 1919-
artoum:
el-Dia
40-1970

revolutionary organisation in the country and one of the Communist Parties in Africa and the Middle East ...," Sudanese Bourgeoisie: Vanguard of Development? (London: Khartoum: Khartoum University Press and Zed, 1984), p. 1. For descriptions of the SCP or leftist politics in general, consult Bakheit, Communist Activities in the Middle East Between 1927, with Special Reference to Egypt and the Sudan (Khartoum: Sudan Research Unit, University of Khartoum, 1968); Salah el-Zain el-Tayeb, The Student Movement in Sudan, 194

(Khartoum: Khartoum University Press, 1971); Saad ed-Din Fawzi, *The Labour Movement in the Sudan, 1946-1955* (London, 1957); Carole Collins, "Colonialism and Class Struggle in Sudan," *MERIP Reports* 46 (1976); and various communist sources such as *The African Communist* (London); Mohamed Sulaiman, *Ten Years of the Sudanese Left* (in Arabic) (Wed Medani: Alfagr Books, 1971); SCP Publications, *Thawrat Sha'ab* (A people's Marxism and Problems of the Sudanese Revolution (in Arabic) (Khartoum: Socialist Publishing House, 1968); Abdel Khaliq Mahjub, *Lamahat min ta'rikh al-hizb al-Shuyu'i al-Sudani* (Dar al-fikr al-ishtiraki, 1960); and the Party organ, *Al Midan*.

-۶

Carolyn Fluehr-Lobban, "Women and Social Liberation: The Sudan Experience," in *Three Studies on National Integration in the Arab World* (North Dartmouth, M.A. Association of Arab-American University Graduates, Information Paper No. 12, 1974). She relies on Fatima Babiker Mahmoud's unpublished thesis, "The Role of the Sudanese Women's Union in Sudanese Politics" (Khartoum University of Khartoum, 1971) and on a booklet by Nafisa Ahmed el-Amin. *The Sudanese Woman throughout the History of Her Struggle* (Khartoum: Government Press, 1972).

See "Sudan's Revolutionary Spring," *MERIP Reports* 135 (September 1985) for information on the military. Also, one of the best progressive pieces written on Sudan is Carole Collins' earlier article in *MERIP Reports* in 1976. Much valuable material on Sudan's military (First's Power in Africa 1970).

ن کرده ام.

بابکیر

رئیس سوسر

Carolyn Fluehr منبع دیگر، کتاب فاطمه احمد ابراهیم بنام *طریقنا الی التحرر* (چاپ خرطوم، بدون تاریخ) بوده است. یکی از بهترین نوشته هایی که اخیراً به چاپ رسیده است و بخشی از آن به سازمانهای زنان اختصاص دارد، مقاله زیر است:

Z.B. el-Bakri and E.M. Kameir, "Aspects of Women's Political Participation in Sudan," *International Social Science Journal* 35,4 (1983), pp 605-623.

El-Bakri and Kameir, p. 619. -۱۰

-۱۱ این اطلاعات بر اساس گفتگوهای شخصی با زنان کمونیست و با خواهران مسافر جمع آوری شده است.

Warburg, p. 166. -۱۲

Juliette Minces, "Women in Algeria", in Lois Beck and -۱۳

Nikki Keddie, eds. *Women in the Muslim World* (Cambridge: Harvard University Press, 1978)

Warburg, p. 211 - ۱۴

۱۵- اعضای جدید، به ویژه زنان، از نظر خصوصیات اخلاقی مورد بررسی قرار می گیرند. اعضای که از آوازه اخلاقی خوبی برخوردار نباشند، انعکاسی منفی برای حزبی که در چارچوبی اسلامی فعالیت می کند، دارد. خلاصه اینکه زنان ح. ک. س. و اتحاد زنان باید شهرت نیکی در جامعه داشته باشند تا به اصطلاح حمایت و علاقه مردان کل جامعه را [نسبت به حزب - م] جلب کنند.

Temma Kaplan, "Female Consciousness and Collective Action: The Case of Barcelona, 1910-1918." in Nanneri Keohane, Michelle Rosaldo and Barbara Gelpi, eds., *Feminist Theory: A Critique of Ideology* (Chicago: University of Chicago Press, 1981), p. 56.

Pamela Constantinides, "Women's Spirit Possession and Urban Adaptation." in Patricia Caplan and Janet Bujra, eds., *Women United, Women Divided: Cross Cultural Perspectives on Female Solidarity* (London: Tavistock, 1978). p. 195.

۱۸- همانجا، ص ۱۹۸.

Kaplan, p. 74 - ۱۹

Rowbotham, et al. p. 13. - ۲۰

۲۱- همانجا، ص ۱۲.

۲۲- همانجا، ص ۱۳.

Stacey, p. 338. - ۲۳

پای صحبت نیرا، جامعه شناس اسرائیلی

تنظیم از: میترا پشتون و ناهید یگانه

צלعه آدم

لסלי هیזלטون



برای اکثر ایرانیان، اسرائیل جامعه ای ناشناخته است. ولی ناشناخته بودنش مانع از ابراز احساسات شدید مخالف یا موافق ما نسبت به آن نیست. بسته به اینکه چه سیاستی را دنبال کنیم، یا از آن متنفریم و منکر وجودش هستیم، و یا تحسینش می کنیم. کمتر شده است که بخواهیم بشناسیمش. موقعیت زنان در اسرائیل چگونه است؟ زنان این جامعه، در محدوده ای که معجون خاصی از غرب گرایی و ارتجاع مذهبی است، چگونه زندگی می کنند؟ چه آزادیهایی دارند و چه ستمهایی بر آنها رواست؟ برای کنجکاوان ایرانی جواب این سؤالات فقط در کتابها و نوشته های خارجی یافت می شود. فکر کردیم که چرا باید چنین باشد، و پای صحبت یک زن اسرائیلی نشستیم تا تصویری از زندگی زنان در اسرائیل بیابیم.

نیرا یووال - دیویس یک جامعه شناس سوسیالیست و فمینیست است که تألیفات متعددی در مورد مسئله زن دارد. وی چندین سال است که در بریتانیا زندگی می کند. از او در مورد شرح حالش، افکارش، و موقعیت زنان در اسرائیل پرسیدیم. با ما صادقانه سخن گفت و چند ساعتی از وقتش را صرف جواب گفتن به سؤالاتمان کرد. از او متشکریم.

* * *

سؤال: نیرا کمی از زندگی و افکارت برایمان بگو.

جواب: در سال ۱۹۴۳ در تل آو یومتولد شدم. خانواده ام در اصل از لیتوانیا بودند و من در یک تجمع صهیونیست کارگری بزرگ شدم. این تعاونیها در ابتدا سوسیالیستی شناخته می شدند. بعدها بسیاری از تعاونیها شرکتهای کاپیتالیستی شدند و پدرم به عنوان حسابدار به کار در تعاونی ما ادامه داد. تناقض بین سوسیالیسم و صهیونیسم را نمی دیدم. تحصیلاتم را در قلب تشکیلات صهیونیسم به انجام رساندم. فرد با تجمع (شورا)، و فرد با دولت یکی بود - دولتی که ساخته دست پدرانمان بود. فاصله ای بین جامعه و دولت وجود نداشت. جامعه اسرائیل جامعه ای سیاسی است، اگرچه حالا کمتر تا گذشته. مردم هر ساعت به اخبار گوش می دادند.

من علیه این ایدئولوژی شورش کردم. البته زمان زیادی طول کشید و تجربه دردانگیزی بود. چرا که برخلاف بسیاری از دوستانم شورش من فردی بود و نه گروهی. خانواده ام در گذشته شورش کرده بودند چرا که پدرانشان خاخام بودند و اینها ایدئولوژی سوسیالیست صهیونیستی را اتخاذ کردند. مادرم زن خلاق و باهوشی بود، اما او از طریق شوهر و بچه

هایش زندگی می کرد. من نمی خواستم مثل او باشم، شاید که من بیش از حد در جهت مخالف او حرکت کردم. وقتی بیست و یک ساله بودم مادرم مرد و من هرگز او را در زمان بزرگسالیم نشناختم. یک خواهر بزرگتر از خودم در آمریکا دارم که هرگز سیاسی نشد.

من در ابتدا شدیداً تحت نفوذ عقاید آزادی طلبی دست راستی بودم، چرا که در اسرائیل سوسیالیسم، صهیونیسم را تداعی می کند. برای مدتی تحت تأثیر نوشته های نویسنده آمریکایی آین رند (**Ayn Rand**) بودم. این نوشته ها به من شیوه تفکر فردی، و نه پیروی از جمع را یاد دادند. به جنبش جوانان صهیونیست تعلق داشتم و رؤیایم برای آینده، پیوستن به یک کیبوتز بود. اما بعدها به علت عقاید سیاسی ام، مخالف کیبوتز شدم که نوعی آپارتاید و خودپرستی جمعی است. با مسایل حاشیه ای محیطم آشنا شدم. به دیدار یک دهکده عرب رفتم - آن روزها لفظ «فلسطینی» مورد استفاده اسرائیلیها نبود. در سن شانزده سالگی مردم عرب را دیدم. با افسانه های جنگ ۱۹۴۸ بزرگ شده بودم و در بچه گی از مردم عرب خوف داشتم. اما پدرم همیشه می گفت «آنها که مانده اند دوستان ما هستند، دشمنان فراری شده اند». پس از دیدار نخستین از خود پرسیدم «پس چرا اگر دوستان ما هستند زمینهایشان غصب شده است و تحت حکومت نظامی هستند». این تجربه جدید جرقه ای شد برای طرح سؤال های بسیاری در مورد تضادهای موجود در محیط. مدتی بعد با یک مرد فلسطینی از آن دهکده آشنا شدم و برای مدتی یار هم بودیم. این موضوع باعث شد که نژاد پرستی بنیانی جامعه مان را ببینم. همه می گفتند «با یک مرد عربی؟» «دیوانه شده ای؟» «از این دست در ولایت من هنوز غیب سیاسی بودم»

در سن هیجده سالگی به ارتش پیوستم، قرار بود به تعلیمات بروم. در روز اول کارم در یک اداره ارتشی، رئیس از من سؤال کرد «در مورد حکومت نظامی عقیده ات چیست؟». در جواب در عین بی تجربگی و ساده لوحی جواب دادم «بسیار نا عادلانه است». گفتم «اگر به برخی به عنوان جاسوس شک دارید خوب آنها را دنبال کنید. اما چرا فلسطینیها باید ورقه عبور مخصوص داشته باشند تا از یک ده به ده دیگر رفت و آمد کنند!». رئیس در جوابم گفت «بسیار جالب است». اما روز بعد بلافاصله مرا به اداره امنیت احضار کردند و یک ماه تمام مرا تحت بازخواست و بازجویی قرار دادند. به خصوص روی دو جنبه زندگی من، یکی اقامتم با مرد فلسطینی و دیگر دوستیم با مردی از جنبش جوانان کمونیست، مرا سؤال پیچ کردند. سعی می کردند مرا متقاعد کنند که اشتباه می کنم. در پایان این یک ماه مرا با درجه پایین در مقام تاپیست به یک گاراژ ارتشی فرستادند. من تنها دیپلمه این اداره بودم و در آنجا با افسار جدیدی که تا به حال با آنان تماس نداشتم برخورد کردم.

در آنجا احساس یک زن مغلوب در مقام پایین را چنانکه هست تجربه کردم. رئیس، یک روز منی خواست روی شانه هایم گریه کند و روز بعد می خواست با من لاس بزند و کونم را نیشگون بگیرد، روز دیگر مهربان بشود و روز بعد از آن سرم فریاد بزند که چرا

دفترش را نظافت نکرده ام و مرا مجبور کند که تا دیروقت کار کنم. و متأسفانه کسی از ارتش نمی تواند استعفا بدهد. این تجربه اولین جرعه آگاهی فمینیستی من بود. تاب این وضع برایم بسیار مشکل شد و درخواست انتقال به بخش «خدمات» کردم. چون زن بودم با آن موافقت شد. به یک تعاونی خصوصی کنار بحرالمیت فرستادندم. این محل نزدیک مرز بود. اینجا «غرب وحشی» را می مانست — بیشتر اسب و سگ می دیدی تا آدم. فلسطینیها هم در آنجا کار می کردند و بناتنیک ها (بعدها هیپی نامیده شدند) نیز در آنجا بودند. بنابراین برای اولین بار با کسانی برخورد کردم که نه یهودی بودند و نه عرب. با اینان احساس قرابت بسیاری داشتم و نقاط مشترک بیشتری با من داشتند تا با تمام آنهایی که باهاشون بزرگ شده بودم. اما هنوز غیرسیاسی بودم.

بعد از این دوره از زندگی، به دانشگاه عبری اورشلیم رفتم و جامعه شناسی و روانشناسی خواندم. در اینجا بود که با مردی بنام یوری دیویس آشنا شدم که بر علیه اشغال زمین اعراب در جلیله اعتصاب غذا کرده بود. این اولین استقامت غیرخشونت آمیز در اسرائیل بود و یوری به مدت دو هفته در آنجا نشست و اعتصاب غذا کرد تا بالاخره او را بردند زندان. یوری مرا با صحبتهایش متقاعد کرد که اگر به آنچه که فکر می کنم معتقدم، باید فعالیت سیاسی را شروع کنم. ما برای چندین ماه همکار سیاسی هم بودیم قبل از اینکه سر آخر با او ازدواج کنیم. این زمان متقارن شد با فعالیت سیاسی من در سالهای ۶۵-۱۹۶۴ بر علیه حکومت نظامی و مصادره زمین فلسطینیها. این سالها برای مبارزه ما دوران موفقیت بود. حکومت نظام معلق شد و اشغال زمین های فلسطینیها متوقف شد تا سال ۱۹۶۷. ما مطمئن بودیم که زمینهای اشغالی به اعراب بازپس داده خواهد شد، همچنان که در سال ۱۹۵۶ شد. اما واقعیت شکل دیگری گرفت و ما درگیر فعالیتهای سیاسی متفاوتی شدیم، به خصوص در اورشلیم، این فعالیتهای همه حرکاتی متفرق بر علیه مصادره بودند. من در عین حال برای فوق لیسانس روی سازمان ضد صهیونیستی سوسیالیستی «ماتزین» (Matzpen) کار می کردم و برای اولین بار با ایدئولوژی مارکسیستی از نزدیک آشنا شدم. تا این زمان من هنوز یک آزادی طلب دست چپی بودم.

در سال ۱۹۷۰ برای تحصیل دکترا و همچنین برای تجربه زندگی در خارج از اسرائیل به آمریکا رفتم. می خواستیم در دانشگاه برندایس (Brandeis) ادامه تحصیل بدهیم. ولی قبولمان نکردند چون ترسیدند پشتیبانی مالی یهودیان را از دست بدهند. یوری در دانشگاه نیویورک و من در دانشگاه عبری اورشلیم دکترایمان را ادامه دادیم. بعد از سفری که به ژاپن کردم و ترکیب تهوع آور کاپیتالیسم و فنودالیسم را دیدم، دیگر واقعاً سوسیالیست شدم. متوجه شدم که دمکراسی واقعی بدون تغییر مناسبات اقتصادی ممکن نیست و انسان صرفاً در مرحله حقوق مدنی باقی می ماند. در آمریکا به فمینیسم نیز گرایش پیدا کردم. در آمریکا یاد گرفتم که یهودیت لزوماً مترادف با ارتجاع نیست. چرا که در اسرائیل یا صهیونیسم هست و یا مذهب ارتدکس (سنتی) که مبلغ تبعیض نژادی و جنسی

است. اما در آمریکا دوران تظاهرات ضد جنگ و یتنام بود و جنبش یهودیهای رادیکال برای اهداف مترقی مبارزه می کرد و این زیبا بود. بسیار برایم دلپذیر بود که بتوانم خود را یهودی بخوانم بدون اینکه به خاطر آن احساس منفی داشته باشم. این تجربه احساس گناه را از من زدود. بسیاری از دوستانم که مستقیم به بریتانیا مهاجرت کردند از این تجربه برخوردار نشدند. بنابراین در آمریکا، من خود را یهودی سوسیالیست فمینیست^۱ یافتم. من در اسرائیل هم ضد صهیونیست بودم، اما تا زمانی که در درون سیستم بودم، تنها می توانستم در چارچوب همان سیستم با آن مخالفت کنم. زمانی که بیرون آمدم توانستم سیستم را به شکل بنیادتری مورد سؤال قرار دهم و به نژاد پرستی بنیادی جامعه اسرائیل آگاه شدم.

در سال ۱۹۷۳ در ابتدا به طور موقت به لندن آمدم. سپس تحصیلات دکتری خود را به دانشگاه ساسکس (Sussex) انتقال دادم. حالا می دانستم که هرگز نخواهم توانست در اسرائیل جامعه شناسی تدریس کنم. صهیونیسم جامعه اسرائیل عملاً به من احساس غریبه بودن می داد. جنگ لبنان بود که شکاف در جامعه به وجود آورد. تا قبل از آن مخالفانی نظیر ما برای مردم عادی اسرائیل غیر قابل درک بود.

در لندن، فعالیتهای سیاسی در مورد مسائل خاورمیانه ادامه پیدا کرد. در میان فعالیتهای متفاوتم به تحریریه مجله «خمسین» (Khamisin) پیوستم و هنوز هم عضوی از این گروه هستم. خمسین محملی برای نظریات سوسیالیستهای خاورمیانه است. با زندگی در بریتانیا، همچنین احساس کردم که باید در مسائل و مباحث محلی نیز درگیر شوم. به سازمان سوسیالیستی «شعله بزرگ» (Big Flame) پیوستم و پس از آن هم به یک مجمع غیر سکتاریستی آموزشی سوسیالیست. همچنین به فعالیتهای سوسیالیست فمینیستی و ضد نژاد پرستی نیز پرداختم. با گروه «زنان، مهاجرت و ملیت» کار کردم و جزوه ای نیز درآوردیم که تبعیض جنسی و نژادی را در قوانین مهاجرت بریتانیا مورد انتقاد قرار می دهد. بعدها تحقیقی نیز با دیگر همکارانم بر روی تقسیم بندیهای بومی و جنسی شروع کردیم. از این موضوع دلخور بودم که سوسیالیست فمینیسم به مسائل و مباحث مربوط به اقلیتهای قومی و نژادپرستی علاقه مند نبود. بعدها بحث روی این مسائل مد روز شد. چند سالی است که در یک دانشگاه در لندن جامعه شناسی تدریس می کنم و در کنار آن در مورد مسئله زنان و مسئله نژادپرستی تحقیق می کنم و می نویسم. تعدادی از نوشته هایم به چاپ رسیده اند که لیست آنها را در اختیارتان می گذارم.

سؤال: خیلی ممنون از تعریف شرح حالت. قبل از اینکه وارد جزئیات زندگی زنان در اسرائیل بشویم، خواهش می کنیم خلاصه ای از تاریخچه به وجود آوردن اسرائیل را برایمان بگویید تا به درکمان از موقعیت زنان در اسرائیل که صحبتش را خواهیم کرد، کمک کند.

جواب: اسرائیل نتیجه یک جنبش است و آن صهیونیسم است. صهیونیسم جنبش بین

المللی بود و یهودیهای سراسر دنیا در آن شرکت داشتند. صهیونیسم یک راه حل برای بحران یهودیها شد. یهودیها نقش خاصی را در جامعه فئودال بازی می کردند اما سرمایه داری جایی برای آنان نداشت. در قرن سیزدهم از انگلستان اخراج شدند، و در قرن پانزدهم از اسپانیا، سپس به طرف اروپای مرکزی کشیده شدند و پس از استقرار سرمایه در آنجا، به اروپای شرقی رانده شدند. زمانی که سرمایه داری در قرن نوزدهم در آنجا توسعه پیدا کرد، آنها دیگر جایی کم توسعه تر برای مهاجرت نداشتند و در نتیجه به طور جمعی دچار فقر شدند و در یک مهاجرت کل دو باره به اروپای مرکزی و دنیای جدید

بازگشتند
می کرد و ش
خون بود و
گرفت. در
یک دین تک

در این دوره، ضد یهودیت (Anti-Semitism) خارج از مسیحیت رشد کل نژادی داشت و نه مذهبی. نازیسم تجلی این ضد یهودیت بود: یهودی بودن در مسیحی شدن نیز این را عوض نمی کرد و جلوی ایذاء و آزار آنان را نمی برد. دنیای اسلام وضع یهودیها متفاوت بود. مسلمانان یهودیت را به مثابه پیروی از خدا می دیدند و قبول می کردند.

بنابراین
مرکزی و شر
قتل عامی
بخشید. ا
بدهد. ولی
انگلیس د
داشتند ک
یهودیان قول
سال ۱۹۱۷
ادامه دادند
جهانی دوم

جنبش صهیونیسم در نتیجه به وجود آمدن ضد یهودیت مدرن در اروپای شرقی رشد کرد. در ابتدا، صهیونیسم جواب اقلیتی از یهود به این بحران بود، ولی که توسط نازیها در جنگ جهانی دوم صورت گرفت اعتبار بیشتری به آن بین افسانه رواج گرفت که تنها صهیونیسم می تواند یهودیها را از نازیسم نجات دهد. در واقع چیزی که باعث ایمنی یهودیها در فلسطین شد، پیروزی نیروهای بر آفریقای شمالی بود. انگلیس و آمریکا برای راحتی کار خود احتیاج به جایی که یهودیها بتوانند بروند. در جنگ جهانی اول انگلیس هم به اعراب و هم به یهودیها قول داد که فلسطین بعد از استقلال به آنها تعلق خواهد گرفت؛ بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ به یهودیان داد. صهیونیستها به مهاجرت به فلسطین اقدام کردند. انگلیس کمی مقاومت کرد چون به پشتیبانی اعراب فلسطینی در جنگ جهانی دوم احتیاج داشت. ولی بالاخره بعد از جنگ ۱۹۴۸، دولت اسرائیل به وجود آمد.

سؤال: الگو

جواب: ده

تفاوت اصل

زندگی می

یهودیان دنیا

می کردند

فرارشان ک

زمینهایش

طبقاتی اس

را تشکیل

اساسنامه اسرائیل چه بود؟
مکراسی پارلمانی غربی. گمان می کنم فرانسه نزدیک ترین به آن است. البته اسرائیل با دمکراسیهای غربی این بود که اسرائیل تنها وطن آنانی که در آن کردند شمرده نمی شد و بلکه «دولتی یهودی» بود که ادعای نمایندگی تمامی یهودیها را داشت. در نتیجه هدف این شد که کسانی دیگری که در آن سرزمین زندگی میکردند بیرون رانده شوند. در سال ۱۹۴۸ بسیاری از فلسطینیها فرار کردند و یا به اردن رفتند! اقلیتی که ماندند تا سال ۱۹۶۵ تحت حکومت نظامی بودند، اما مصادره شد و پروتاریزه شدند. اما در نهایت، این مسئله تأثیری بر ساختن اسرائیل نداشت چون فلسطینیهای باقیمانده فقط دوازده یا سیزده درصد از جمعیت را تشکیل میدادند. بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ وضعیت بیشتر و بیشتر به شکل آپارتاید

(جدایی نژادها) درآمد. قبل از آن، فلسطینیهای ساکن اسرائیل شهروندهای اسرائیل بودند — اگرچه از بسیاری جهات تحت ظلم بودند. تبعیض نژادی پنهان بود — کیبوتیزم به اصطلاح حرکتی مترقی است، اما طبق اساسنامه اسرائیل خرید زمینهای کیبوتز برای اعراب مجاز نیست و بنابراین اعراب نمی توانند کیبوتز تشکیل بدهند. دولت در ظاهر دمکراتیک بود، ولی به دم و دستگاه «صندوق ملی یهود» و «آژانس یهود» قدرت زیادی داده شد و زمینهای مصادره شده از فلسطینیها در اختیار آنها قرار گرفت. حق اولاد که به تازگی افزایش یافته بود طبق قانون به «خانواده کسانی که در ارتش اسرائیل خدمت کرده اند» تعلق می گرفت و اگرچه آشکاراً اعراب را مستثنی نمی کرد، در عمل آنها را از گرفتن حق اولاد محروم می کرد.

بعد از جنگ ۱۹۶۷، تبعیض نژادی آشکارتر شد. فلسطینیهای سرزمین اشغال شده حقوق شهروندی نداشتند و حتی از حداقل حقوق بشری نیز محروم شدند. چند سالی، افسانه اشغالگری به وجه «روشنگری لیبرالی» وجود داشت. خیزش اخیر فلسطینیها در سرزمینهای اشغال شده افسانه لیبرال بودن اشغال را به هم ریخت و سرانجام سببیت اشغالگری را به تمام وجه نشان داد. بیست سالی است که از اشغال سرزمینهای فلسطین می گذرد و بعضی از بخشهای اقتصاد اسرائیل متکی به عرضه کار فلسطینیها شده است. این نیز اثر سوء اشغال بر خود اسرائیل است.

سؤال: علاوه بر تناقضات موجود بین فلسطینیها و یهودیان، آیا تناقضات طبقاتی و اجتماعی در میان خود یهودیان در جامعه اسرائیل وجود دارد؟

جواب: پیشقراولان اولیه صهیونیستی اساساً از اروپای شرقی و بیشتر جوانانی با انگیزه های سیاسی بودند. بعد از جنگ جهانی دوم، سیل پناهندگان یهود شروع شد. مهاجرت عمومی یهودیان از کشورهای عرب بین سالهای ۱۹۴۸ تا نیمه های دهه ۱۹۵۰ صورت گرفت. این مهاجرین بسیار سنتی و کمتر سیاسی بودند و بزودی کارشان جانشین کارگر فلسطینی شد، و به طبقه کارگر اسرائیل مبدل گشتند. یهودیان اروپا که اشکنازی خوانده می شوند، طبقات حاکم و متوسط را تشکیل دادند و یهودیان شرقی به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته که از زمان رومیان در خاورمیانه زندگی کرده بودند دهقان بودند و فرهنگی دهقانی داشتند. دسته دیگر یهودیان سفاردیک (Sephardic) بودند که در قرن پانزدهم از اسپانیا به خاورمیانه مهاجرت کرده بودند و شهرنشین بودند و مانند اشکنازیها فرهنگشان شهری بود.

از سال ۱۹۶۷ به بعد، با جذب کار کارگر فلسطینی، شرایط تغییر کرد. یهودیان شرقی بیش از پیش تحرک طبقاتی یافتند و اگرچه در بخش دولتی هنوز به صورت کارگر و کارمند دون پایه باقی ماندند، ولی در بخش خصوصی با برخورداری از مزیت دانش عربی، پیشرفت کرده و صاحب کار و تجارت شدند که عملکردش بر بنیاد عرضه کار فلسطینی بود. بنابراین، یهودیان شرقی طرفدار احقاق حق شدند در حالیکه کار فلسطینیها

را استثمار می کردند و آینده طبقاتی خود را در بخش خصوصی می دیدند. آنان همچنین از یهودیان اشکنازی که برای بیش از سی سال به آنها حکمفرمایی کرده بودند متنفر بودند. یهودیان شرقی اکثریت جمعیت را تشکیل می دهند ولی اشکنازیها که در تشکیل دولت اسرائیل از ابتدا دست داشتند سیستم اتخاذ رأی را به شکلی ریخته اند که متضمن برتری آنها باشد.

سؤال: پس یهودیان شرقی نمایندگی سیاسی ندارند؟

جواب: تا مدتها حزب یهودیان شرقی وجود خارجی نداشت و حرکت سیاسی آنها بیشتر در سطح حوزه های محلی بود تا در سطح ملی. این وضع تا حدودی پس از ۱۹۶۷ عوض شد و حزب ائتلافی دست راستی لیکود از حمایت یهودیان شرقی برخوردار است. با جذب عرضه کار فلسطینی در بازار کار، یهودیان شرق خواستهای بیشتری مطالبه کردند و شکاف میان آنها و یهودیان اشکنازی کاهش یافته است. بعضی از یهودیان شرقی صاحب ثروت هستند ولی در کل می توان گفت که اکثریت غالب یهودیان فقیر را تشکیل می دهند. یهودیان ارتدکس که از ابتدا بسیار غیرسیاسی بوده اند و با دولت اسرائیل کاری نداشته اند و به انتظار ظهور مسیحای خود نشسته اند، بعد از سال ۶۷ بیش از پیش حاضر به استفاده از دولت اسرائیل برای پیشبرد اهداف خود شده اند. کودکانی که تحت آموزشهای مذهبی دولت بزرگ شده اند امروزه وظیفه خود می دانند که در مناطق اشغالی مستقر شوند و تعهدات «معبد سوم» را بگسترانند. امروزه بخش فئاتیک مذهبی که اکثر آنها را یهودیان شرق تشکیل می دهند بسیار قوی شده است.

سؤال: آیا می توان گفت در اسرائیل جامعه مذهبی بر جامعه مدنی غالب است؟

جواب: در سطح ساختار دولت این موضوع صدق می کند. در سطح جامعه، با وجود رشد افکار مذهبی، هنوز هم بسیاری از مردم غیرمذهبی هستند.

سؤال: آیا دولت در امور خصوصی شهروندان غیرمذهبی، چنانکه در ایران رخ می دهد، دخالت می کند؟

جواب: دولت به طور مستقیم و از طرق قانونی این کار را نمی کند. در اسرائیل رادیکالیسم مذهبی در حال رشد است و اینها هستند که در کار اشخاص غیرمذهبی دخالت می کنند. ولی گمان می کنم این مرحله گذرا باشد، به خصوص در میان اشکنازیهای طبقه متوسط.

سؤال: نظام قانونی اسرائیل به خصوص در رابطه با موقعیت زنان از چه نوع است؟

جواب: در حوزه شخصی، قانون چارچوب کاملاً مذهبی دارد. ازدواج یا طلاق مدنی وجود ندارد. در مواردی مانند نفقه برای زن، دو مرجع قانونی مذهبی و مدنی به موازات هم وجود دارند. مردان همیشه دادگاههای شرعی را ترجیح می دهند چون اینها تبعیض بیشتری بر علیه زنان قایل می شوند. از آنجا که زنان نمی توانند خاخام شوند، آنها نمی توانند در دادگاههای شرعی قضاوت کنند، و حتی شهادت زنان نیز در این دادگاهها پذیرفته نمی

شود. در مقایسه با دادگاههای اسلامی که شهادت دوزن را برابر یک مرد حساب می کنند، وضع دادگاههای شرعی یهودی به مراتب بدتر است. باقی نظام قانونی، یعنی قانون مجازاتهای عمومی و قانون تجارت و غیره، چارچوب غیرمذهبی دارند. در دادگاههای شرع، زن و مرد هر دو می توانند تقاضای طلاق بکنند، ولی مرد می تواند بدون موافقت زنش او را طلاق بدهد، حال آنکه زن نمی تواند بدون موافقت شوهر از او طلاق بگیرد. کفالت بچه ها فقط تا حدی بستگی به نوع دادگاه دارد. اگرچه امکان دادن کفالت به پدر در دادگاههای شرع بیشتر است، ولی معمولاً کفالت بچه با مادر است.

سؤال: موقعیت کلی زنان را در جامعه اسرائیل چگونه توصیف می کنی؟

جواب: زنان در بدو صهیونیسم فعال بودند، و حتی افسانه های زیادی روای بر اینکه پیشقراول و سرباز بودند نیز وجود دارد. ولی حیطة اصلی کار زنان، بچه داری و طبخ و خدمات است. در ارتش نیز این تقسیم کار به شکل حادی وجود دارد: زنان یا ماشین نویس هستند یا قهوه درست می کنند. اغلب مورد سوء استفاده قرار می گیرند ولی نمی توانند از ارتش استعفا بدهند. اما در عین حال زنان به تحصیلات عالی و کار کردن تشویق می شوند. وقتی در آمریکا فمینیست شدم، متوجه شدم که برای زنان اسرائیلی، حس کردن استثمارشان بسیار مشکل تر است چون مردان اسرائیلی خیلی بیشتر از دیگران در امور خانه و بچه داری کمک می کنند. ولی تکیه روی «کمک» است و نه مسئولیت یکسان و مشترک. جامعه اسرائیل بسیار سکسیست (Sexist) است. مردان تصمیمات اصلی را در جامعه و خانه می گیرند. زنان شاغل مسئول امور خانه هستند و کار و حرفه مردان ارجحیت دارد. این اوصاف در مورد یهودیان اشکنازی نیز صدق می کند ولی موقعیت زنان یهودی شرق بسیار بدتر است. قوانین مذهبی تبعیض جنسی دارند. زنان در سن ۱۸ - ۲۰ سالگی به ارتش می روند اما مردها هر سال تا ۵۰ سالگی فراخوانده می شوند. می توان گفت که جامعه اسرائیل، جامعه مردهاست. از نظر قدرت سیاسی و موقعیت اجتماعی، زنان در سطح پایین تری از مردان قرار دارند. اما زنان اسرائیلی در زندگی اجتماعی از زنان غربی فعال تر هستند.

سؤال: آیا زنان از نظر قانونی از حقوق خاصی محروم شده اند؟

جواب: زنان در دادگاههای مذهبی قضاوت نمی توانند بکنند. از نظر قانون کار نیز از

~~بعضی از حقوق محرومند. در ظاهر این امر به دلیل این است که در یهودیستایی زنان افسرد~~

هند. موقعیت زنان در کل به جوامع غربی
در بعضی موارد به علت وضعیت دائمی
بل نیز نفوذ مذهبی بیشتر است. بنابراین،
جامعه مراقب است که برتری مردان حفظ
او می گفتند که او «در میان برابرها اول
شهرداری تل آویو شود، اجزاب مذهبی
فقط می توانند زنان ارتشی را مورد مواخذه قرار د
نزدیک تر است تا به دیگر جوامع خاورمیانه
جنگی، احتیاج به زنان بیشتر است. البته در مقا
اگر چه زنان کمتر از حقوقی محروم هستند، ولی
شود. وقتی گلدامایر نخست وزیر بود در مورد
است». وقتی قبل از آن می خواست رئیس

مخالفت کردند و دلیل آوردند که در انجیل آمده است که زنان نباید برتر از مردان باشند.

سؤال: آیا زندگی مشترک بدون ازدواج مرسوم است؟

جواب: در سالهای اخیر به علت مشکلات ازدواج مذهبی، زندگی مشترک بدون ازدواج رواج پیدا کرده است. برای مثال، کسانی که نامشان (کوهن) است نمی توانند با زنان مطلقه ازدواج کنند چون سابقاً از خانامهای معبد بوده اند. همچنین، فرزندان زنان مطلقه ای که طلاقشان توسط دادگاه شرعی داده نشده باشد حرامزاده خوانده می شوند و اجازه ازدواج با دیگر یهودیان را ندارند. یا اینکه، بیوه های جنگ که عایدی قابل ملاحظه ای از دولت می گیرند در صورت ازدواج مجدد از دستشان می رود. بنابراین بسیاری از جوانان، در حضور وکیل یک «قرارداد خصوصی» با یکدیگر می بندند و نامش را ازدواج می گذارند.

سؤال: هم زیستی بدون ازدواج شرعی چگونه آغاز شده، چه درصدی از ازدواجها را تشکیل می دهد، و آیا فشار اجتماعی علیه آن وجود دارد؟

جواب: از سال ۱۹۶۷ به بعد این نوع ازدواج رواج بسیار پیدا کرده است. جوانان در ابتدا برای ازدواج غیرمذهبی به قبرس می رفتند ولی بعدها انجام این کار در خود اسرائیل رواج پیدا کرد. اسرائیل کشور کوچکی است و همه از حال هم باخبرند. حرکت کلی ای بر شروع این نوع ازدواجها وجود نداشت و بعضی ها آن را شروع کردند و دیگران دنباله روی کردند. البته هنوز درصد این نوع ازدواجها کم است. اسرائیل جامعه ای سنتی است. فشار بسیاری روی دخترها هست که زود ازدواج بکنند و بچه دار بشوند. میانگین تعداد بچه ها از کشورهای مسلمان کمتر است ولی در میان زنان شاغل در مقایسه با زنان غربی زیاد است. این نوع ازدواجها در جامعه غیرمذهبی مورد قبول است. ولی این ازدواجها از نظر جامعه ازدواج تلقی نمی شود و مذهبها مخالف آن هستند.

سؤال: آیا مصرف قرص ضد حاملگی و سقط جنین قابل قبول است؟

جواب: مصرف قرص ضد حاملگی قابل قبول است. اما تنها زنان فلسطینی آن را مجانی دریافت می کنند! در مورد سقط جنین، در ابتدا قانونی نبود به علت مخالفت مذهبیهون. بعدها به این صرافت افتادند که خانواده های شرقی زاد و ولد بیشتر دارند و نهایتاً این موضوع و رشد جنبش زنان دولت را وادار به قانونی کردن مشروط سقط جنین کرد. سقط جنین بر اساس مسائل سلامت جسمی و روحی از طریق دخالت مددکارهای اجتماعی و اطباء صورت می گیرد.

سؤال: آیا رابطه جنسی قبل از ازدواج مرسوم است؟

جواب: بله، به خصوص در میان غیرمذهبیهون.

سؤال: آیا هم جنس گرایی وجود دارد و تحمل می شود؟

بله، در اسرائیل هم جنس گرایی وجود دارد و تحمل می شود. البته از آنجا که جامعه اسم اینها

تشکیل شده اند، اما بسیار حاشیه ای هستند. همان طوری که گفتم هم جنس گرایی برای جامعه قابل هضم نیست و تبعیضهای اجتماعی و قانونی بر علیه هم جنس گرایان وجود دارد. به طور مثال اگر هم جنس گرا باشید حق ورود به ارتش را ندارید و اگر به ارتش نروید بسیاری از مزایای مادی و اجتماعی خود را از دست می دهید. البته اسرائیل چون جامعه ای مردسالار است، هم جنس گرایی مرد خطرناک تر و مهم تر تلقی می شود و هم جنس گرایی زن به آن اندازه مورد تحریم قرار نمی گیرد.

سؤال: جنبش زنان برای آزادی و برابری در اسرائیل به چه گونه ای وجود داشته است؟

جواب: جنبش زنان تحت تأثیر جنبش زنان در آمریکا شروع شد. گمان می کنم به علت نفوذ صهیونیسم و مذهب با اینکه رشد داشت، ولی هرگز یک جنبش عمومی نشد. تا زمانی که زنان صهیونیست هستند کماکان به وحدت ملی ارجحیت خواهند داد. در زمانی که فلسطین تحت الحکومه بریتانیا بود، زنان برای حق رأی مبارزه کردند. حزب کارگر صهیونیست حاضر بود برای ساکت کردن اعتراض مذهبیهون حق رأی زنان را کنار بگذارد. برای مدتی نیز زنان غیر مذهبی یک رأی در مقابل دو رأی یک مرد مذهبی داشتند. زنان مذهبی رأی نمی دادند. تنها وقتی که افراطیون مذهبی به کنار رفتند حق رأی به زنان داده

شده است. این تغییرات در اسرائیل به دلیل مبارزه زنان برای برابری و آزادی بود. این تغییرات در اسرائیل به دلیل مبارزه زنان برای برابری و آزادی بود.

قبول خواهند کرد. زنان، تا زمانی که وحدت ملی ارجحیت دارد، محرومیت از حقوقشان را

این حالت در جنبشهای آزادیبخش جهان سوم نیز وجود دارد.

گیرد که به علت جنبش زنان در اسرائیل، از اینرو، قشر کوچکی از زنان را در بر می

راست. بسیاری از کاوش در این قبیل مسائل آگاهی شان نسبت به کل سیستم بیشتر

تنها منجر می شود. کنفرانسهای زنان در اسرائیل به برخورد بین صهیونیستها و ضد صهیونیست

توان می کنند. اما ضد صهیونیستها مسئله زنان فلسطینی و کل مسئله اشغال را

بسی از جنگ لبنان صهیونیستها می گویند مسئله اشغال ربطی به مسائل زنان ندارد. پ

نهما سعی داشتند با گروههای مختلف زنان بر علیه جنگ و مصادره زمین فعالیت کردند. آ

اید بتوان گفت که زنان فلسطینی ارتباط برقرار کنند اما تعداد این زنان بسیار کم است. ش

اسرائیل باشند که ما داریم راجع به حدود صد زن حرف می زنیم. شاید کمتر از هزار زن در

را بر هستند. جنبش خود را فمینیست می خوانند، گرچه بسیاری از زنان معتقد به حقوق بر

این زنان در مورد زنان عمدتاً از زنان طبقه متوسط و تحصیل کرده تشکیل شده است. استدلال

ده قرار می گیرد و اینکه خود را فمینیست نمی دانند اینست که فمینیسم در مقابل خانواد

ک دولت و مذهب خانواده رکن جامعه اسرائیل است. بسیاری از سازمانهای زنان با تفکیک

جهت گیری روی موافق هستند اما در این تناقضات گیر کرده اند. اما در حال حاضر

نی تر شده اند، اما مسئله مصادره است. من فکر می کنم غیر مذهبی ها شجاع تر و منط

اکثریت فاشیست ترمی شوند.

سؤال: آیا جنبش زنان در میان احزاب سیاسی پشتیبان دارد؟

جواب: بعضی از احزاب از حقوق مساوی حرف می زنند، ولی عمل به آن مسئله دیگری است. در دهه ۱۹۷۰ اسحاق را بین یک قانون بنیادی برابری حقوق زن و مرد را به دلیل اینکه به رأی مذهبیهون نیاز داشت رد کرد، و او نخست وزیر حزب کارگر بود. حقوق زنان همیشه تابعی از مصالح ملی است و غالباً فدای مصالح سیاسی می شود.

سؤال: آیا سازمانهای زنان در میان احزاب دست راستی نیز وجود دارند؟

جواب: بله، اما حول و حوش مسائل خیریه و رفاه کودکان فعالیت می کنند. حزب کارگر به طور نسبی و کلای مجلس زن بیشتری دارد.

سؤال: چه مقایسه ای می توانی بین جنبش زنان در اسرائیل و غرب بکنی؟

جواب: در غرب فشاری مثل صهیونیسم وجود ندارد. مهمترین تقسیم بندیها در اسرائیل بین صهیونیست و غیرصهیونیست است، و انعکاس این مسئله روی جنبش زنان اسرائیل آن را از جنبش زنان در غرب متمایز می کند.

سؤال: آیا معتقد به همبستگی بین جنبشهای زنان هستی و به نظر تو آیا چنین چیزی امکان پذیر است؟

جواب: همبستگی ما بین جنبشهای زنان مسئله پیچیده ای است. به طور مثال، جنبش زنان اسرائیل همیشه با مسائل زیادی در مورد همبستگی با زنان فلسطینی روبرو بوده است. اختلاف فرهنگی و طبقاتی و همچنین علائق و اهداف مختلف و تعصبات نهانی، همه وجود دارند. همبستگی با قبول نظرات آنانی که مسلط هستند به دست نمی آید. من معتقدم که همبستگی بسیار مهم است اما معتقد نیز هستم که نمی توان همه زنان را یکی شمرد چرا که منافع متفاوتی از یکدیگر دارند. زنان از نظر طبقاتی، بومی و ملیتی با هم متفاوت هستند. جنبش زنان در غرب با طرح مفهوم «خواهری» این تفاوتها را ندیده گرفت. تشکیل گروههای مختلف زنان سیاه پوست، اقلیت قومی، هم جنس گرا و زنان معلول که در سالهای اخیر در غرب رواج پیدا کرده اند نشان دهنده استعمار این گروهها در زیر چتر جنبش آزادی خواهی زنان است. این در واقع به مثابه استبداد بی دروپیکر زنان سفیدپوست طبقه متوسط بود که مدعی نمایندگی همه زنان به دلیل زن بودن هستند؛ گروههای اقلیت در این ساختار تحت الشعاع قرار می گرفتند. بنابراین من موافق همبستگی هستم اما نه به قیمت پوشش گذاشتن روی تفاوتهايمان.

جنبش زنان غرب نقش بسیار مهمی را با گفتن اینکه مسائل شخصی مسائل سیاسی نیز هست بازی کرد. روابط بین زن و مرد، چه در رختخواب و چه در هر جای دیگر روابطی سیاسی است. اما گاهی جنبش زنان گرایش دارد که بگوید همه مسائل سیاسی مسائل شخصی هستند و تنها کاری که می توانند بکنند تکیه به تجارب شخصی خودشان است. پس گروههای «ارتقاء آگاهی» به وجود آمد. تا زمانی که تجارب به هم شبیه بود و همه دانشجوی و کارمند و غیره از طبقه متوسط بودند، این مفهوم صدق می کرد. اما اگر زنان متفاوتی را در یک اطاق بگذارند، تجاربشان با هم متفاوت خواهد بود و کشف

خواهند کرد که از مقام مشابهی برخوردار نیستند. تمامی زنان از طرف مردان استثمار می شوند، اما نوع این استثمار متفاوت است. در یک معنا، بشریت نیاز به آزادی دارد. اما این بدین معنا نیست که تفاوت‌های طبقاتی و اجتماعی وجود ندارد. وقتی جنبش زنان رشد پیدا کرد و فرای طبقه متوسط رفت تمام این مشکلات خود را نشان داد.

سؤال: نیرا، پیامی برای زنان آزادی طلب ایرانی داری؟

جواب: امیدوارم راه خود را جستجو کرده، بیابند و آینده روشن تری در انتظارشان باشد. زنان ایرانی در حال حاضر از ستمدیده ترین زنان هستند و اگر چه آزادی خود را فقط خودشان می توانند تعریف کنند و به دست بیاورند، ولی بی شبهه از پشتیبانی زنان آزادی خواه جوامع دیگر برخوردار هستند.

انتشارات

برخی از انتشارات عمده نیرا یووال دیویس به قرار زیر است:

- 1— **Israel and the Palestinians**, Co-edited with U. Davis and A. Mack, Ithaca Press, London, 1975.
- 2— **Power and the State**, Co-edited with G. Littlejohn, B. Smart & J. Wakeford, Croom-Helm, London, 1978.
- 3— **"Ideology without Revolution: Jewish Women in Israel"**, With D. Hecht, Khamsin, 6, Nov. 78.
- 4— **"The Bearers of the Collective: Women and Religious Legislation in Israel"**, Feminist Review, No. 4, 1980.
- 5— **Israeli Women and Men: Divisions Behind the Unity**, Change publications, London, 1982.
- 6— **"Contextualising Feminism: Gender, Ethnic & Class Divisions"**, With F. Anthias, Feminist Review 15, Winter 1983-4.
- 7— **"Front and Rear: The Sexual Division of Labour in the Israeli Army"**, Feminist Studies, Autumn 1985.
- 8— **"Ethnic/Racial Divisions and The Nation in Britain and Australia"**, Capital & Class, Spring 1986.
- 9— **"The Jewish Collectivity and National Reproduction in Israel"**, in Kamsin, Women in the Me, Zed Books, Summer 1987.
- 10— **Marxism and Jewish Nationalism"**, History Workshop Journal, Autumn, 1987.
- 11— **Woman-Nation-State**, ed. with F. Anthias, MacMillan, London, to be published in 1989.

معرفی کتابهای روز

گلنسا رازی

در سالهای اخیر تعداد کتابهایی که به زبانهای مختلف توسط زنان و درباره مسائل زنان نوشته شده است، به طور روز افزونی افزایش یافته است. معیناً، بسیاری از افرادی که علاقه مند به مطالعه مسائل زنان هستند، اطلاع کافی از آخرین کتب منتشره در این زمینه ندارند. به همین جهت، در این شماره مناسب دیدیم که به معرفی چند کتاب که در سال ۱۹۸۸ به زبان انگلیسی منتشر شده پردازیم.

کتاب مربوط به شناخت مسائل زنان

(۱) نام کتاب: "Charting the Journey: Writings by Black and Third World Women"

مؤلف: S. Grewal, etal

ناشر: Sheba Feminist Publisher

بهاء: ۷/۹۵ پوند

این کتاب مجموعه ایست جدید و جالب از تحقیقات، مصاحبه، اشعار و داستانهای زنان سیاه پوست و مهاجرین جهان سوم به بریتانیا. این کتاب بی شک نقش مفیدی در ثبت و توسعه دانش سیاسی جهان سوم دارد.

(۲) نام کتاب: "Women: The Last Colony"

مؤلف: Maria Mies

ناشر: Zed Book

بهاء: ۷/۹۵ پوند

این کتاب که در ادامه تم کتاب نویسنده نوشته شده، به بررسی مسئله زن و کار در جهان سوم می پردازد، و عمدتاً بار

اختناق جوامع پدرسالار و استعمار اقتصادی زنان را در این جوامع مورد ارزیابی قرار می دهد.

(۳) نام کتاب: "Structures of Patriarchy: The State, The Community and the Household"

مؤلف: Bina Agarwal

ناشر: Zed Book

بهاء: ۷/۹۵ پوند

این کتاب مجموعه مقالاتی است از نویسندگان گوناگون که ضمن ارزیابی رابطه تنگاتنگ بین دولت، محیط اجتماعی و زندگی خانوادگی، نقش تأثیر متقابل این روابط را در تحکیم جامعه پدرسالاری مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، تأثیر ناهنجار آن را بر زندگی زنان آسیایی روشن می سازد.

(۴) نام کتاب: "Homeworking"

نویسندگان: Sheila Allen, Carol Wolkowitz

ناشر: Macmillan Educational

بهاء: ۷/۹۵ پوند

این کتاب که بر پایه تحقیقات دست اول نوشته شده، دلایلی را که در پس عدم به رسمیت شناخته شدن کارخانگی قرار دارد فاش کرده و به ارزیابی نقش کارخانگی در اقتصاد جوامع امروزی می پردازد. این کتاب در واقع توهم عمومی را درباره مزایای کارخانگی برای زنان به زیر سؤال می کشد.

(۵) نام کتاب: "Development Crises and Alternative Visions"

Gita Sen, Karen Grown

ناشر: Earthscan

بهاء: ۳/۹۵ پوند

این کتاب اثری قوی با بیانی روشن و روان است که ضمن ارزیابی سیاستهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جهان سوم در رابطه با مسئله زن در طول سه دهه، نشان می دهد که چگونه زنان طبقات پائین، روشهای گوناگونی برای ادامه حیات و حداقل بقاء اتخاذ می کنند.

(۶) نام کتاب: "Mothers in the Fatherland"

نویسنده: Claudia Koonz

ناشر: Methuen

بهاء: ۸/۵ پوند

خانم Koonz در این کتاب، به ارزیابی جامعی از مقام زن، مقاومت زنان، تنبیه و عمل سرزنش زنان در سطوح مختلف جامعه آلمان هیتلری می پردازد. از این جهت، این کتاب بی شک نقش مؤثری در شناخت و درک موقعیت و وضعیت زنان در دوران فاشیسم دارد.

(۷) نام کتاب: "The Psychology of Women"

نویسنده: Mary Roth Walsh

ناشر: Yale University Press

بهاء: ۱۰/۹۵ پوند

خانم Walsh در این کتاب ضمن طرح برخی از نظریات بحث انگیز معاصر در مورد روانشناسی زنان، با ارائه دو نظریه مخالف که توسط دو نویسنده خبره در این زمینه نوشته شده، بحثی پویا و تحریک کننده برمی انگیزد.

(۸) نام کتاب: "Women and Spirituality"

نویسنده: Ursula King

ناشر: Macmillan Education

بهاء: ۶/۹۵ پوند

نویسنده، ضمن بررسی ابعاد روحی تجربه زنان در رابطه با مسئله هویت، آزادی و مسائل ماوراء الطبیعه، با دید فمینیستی نسبت به مذاهب سنتی برخوردی انتقادی می کند.

(۹) نام کتاب: "Women and love"

نویسنده: Shere Hite

ناشر: Viking

بهاء: ۱۴/۵ پوند

این کتاب گزارشی است از تجربیات ۴۵۰۰ زن که درباره روابط احساسی شان با مردان و نارضایتی عمیقی که از ماهیت رابطه منشاء می گرفت سخن گفته اند و نکاتی را که موجب این نارضایتی بود برشمرده اند.

(۱۰) نام کتاب: "Intercourse"

نویسنده: Andrea Dworkin

ناشر: Arrow

بهاء: ۳/۵ پوند

خانم Dworkin در این کتاب، با تجزیه و تحلیل و بیانی جدی و در عین حال لطیف و طنزآمیز جنبه های گوناگون رابطه جنسی را مورد ارزیابی قرار می دهد و خواننده را وامی دارد تا بار دیگر به نگاهی تازه به مفاهیم و جنبه های ضمنی این رابطه بیندیشد. به گفته Germaine Greer این کتاب شاید تکان دهنده ترین کتاب فمینیستی باشد که تا کنون نوشته شده است.

داستان

(۱) نام کتاب: "Keeping the Faith"

نویسنده: Carol Clewlow

ناشر: Faber and Faber

بهاء: ۹/۹۵ پوند

در این کتاب نویسنده، صادقانه به ارزیابی ماهیت اعتقاد مذهبی می پردازد و داستان زندگی زنی را بیان می دارد که با تعمق به گذشته مبارزه، اعتقادات، اهداف، غرایز و زندگی خود به عنوان یک زن می نگرد.

(۲) نام کتاب: "Angel"

نویسنده: Merel Collins

ناشر: The Women's Press

بهاء: ۱۲/۵ پوند

در این کتاب نویسنده ضمن توصیف داستان زندگی سه نسل از زنان گرانادا، به تشریح تغییرات سریعی که بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۳ در گرانادا صورت گرفته می پردازد.

(۳) نام کتاب: "Stoner McTawish"

نویسنده: Sarah Dreher

ناشر: Pandora Press

بهاء: ۴/۹۵ پوند

قهرمان داستان Stoner McTavish از زندگی خود بیزار است. به نظر Mary Lou دوست او دلیل این بیزاری آن است که Stoner سالهاست عاشق نشده. راه حل یک رابطه عاشقانه است و ازدواج با مردی که بعدها کاشف به عمل می آید که گذشته مرموزی دارد.

۴) نام کتاب: "Close Company: Stories of Mothers and Sisters"

مؤلف: Caroline Heaton, Christine Park

ناشر: Virago

بهاء: ۴/۹۵ پوند

این کتاب مجموعه جذابی است از داستانهای کوتاه نویسندگانی چون

Alice Walker, Colette, Sylvia Plath و Fay Weldon

۵) نام کتاب: "Tiny Lies"

نویسنده: Kate Pullinger

ناشر: Jonathan

بهاء: ۹/۹۵ پوند

این کتاب که مجموعه ای از داستانهای کوتاه است، اولین اثر این نویسنده جوان و بااستعداد است.

در این داستانها Kate Pullinger به توصیف زندگی زنان جوان شهرنشین می پردازد و اینکه چگونه هر یک برای گریز از سکون زندگی عادی و بی محتوای روزمره در جستجوی نکاتی پرکننده هستند.

کتابهای مربوط به مسائل روان شناسی و جسمی زنان

۱) نام کتاب: "The A-Z of Women's Health"

نویسنده: Christine Ammer

ناشر: Thorsons

بهاء: ۶/۹۹ پوند

این کتاب در برگیرنده همه جنبه های زندگی زن از زمان تولد تا سنین کهولت است و به زنان می آموزد چگونه مسئولیت رعایت بهداشتی را در رابطه با بدن خود به عهده گیرند.

(۲) نام کتاب: "The Mother Machine"

نویسنده: Gena Corea

ناشر: The Women's Press

بهاء: ۶/۹۵ پوند

این کتاب به تجزیه و تحلیل روشهای جدید تولید مثل همچون تلقیح مصنوعی، انتقال جنین، و تعیین جنسیت جنین می پردازد و نویسنده معتقد است که این روشها نه تنها کمکی به زنان نازا نیست بلکه وسیله ای است که برای کنترل اجتماع مورد استفاده قرار می گیرد.

(۳) نام کتاب: "Menopause: The Woman's view"

نویسنده: Ann Dickson, Nikki Henriques

ناشر: Thorsons

بهاء: ۴/۹۹ پوند

این کتاب راهنمای مفیدی است که به توضیح همه جنبه های یائسگی می پردازد، که بر اساس تجربه شخصی زنان و راهنمایی متخصصین نوشته شده است.

(۴) نام کتاب: "Women and Mental Illness: The Social Context of Female Nerevosis"

نویسنده: Agnes Miles

ناشر: Wheatsheaf

بهاء: ۲۵ پوند

از نظر آمار تعداد زنانی که مبتلا به بیماریهای عصبی هستند بیشتر از مردان است. این مسئله مضمون بحثهای زیادی در مورد بیماریهای عصبی زنان است که به شرح زیر است. این مسئله مضمون بحثهای زیادی در مورد بیماریهای عصبی زنان است که به شرح زیر است. داده شده اند و مبارزه آنان در مقابله با این بیماری می پردازد.

(۵) نام کتاب: "In Our Experience: Workshops at the Women's Therapy Centre"

نویسنده: Sue Krowski, Pat Lands

ناشر: The Women's Press

بهاء: ۵/۹۵ پوند

این کتاب اثری بی سابقه است که بر اساس تجربه فوق العاده یک گروه روانکاوی در طول ده سال، نوشته شده است. مطالبی که در این کتاب بدان اشاره شد طیف وسیعی از موضوعات گوناگون از رابطه ما به عنوان دختر با پدر و مادرمان گرفته تا مشکلات جنسی و مسائل مربوط به بدن زن را در بر می گیرد.

جشن بازنشستگی

نوشته پرتو

کیفم را برداشتم و پوشه را زدم زیر بغلم و داشتم با عجله از خانه بیرون می رفتم که تلفن زنگ زد. خدایا باز کیه! خواستم بروم ولی دلم نیامد که گوشی را برندارم.
— الو... —

صدای مادرم بود. پشیمان شدم.

— سلام مادر... —

— ناهید توئی؟ —

— بله مادر، حال شما چگونه؟ —

— خوبم تو چگونه؟ بهرام چگونه؟ سرما خوردگی ژاله خوب شد؟ —

— بله مادر خوب شد، یعنی خیلی بهتره. —

— ناهید ترا بخدا بچه تب دار را نفرستی مدرسه ها، مدرسه مرکز میکروبه، بچه های کوچک و ضعیف از همدیگر ناخوشی می گیرند، طفلکی ژاله جونی نداره... —

— نه مادرجون عقلم که کم نیست —

— نه آخر شما به این چیزها اعتقاد ندارید... —

گمانم از صدایم فهمیده بود که عجله دارم. پرسید کار داشتی؟

— بله مادر امروز باز جلسه جمعیت است و داشتم از در می رفتم بیرون —

— خوب برو باشد شب تلفن می کنم. —

— نه همین حالا بگوئید، شاید شب مهمان داشته باشم. —

دروغ می گفتم، می خواستم همان موقع قال قضیه را بکنم.

— ناهید جون آخر چه بگویم، می دانی رئیس اداره مان، آقای بدرائی، بخاطر بازنشستگی من و چند نفر دیگر از همکارانمان یک جشن راه انداخته. بخدا اصلاً دلم نمی خواهد که بروم و دوباره روی نحس این مرد را ببینم. اما می دانی که نمی شود، به آدم احترام می

گذارند ... آره، می خواستم به داداشت که با بدرائی آشنائی هم دارد بگویم بیاید و مزه را ببرد اما دلم نیامد. می دانی که آن بیچاره چقدر گرفتار است، صد جور بدبختی دارد. این است که فکر کردم که اگر بشود ...

پیش خودم فکر کردم که بله، تنها کسی که توی این دنیا کار و گرفتاری و صد جور بدبختی ندارد منم، برای زن که کار خارج داشتن و بچه داری و شوهرداری کردن که کار به حساب نمی آید...

با دلخوری گفتم: خوب مادر بگوباز می خواهی که چه کار بکنم؟
مادرم مکشی کرد، مثل اینکه حس کرد که در دلم چه می گذرد، با صدائی توأم با عذرخواهی گفت:

— می خواستم بینم وقت داری این چهارشنبه بعد از ظهر بیائی با هم برویم به پرورشگاه ... می دانی دلم نمی خواهد که آنجا تنها باشم ...

چه سنوالی، وقت داری! می دانستم که بالاخره کاسه کوزه ها سر من خواهد شکست، منی که صبح تا ساعت چهار باید در مدرسه مثل ساعت کار می کردم، گاهی از شدت مشغله فرستادن ناهار بچه هایم فراموشم می شد، بعد از ساعت چهار باید می دویدم به خانه، سعی می کردم که قبل از آمدن بچه هایم مخصوصاً قبل از آمدن شوهرم در خانه باشم، به غذا و درس و مشق آنها برسم، به دید و بازدید و فامیل داری برسم. بدتر از همه هفته ای یکی دو بار هم جلسه های فوق برنامه بود که اگر در آنها شرکت نمی کردم باز دودش به چشم خودم می رفت. شوهرم هم در این میان هر چند که مستقیماً مخالفتی نمی کرد ولی خوب به من می فهماند که از جلسات بعد از ساعت چهار من سخت دلخور است. شاید حق هم داشت. خلاصه من این روزها درست مثل کسی که دنبال کاربرد و نامشروعی می رود حالت عذرخواهانه داشتم و با دلپره به این جلسه ها می رفتم، تمام مدت مثل این بود که روی آتش نشسته باشم و با زور حواسم را جمع کارم می کردم و عجله داشتم که زودتر کار تمام شود و هر چه زودتر به خانه برگردم.

در این جلسه ها به حال آقایان که با فکری فارغ از مسئولیتهای خانوادگی نشسته بودند غبطه می خوردم و گاهی که چانه شان گرم می شد و موجب طول جلسه های می شدند می خواستم فریاد بزنم ...

حالا فکرش را بکنید که مادرم از من می خواست، چونکه بیشتر از برادرم وقت آسودگی دارم، در جشن بازنشستگی او شرکت کنم و او را با خودم ببرم و باورم. فکر دلم خدا می داند که این ماجرا با شلوغی خیابانها، تا به پرورشگاه در ته سی مری برسیم و برگردیم چند ساعت طول خواهد کشید. خوب، چه می توانستم بگویم، مادرم بود، مادر عزیزم بود، چهره او را می دیدم، طاقت نگاه پر از تمنای او را نداشتم... از خودم خجالت کشیدم، از کارم با وجود اهمیت بسیاری که برایم داشت بدم آمد. همیشه هستی ام در دو جهت

مخالف به شدت کشیده می شد...

— چشم مادر جونم، می آیم، انشاء الله که خیلی طول نمی کشد.

— ناهید جون، اگر نشد و کاری پیش آمد ناراحت نشو، خودم تا کسی می گیرم و می روم، نشد معصومه را هم با خودم می برم.

— نه مادر، حتماً می آیم، مطمئن باشید.

* * *

در سالن بیقواره و بزرگ پرورشگاه صندلی های یک شکل و یک اندازه فلزی را برای بچه ها به ردیف پشت هم چیده بودند. در دو ردیف جلو برای کارمندان صندلی های قد و نیم قد چوبی دفتر را گذاشته بودند. در وسط با فاصله ای محترمانه، مبل راحتی و گردان جناب آقای بدرائی رئیس پرورشگاه و در جلو آن میز تق و لق چوبی با رومیزی کتان سفید اتو کشیده دور و جدا از همه چیز و همه کس قرار داشت. در جلو صندلی ی مادرم و همکاران دیگرش که می رفتند که به افتخار بازنشستگی نائل شوند، یک میز مخصوص با یک قاب شیرینی و زیرسیگاری گذاشته بودند. نزدیک میکرفن روی میز نسبتاً بزرگی که چند قاب شیرینی خشک رویش بود چهارپتوی جهان تا شده و در کنار آنها چهار کلام الله مجید با جلدهای براق و تهنذیب شده دیده می شد.

جناب آقای بدرائی که ضمن حفظ سمت معاونت فنی شهرداری ریاست پرورشگاههای وابسته به آن را نیز پذیرفته بودند یک ربعی دیرتر از همه با حالتی که حاکی از گرفتاریهای بسیارشان بود با قدمهای شاد و مطمئن در حالیکه با سر و گردن جواب سلام و اظهار ادب حضار را می دادند از راهرو وسط صندلی ها گذشتند و به جایگاهشان نزدیک شدند.

جناب رئیس برای دلجوئی از بازنشستگان دستی محکم و سلامی گرم به آنها داد و همینکه به مادرم رسید برای جبران بازنشسته کردن بی موقع و ناروایش با یک خنده مصنوعی و با شیرین زبانی مشمئز کننده ای گفت: «خانم طاهری، مثل اینکه نه، ماشاء الله رو آمده اید...» می خواستم پاشوم بزخم توی

دشمنش ...

درخشید، شعله کشید و با نگاهش کلمهٔ پیشرف را نثارش

* * *

تا یادم نرفته بگویم که مادرم پس از سالها خدمت فرهنگی به عنوان مسئول خیاطخانه شهرداری، بازنشسته مر شد و همکاران دیگرش عبارت بودند از: خانم مانه سال متصدی

«لانتره»، و پرستار شب و آقائی جا افتاده که متصدی حسابداری و بایگانی پرورشگاه سی متری بود.

داستان کار مادرم چنین بود: در اواخر جنگ دوم جهانی که کشور ما هم از مصائب آن در امان نمانده بود و فقر و فساد بیش از حد معمول بر مردم سنگینی می کرد، شهردار وقت تهران که از فضاحت وضع شیرخوارگاه شهرداری به تنگ آمده بود با توجه به سابقه کاری مادرم از او خواسته بود که کود کستان خود را ببندد و سر پرستی کود کستان شیرخوارگاه را به عهده بگیرد. این شیرخوارگاه بیشتر به بازداشتگاههای معروف هیتلر می مانست تا به مرکز پرورش کود کان. من هرگز منظره رقت انگیز کود کان دوسه و حتی چهار ساله ای را که با شکمهای باد کرده و دنده های بیرون زده چهار دست و پا روی زمین می خزیدند و نای ایستادن و راه رفتن نداشتند فراموش نمی کنم. در جمجمه های بی قواره آنها چشمان بی رمقشان سوسومی زد. صورتهای ورچروکیده و پوستهای خشک این بچه ها ماسک مرگ بودند و دهانهای گشادشان فقط به گریه های کوتاهی که با صدای «خفه شوی» «پرستارها» و «مادرها» در گلوی خشکشان خفه می گردید باز می شد، در جلو چشم این بچه ها هر روز جسد بی وزن چند تن از آنها را که در زنبیلی تل اتبار شده بود تحویل ماشین متوفیات می دادند. هرگاه بچه ای در شب از درد یا گرمسنگی گریه می کرد «مادر» نیمه خواب فریاد می زد: «خفه می شوی یا بیاندازمت توی زنبیل؟» و با این تهدید صدای بچه جابجا قطع می شد.

باغ بزرگ شیرخوارگاه که در تجریش بود با درختهای چنار بلندش منظره ای غم انگیز داشت. باغبان پیر شهرداری هرگاه فرصتی می کرد گلهای ارزان قیمتی را در حاشیه خیابانهای شنی آن می کاشت و از سر سیری آب می داد. محل سکونت رئیس شیرخوارگاه که در اصل جزئی از این باغ بود با دیوار شمشادی نه چندان بلندی از قسمت شیرخوارگاه جدا می شد. در آن طرف این دیوار شمشادی گلهای باغچه سیراب و شاداب بودند، رنگهایشان تندتر و عطرهايشان بیشتر بود، کوه البرز هم جلال و زیبایی بیشتری داشت.

که حک آقای دکتر را که از مادری فرانسوی بودند همیشه هنگام بازی در
ب و تمیزی می پائید.

من این بچه ها را با کفش ورنی سیاه و جوراب کوتاه سفیدشان به یاد دارم. خانم دکتر زنی فرانسوی بود. این خانم باریک اندام و زیبا و پریده رنگ ظاهراً بسیار گرفتار بود و از این رو ماشین و راننده شیرخوارگاه می بایست تقریباً تمام وقت در خدمت او باشد. به این سبب اغلب دکتر بیمارستان یا مدیر داخلی که برای انجام کاری احتیاج به ماشین داشتند ناچار از وانت بار شیرخوارگاه استفاده می کردند و انصافاً این کار را با روی بسیار خوش انجام می دادند.

دری جویی، و لوق در قسمت شرقی، دیوار شمشادی مسکن، رئیس، شیرخوارگاه را به

حیاط شیرخوارگاه وصل می کرد و از همین در چوبی بود که هر روز سهم گوشت و کره و شیر و تخم مرغ و نان و سبزیجات جناب رئیس که ترجیح می دادند که در خانه نهار و شام سازمانی را صرف کنند بطور خشکه در سینی های بزرگ با روپوش متقالی در جلو چشم کارمندان حمل می شد، همه ظاهراً بی تفاوت بودند، انگار که اصلاً نمی بینند ولی به هر حال هر کس به فراخور زمینه خلقتی و تربیتی خود از آن درسی می گرفت.

زمانیکه دختر و پسر دکترا آخرین قاشق تخم مرغ نیم بند خود را با اکراه و زور فرو می دادند چشم های گود افتاده بچه های شیرخوارگاه از گرسنگی بی نور و رمق بود. و اینگونه در دو طرف دیوار شمشادی زندگی با دو چهره متفاوت ادامه داشت و هر روز بدن نحیف چند کودک که چون پر کاهی خشک و سبک شده بودند در زنبیل ها می آسودند و راهی گورستان جماران می شدند.

باری مادرم که مدیریت کودکان شیرخوارگاه را موقعیتی مناسب برای پایان دادن به این وضع می شمرد پیشنهاد شهردار را پذیرفته و وارد این گود شده بود. ولی زهی تصور باطل زهی خیال محال! نه تنها مادرم که زن بودنش کاملاً به ضررش بود بلکه هیچ مردی به تنهایی از عهده ی ریشه کردن این فساد بافته و جا افتاده بر نمی آمد. سخن کوتاه، مادرم پس از چند سال مبارزه شبانه روزی بی حاصل چون دانست که با توجه به ترسوئی و بی حالی و بی تفاوتی «درستها» از عهده «نادرستان» متشکل و فعال بر نمی آید، با تغییر پست خود موافقت کرد و چون بر سر این ماجرا کودکان خود را از دست داده ناچار سرپرستی خیاطخانه پرورشگاه شهرداری را پذیرفت.

در اینجا بود که بار دیگر پس از چند سال خدمت صادقانه باز بچه دسته بندی های اداری شده بود و می رفت که زودتر از موقع به شرف بازنشستگی نائل شود.

* * *

چشمهای مادرم شعله کشید و لبهایش لرزید، دستهای سفید و کک ملکی و داغش را در دستم گرفتم و فشردم. نگاهی به من کرد و خندید. آقای بدرائی از تیرنگاه مادرم رو برگرداند و به کرنش آقای مهلوست جواب مناسبی داد و برجای خود قرار گرفت.

* * *

در سال گذشته بین مادرم و «ما بچه ها» بارها درباره امکان بازنشستگی مادرم گفتگو شده بود. مادرم از هر فرصتی استفاده می کرد و موضوع را پیش می کشید و می گفت: «آخر تو را بخدا خنده ندارد، می خواهند یک پسر جعلق تازه از مدرسه درآمده را که راست یا دروغ لیسانس باستان شناسی دارد بجای من بگذارند. اصلاً مضحک است، یارو از تنها

چیزی که سر در نمی آورد پارچه و برش و خیاطی است. باور کن دو روزه همین برو بچه های همکار بلائی سر این آقای مهدوست بیاورند که نفهمد از کجا آمده.

گفتم آخر مادر چطور چنین چیزی می شود که یک مرد لیسانسیه باستانشناسی را ... مادرم حرف من را با عصبانیت برید و گفت: «ناهاید عجب حرفی می زنی ها، انگار از یک کوره دیگر آمده ای ... جانم حتماً یارو پارتی اش کلفت است و از بالا دستها به آقای بدرائی زور آورده اند که باید طرف فوراً استخدام شود و چون فعلاً محل حقوقی ندارند آقای بدرائی هم دیواری از دیوار من کوتاهتر پیدا نکرده و فعلاً یارو را با عنوان دهان پرکن رئیس بخش تولید استخدام کرده و ... و ...»

— راست می گویند اما مادر جان از خدا بخواهید که بازنشسته بشوید، خسته نشدید؟ هر روز توی این سرمای زمستان و گرمای تابستان کله سحر پا شوید و با این اتوبوسهای شلوغ خودتان را به سر کار برسانید، آنهم چه کاری ... آخر این کار دون شأن شماست که ... مادرم پرید توی حرفم با عصبانیت گفت: عجب حرفی می زنی ها ...

حرفش را بریدم و گفتم که مادر عجب حرفی ندارد، تازه این هم حقوقی است که به شما می دهند، چندرغاز، خجالت نمی کشند، بارها با زهره و داداشم صحبت کرده ایم و قرار گذاشته ایم که اگر شما کارتتان را ول کنید حقوق شما را ما بدهیم، شما بنشینید در خانه خانمی تان را بکنید ... والله راست می گویم ...

مثل اینکه بدترین حرفهای دنیا را زده باشم مادرم به شدت از جا در رفت و در حالیکه گل و گردنش از عصبانیت گل انداخته بود گفت:

— «ناهاید همینجا حرفت را ببر و بیشتر از این من را عصبانی نکن ... کسی احتیاج به پول شما ندارد ...»

— نه مادر، ناراحت نشوید، نمی خواستم شما را عصبانی بکنم، مقصودم اینست که این پولی که شما بخاطر آن اینهمه رنج می کشید ...

— آخر دخترم، دختر عزیزم، هیچ فکرش را کرده ای که من در خانه بمانم چه کار بکنم؟ تو بگو ... نه شوهری، نه بچه ای نه بیانی نه بروئی، آنجا هر چه باشد سرم گرم است، بد یا خوب دوست و آشنائی بهم زده ام، بچه ها دور و برم هستند، نمی فهمم که روز چطور می گذرد ...

راست می گفت.

*

*

*

جناب رئیس چون عجله داشتند پس از امضای چند نامه فوری و فوتی و فرودادن یک استکان چای خوش عطر تازه دم لب سوز پشت میکرفن قرار گرفتند. صدای جیغ آن بلند

شد. مثل این بود که مادرم فریاد می زد.

«خانمها و آقایان محترم و فرزندان عزیز...»

خانمها و آقایان محترم ساکت شدند و گردنهایشان را شق گرفتند و فرزندان عزیز که همگی در ردیف های عقب روی صندلیهای آهنی ناراحت نشسته بودند دزدکی به یکدیگر نگاهی کردند و لبخندهای موزیانه رد و بدل شد، فرزندان عزیز!

«خانمها و آقایان محترم و فرزندان عزیز، امروز برای ما خدمتگزاران این محل مقدس روز بزرگی است...»

* * *

زیرچشمی به مادرم نگاه کردم. روی لباس بنفش قشنگش که سالها پیش برای عروسی دختردائی ام دوخته بود رو پوش مشکی نیمه گشادی به بر کرده بود. موهایش را که تازه می رفت فلفل نمکی شود زیر روسری قشنگی پوشانده بود. لبهای زیبایش را که هنوز به غنچه گل سرخ می مانست با ماتیک خوشرنگی قرمز کرده بود. هلال ابروهای باریکش که با ته بادام سوخته ای کشیده بود در پیشانی سفیدش حزن و تنهایی ماه نورا به یاد می آورد. نگاهش پر از اندوه بود. بندی که سالها دراز به تارهای وجودش بستگی داشت و او را از اوان جوانی به زندگی اجتماعی پیوند می داد می رفت که برای همیشه پاره شود و پس از آن تنهایی بود و ملال.

نمی دانم آقای بدرائی چقدر حقیقتاً این محل را مقدس می دانست ولی این محل برای مادرم واقعاً مقدس بود. سالها بود که با علاقه بسیار در آنجا کار کرده بود. لباسهای بچه ها را با دقت بریده بود و خواسته بود که با دقت و تمیز دوخته شوند. بطور فوق العاده به دخترهای بزرگ دم بخت پرورشگاه برش و خیاطی یاد داده بود و با شوق فراوان برایشان لباس عروسی دوخته بود. بچه ها از دختر و پسر روز دوم یا سوم عید به دیدن او می آمدند و برایش گل نوروژی می آوردند.

— خدیجه این زیر بغل را بشکاف و دوباره بدوز.

— خانم طاهری ترا بخدا اینهمه ایراد نگیرید... اینها این چیزها را چه می فهمند.

— کارباید تمیز باشد، گفتم این زیر بغل را بشکاف و دوباره بدوز، مگر کیسه برنج می دوزی؟

— خانم طاهری، بخدا حواس ندارم. دلم مثل سیر و سرکه می جوشد، طفلکی مهین را با تب چهل درجه انداخته ام خانه زن همسایه و آمده ام و عباس ور پریده هم خدا می داند توی کدام کوچه و خیابان ولو است. این شوهر بدبخت من هم که هر چه که جان می کند

آنقدر در نمی آورد که من بنشینم پیش این بچه های مادر مرده و بهشان برسم ... این هم شد زندگی ...

— خدیجه می دانم چه می گوئی، بچه کوچک داشتن و کار کردن پدر آدم را دزمی آورد، خودم سالها گرفتارش بوده ام. برای ماها بچه بزرگ کردن آسان نیست ...

— خانم طاهری، خوش بحال شما، ماشاءالله بچه هایتان بزرگ شده اند و از آب و گل در آمده اند و حالا پشت و پناهتان هستند و زیر بالتان را می گیرند ...

مادرم نگاه مخصوصی به خدیجه کرد و مثل اینکه بخواهد موضوع را عوض کند گفت:

— خدیجه، دور این یقه را هم باید دوباره چرخ کنی، از حالا دارد درزش وا می رود ...»

— خانم طاهری چون اینهمه سخت نگیرید، بخدا اینها حالیشان نیست و متوجه فرقی نمی شوند...

— چطور نمی شوند، خوب هم متوجه می شوند، اینها دخترهای جوان هستند و از من و تو بیشتر سرشان می شود.

— خانم طاهری، حالا که شما می فرمائید به چشم، به خاطر گل روی شما دوباره می دوزم ولی بخدا برای همه این تخم حرام ها دوغ و دوشاب یکی است، مگر همین ها نبودند که پریروز دنبال این آقای کون نشورتازه وارد را گرفته آقای مهدوست آقای مهدوست راه انداخته بودند... قربون شما برم، کجای کارید ...

* * *

جناب رئیس سخنرانی خود را درباره این روز بزرگ و این مکان مقدس با شور و هیجانی مناسب با مبارزات انتخاباتی اش که در پیش داشت ادامه می داد ...

«آری در این روز بزرگ چهار نفر از بهترین همکاران ما به افتخار بازنشستگی نائل می شوند. ما به همکاری این افراد شریف که عمری را در راه خدمت به کودکان و نوجوانان محروم این مملکت گذرانده اند افتخار می کنیم...»

چشمهای مادرم درخشید و نگاهی به من کرد و نیشخندی زد. کسی از ردیف جلو دست زد و بقیه از او تبعیت کردند و بچه ها هم برای فرار از ملال دنبال آن را به شدت گرفتند.

«آری کاری که همکاران عزیز ما در این محل مقدس انجام داده اند کار ساده ای نبوده، خدمت به خلق بوده، عبادت بوده، عبادت بجز خدمت خلق نیست...» اینها بهترین ایام زندگی خود را، جوانی خود را در راه خدمت به هموعان محروم خود صرف کرده اند و اکنون که گرد پیری بر سرشان نشسته است با خاطری آسوده به آغوش پرمهر خانواده خود باز می گردند تا کانون خانه و آشیانه خود را با محبتها و نوازشهای خود گرم کنند...»

چانه رئیس گرم شده بود و گفتارهای مهیج او را دست زدنهای کارمندان روزمزد شهرداری که نه تنها اضافه حقوقشان بلکه ادامه کارشان به لطف ایشان بستگی داشت قطع و در ضمن چرت آقای صادقی را پاره می کرد.

گاه به گاه از جابجا شدن خانم پورمند، پرستار شبانه که با تنه سنگینش روی صندلی کنار مادرم نشسته بود صدای جیرجیر صندلی بلند می شد. خانم پورمند معلوم نبود که از روی درد یا ملال مفضلهای متورم دستش را می مالید. سایه یک زندگی پررنج و ملال آور و کور صورت زیبا و خسته اش را تیره کرده بود. خانم پورمند چشمان درشت پف کرده اش را به سقف بلند سالن دوخته بود، مثل اینکه ماتش برده باشد...

کلمه های شیرین کانون گرم خانواده، آغوش پرمهر فرزندان، افتخارات بازنشستگی چون حبابهای زیبایی در هوای بسته سالن یکی بعد از دیگری می ترکید.

آغوش پرمهر فرزندان ...

خانم پورمند حرکت سنگینی روی صندلی کرد و نفس عمیقی کشید. چادر نماز والش را دور پاهای واریسی اش جابجا کرد و به گلپای ریز آن خیره شد. معلوم نبود که به سخنان جناب رئیس توجهی دارد یا نه. در صورت سرد و خسته اش احساس درونش انعکاسی نداشت. به چند النگوی طلا که دور میچ چاق و سفیدش حلقه زده بودند نگاه کردم، بازار طلا فروشها و خیل زنان چادر به سر و روسری به سر از نظرم گذشتند. خانم پورمند را دیدم که هنگام خرید النگوها همه شگردهای زنانه را به کار می برد تا کمتر کلاه سرش برود.

* * *

«اکنون می خواهم با اجازه حضار محترم، از خانمها و همکار عزیزمان آقای صادقی که واقعاً اسم بامستایی دارند تقاضا کنم که برای دریافت هدیه کوچکی که از طرف پرورشگاه به عنوان تشکر از زحماتشان تهیه شده است تشریف بیاورند، البته برگ سبزی است تحفه درویش...»

آقای صادقی از شنیدن اسم خودش چرتش بار دیگر پاره شد. دستش بی اختیار به جیبش رفت و جعبه سیگار نیمه تمامش را درآورد و با حرکتی اداری و بی اختیار به خانم پورمند که کنارش نشسته بود تعارف کرد. در صورت چروکیده او که عمرش را در میان تل انبار بی صفای کاغذهای اداری و حساب ستار و سه شاهی حقوق کارمندان گم کرده بود تلخی موج می زد. معلوم نبود که این تغییر بزرگ در رابطه او با زن و بچه اش که با هم بیگانه بودند چه تأثیری خواهد داشت و حضور طولانی او در خانه تنگ و ترش چگونه تحمل خواهد شد.

* * *

هوا حسایی تاریک شده بود. در همهٔ پایان جلسه کارمندان و بچه ها دور و بر مادرم را گرفته بودند و هر کدام به نحوی از رفتن او اظهار دلتنگی می کردند.

— خانم طاهری بخدا باید گاهی به ما سر بزنید!
دختری با صدای ریزش حرف اولی را برید، گاهی چیه، باید اقلأ هفته ای یک روز بیائید!

— خانم بخدا ما نمی گذاریم شما بروید!

— جایتان پیش ما خیلی خالی خواهد بود!

— خانم طاهری ما خودمان می آئیم سراغتان ...

پیدا بود که این جمله های ساده و از دل برخاسته بیش از عبارات پر طمطراق جناب بدرائی بردل می نشست.

— چشم البته که می آیم، شماها هم حتماً سری به من بزنید...

مادرم نگاهی به فاطمه که با دل نگرانی در کنارش ایستاده بود کرد و گفت: «فاطمی جون، لباس عروسی ات را فراموش نکرده ام ... یک لباسی برایت بدوزم که لنگه اش را ندیده باشی ...» قرار بود که فاطمه ماه بعد با محمود که از بچه های پرورشگاه بود و به تازگی کاری در آهنگری پیدا کرده بود ازدواج کند. فاطمه خندید و با شرم و ناز سرش را برگرداند...

با زور راهمان را بین بچه ها باز کردیم و به طرف در رفتیم. می دیدم که مادرم از آنجا دل نمی کند و می خواهد که خود را در این احساس شیرین غرق کند و شاید اهمیتی نمی داد که زندگی تنهایش در همان لحظه در بین اظهار محبت بی شائبهٔ بچه ها و کارمندان جز پرورشگاه که زندگی و کار آنها را به هم پیوند داده بود پایان پذیرد...

* * *

با عجله سوار ماشین شدیم. با عجله پتوی اهدائی را گذاشتم در صندلی عقب ماشین و می خواستم که کلام الله مجید را هم رویش بگذارم، مادرم گفت: نه، آن را بده دست من ...

با عجله نشستم پشت رل و ماشین را روشن کردم و گاز دادم، سر کوچه کم مانده بود مردی را زیر کنم. بوق زدم و پایم را گذاشتم روی ترمز... مرد انگار که از خواب پریده باشد سرش را بلند کرد و عقب جست و از هولش ته سیگار را انداخت زمین. نگاه کردم دیدم آقای صادقی است، ما را شناخت و لبخند عذرخواهانه ای زد. تبسمش مهربان بود. با شرمندگی به او خندیدم و سری تکان دادم و راه افتادم.

مادرم گفت: «ناهید آقای صادقی بوده‌ها، کاشکی سوارش می کردی...»

از جا در رفتم و گفتم: «مادر جون مگر نمی بینید که ساعت هشت شده، دیر شده است.»

مادرم چیزی نگفت ولی باز آن احساس جر خوردن و پاره شدن بین دو کشش مخالف بر جانم مستولی شد. به خودم لعنت کردم.

خیابانهای پرچاله و چوله و نیمه تاریک را با سکوت طی کردیم ... عجله داشتم که هر چه زودتر به خانه برسم. بچه ها و شوهرم منتظر بودند ... دلم مثل سیر و سرکه می جوشید و از بند لنگری که در زندگی مادرم گسسته شده بود و او را در طوفان احساسات تنها رها ساخته بود آگاه نبودم.

مادرم را جلو خانه اش پیاده کردم. چند بار پشت سر هم زنگ زدم. بالاخره صدای دلخور معصومه از ته دالان بلند شد.

— آمدم، آمدم ...

معصومه لنگان لنگان آمد و در را باز و سلامی زیر لبی کرد. دالان نیمه تاریک بود. پتو را دادم دست معصومه، مادرم را بوسیدم و خواستم که بروم،

— می روی؟ نمی آئی تو یک چای چیزی بخوری؟ معصومه چای داریم؟

منتظر جواب معصومه نشدم و دویدم توی حرف مادرم:

— نه مادر جون، خیلی دیر شده باید بروم ...

— راست می گوئی، خیلی دیر شده، تو هم طفلکی خورد و خسته شدی، برو، برو به امان خدا. به محمود سلام برسان و بچه ها را ببوس، اما تند نروی ها، مواظب باش ...

*

*

*

در در پشت سرم بسته شد. مادرم از دالان تاریک رو به اتاقش که یک لامپ تخت صد و پنجاه شمع آن را روشن کرده بود روان شد.

سوار ماشین شدم، ماشینم بوی عطر مادرم را می داد. وجودش را در جای خالی بغل دستم با تمام وجودم حس کردم و تنهایی او بر من نشست کرد.

سفر در بی زمان

نوشته: آیدا

شب و راه. جاده و خط میانه جاده.
سرعت.

شعاعهای نوری که از پشت خم پیچی پیدا و انگار در پی ندانسته ای دور در پشت خم پیچی دیگر پنهان می شوند.

سرعت هر لحظه افزونتر می شود انگار ... انگار که توقفی نیست، انگار که توقفی نخواهد بود.

ماه. ماه در آسمان نیمه گرفته شب. ماه، دور از دسترس و آنقدر نزدیک. نزدیک صمیمی، آشنا.

زن ماه را نگاه می کند. دلش می خواهد دستش را دراز کند و ماه را از آسمان بچیند.
«نه، ماه را که نمی توان چید».

نه حتی ستاره ها را. زن می داند.

باد. صدایی که گویی از گلوی خسته شب برمی خیزد و انگار به مبارزه با سرعت برآمده است.

چنانکه مرد با خود یا چنانکه زن با خویش.

مرد گویی در به هم پیچیدن سرعت و باد حوادث جاده را در زمانی دیگر پیش گویی می کند. مطمئن، ساکت. دستی به فرمان و دستی دیگر ... دستی دیگر؟

زن دستهای مرد را می نگیرد: آرام، انگار که بی خیال، مطمئن و محکم هر چند. آشنا و غریبه، دوست و ... نه دشمن نه، نا آشنا گاه ... شاید ... لبهای به هم بسته. حرفها انگار سکوت شب و سرعت، در هم شکسته ... گاه کلامی، سخنی گاه، اما همه بسته ... بسته ...

زن ... سر در پناه پنجره. گرمای گونه را انگار به سرمای شیشه سپرده، جاده را که نه اما شاید در جام بسته پنجره در نظاره ای بر خود ... بر گذشته ... شاید ...

و چه بیهوده ...

دل زن می خواهد ماه را از آسمان بچیند. ماه را که می داند. شاید تنها ماه است که می داند ...

چرا بعضی سخنان را هرگز نمی توان گفت؟

«چقدر دوستش دارم ...»

چه مسخره ... این رابطه فاعل و مفعولی از کجا آمد؟

«کلام گاه چه ناقص است.»

کلام عاطفه را در قالب منطقهای دستوری می ریزد و تعبیر عرفی

«کلام را برای بیان اندیشه ساخته اند.»

عاطفه مانند بودن است. مانند گرمای تن آدم زنده. نه کلام به وجودش می آورد نه توان

بیانش را دارد. تنها می توان حسش کرد. مانند جریان جان در رگهای آدم زنده.

سوالی انگار از نگاه ماه آویخته است —

«چرا هرگز نگفته بودی؟»

چرا بعضی سخنان را هرگز نمی توان گفت؟

— نیازی نیست.

مرد نمی داند که صدای به هم پیچیدن باد و سرعت است یا صدای سخن زن. شاید صدایی

از گذشته. مرد مطمئن نیست. می پرسد —

— چه گفتی؟

— گفتم نیازی نیست.

— چه چیز را نیازی نیست؟

— هیچ. با خود بودم، به خود می گفتم.

خط میانه جاده به سرعت می گریزد. زن احساس می کند که اگر سوار خط میانه جاده

شود، نرم و آرام در گذشته خواهد غلطید.

خط میانه جاده پیوسته به سوی گذشته جاری است.

زن ماه را می نگرد. ماه انگار لبخند می زند، انگار می پرسد —

«بیاد داری؟»

«همه چیز را.»

«نه رودخانه را می گویم.»

زن گویی تازه صدای آب را که به صدای باد و سکوت شب درآمیخته است می شنود.

گویی می بیند چگونه موجهای بلند آب بر پشت یکدیگر سوار می شوند.

و همدیگر را به پیش می رانند — بسوی دریا ... دریای گسترده آبی ...

دریای بی انتها ...

«بی انتها؟»

نه، نه ... تنها نمی توان انتهایش را دید ...

«آری ... آری ...»

خطا طره ای دور انگار در برابر چشمان زن نقش می بندد. انگار گرمای تن مرد را دوباره احساس می کند. لغزش لبان مرد انگار گونه هایش را نوازش می دهد. آغوش مرد آن زمان چه عمیق بود. می شد در آن غلطید، می شد در آن غرق شد —

«می خواهمت ...»

طنین صدای مرد و استفهام درون زن انگار در فضای بسته ماشین انعکاسی دوباره می یابد. انعکاس صدایی که از گذشته برخاسته است —

«می خواهمت ...»

«مرا ...؟ مرا ...؟»

«مرا از چه می خواست؟ چه چیز را در من می خواست؟»

زنجیری از نور از پشت صخره ای که در رو برو است ناگهان پیدا می شود. خط میانه جاده در انعکاس نوری که از رو برو جاری است ناگهان موج می گیرد، بلند می شود، بلندتر می شود و ناگاه از ارتفاع نورانی خود دوباره در سطح سیاه جاده در می غلطد.

«راننده نباید نور ماشینهایی را که از رو برو می آیند نگاه کند زیرا که بسوی نور جذب خواهد شد»

از اصول اولیه رانندگی است. رانندگی در شب.

شب ... سیاه و گسترده، فراگیر و مبهم. پر از علامت متوال چون مرغان ماهی خوار که منقارهای درشت خود را گشوده اند.

خط میانه جاده، تنها نقطه سفید این شب فراگیر، همچنان بسوی گذشته جاری است. پیوسته به سوی آغاز ...

«نقطه های نورانی رو برو به سوی گذشته ما می روند آیا یا به سوی آینده خویش ...؟»

ماه نیشخند می زند. نیشخندی سرزنش آمیز —

«هر ماجرا یک آغاز بیشتر ندارد»

«یا آغازهایی به تعداد شخصیتهای داستان.»

خط میانه جاده همچنان به سوی آغاز می دود.

یک آغاز یا آغازهای بیشتر؟

«آغاز؟ ... کجا بود؟»

زن به یاد نمی آورد. آغاز در ابهامی از یاد، در ابهامی غبار گرفته پنهان است. گویی پیوسته بوده است و انگار هرگز. گویی که پیوسته هست و انگار که هنوز ...

«انگار نمی داند که هرگز به آغاز نخواهد رسید»

— و تازه اگر برسد چه؟

— که را می گویی؟

— خط میانه جاده را می گویم. می گویم اگر می توانست به آغاز برسد، اگر می توانست

آغاز را بیابد چه؟

— به آغاز چه اگر می رسید؟

— به آغاز خود. همه کس از خود آغاز می کند.

— و اگر می رسید؟

— هیچ ... فکرمی کردم اگر می شد دوباره به آغاز رسید، دوباره آیا آغاز می شد؟ دوباره

آیا آغاز می کردیم؟

— چه چیز را دوباره آغاز می کردیم؟

— راه را، این سفر را می گویم.

— از میانه راه نمی توان به آغاز بازگشت.

— می دانم. میانه راه اما خود آغاز دیگری نیست؟

هر دو در سکوت شب فرو می روند. صدا فقط صدای باد است و سرعت. زن ماه را می

نگرد. مرد چشم به آینده جاده دوخته است. ماه گویی چشمک می زند. در نگاهش اما

سرزنشی است تلخ، مانند لبخند تلخی که در چشمان زن لانه کرده است. ماه انگار می

گوید —

«کدام گذشته؟ به کدام گذشته می خواهی باز گردی؟ به کدام آغاز؟»

آغاز در نقطه زادن می میرد و گذشته در حال.

از گذشته چیزی باقی نیست جز نقطه های نورانی، چنان که ستاره های خالکوبی شده بر

گونه آسمان.

«من دیشب بلندترین شعر خود را سرودم.»

نم نم باران شبی پاییزی دانه های درشت یاد را در چشمان زن می بارد.

یاد یکی شدن، یاد یکی بودن ...

«تو دیشب چون شکوفه گل سرخی شکفتی.»

در صدای مرد چقدر دوست داشتن بود.

«دوست داشتن را نمی توان گفت. می توان تنها در نک انگشتانی که گونه ات را لمس

می کنند احساس کرد. مانند جریان برق است، از نک انگشتان آغاز و در تن جاری می

شود.»

انگشت به تن راه تا عروق ریزش به بلای لقمه ...

زن آسمان را می نگرد. ستاره ای نیست ...

«گذشته سکون است. گذشته در سکون خود می میرد.»

— حرکت تنها بسوی آینده است که معنی دارد.

مرد لحظه ای چشم از جاده بر می گیرد. زن را می نگرد. هست یا نیست؟ درست نمی

داند. موجودی که در صندلی کناری نشسته است به راستی آیا وجود دارد؟ به راستی آیا در

این سفر همراه اوست؟ کی است؟ آیا هست؟

مرد انگار می خواهد مطمئن شود. دستش را لحظه ای روی زانوی زن می گذارد. عکس
العملی نیست. آیا زنده است؟ تنها یک جسم است یا چیز دیگری نیز در او جاری است؟

فرمان داشت و دستی دیگر... دستی دیگر بر زانویی دیگر...

معلق می کنیم.»

چرخ فلک است که میان زمین و آسمان معلق شود!

من برای تنگ شده بودم»

اما در تعلیق سفر دل را چه کار؟»

به بریده راه را به هم گره زده بود.

چیزی است که حس می کنیم نه آنچه می بینیم.»

همچنان زانوی زن را می فشارد. گرمای تن زن را ناگهان در نک انگشتان خود

می کند. دستش را به سرعت کنار می کشد. نک انگشتانش انگار می سوزند.

ریج از نک انگشتان به ساعد و بازو می دود. نمی داند چه کند. نمی داند

بجا بگذارد. انگار دستش زیادی است. انگار تازه وجود دستش را احساس می

کند. تنش گرم است. جسمش بی جان نیست. جانش اما؟

می شناسد. هرگز او را اینگونه نشناخته است.

ستی؟

می زند. تلخی نگاهش اما عمیقتر می شود، خیلی عمیقتر. مانند نیشتری تیز به

می رسد. سوزشی تنش را فرا می گیرد. چیزی نمی گوید. چیزی نیست که

می زند —

که نمی داند؟»

همسفری برگزیدی؟»

از گذشته، سوالی از آغاز.

ونت را دیدم. قشنگی درونت را برگزیدم.»

است. صدای همین مرد است. همین مرد؟

ام درون؟ درون همین گرما است. نمی شناسد؟»

ردوباره تکرار می کند —

که نمی داند؟»

می پرسد. این بار در صدایش اما انعکاسی از خشم هست —

ستی؟

چه چیزی مرد را چنین خشمگین کرده است؟ از چه عصبانی است؟ از اینکه زن وجود دارد؟ از اینکه در جسمش جان هست و دز تنش گرما؟ از اینکه در کنارش نشسته است؟ از اینکه راه را با او آغاز کرده است یا از اینکه هرگز او را نشناخته است؟ چیزهایی هست که ضرورتی برای گفتن ندارند.

«به درک عمیقت از محبت.»

دو خط یاد در لبه نخستین صفحه یک کتاب.

کدام محبت؟

چه درک عمیق؟

«تو محبت را تنها در کلام است که می شناسی؟ تنها در کلام مرده دو خط در لبه نخستین صفحه یک کتاب؟»

محبت کلام نیست. محبت به کلام نمی آید. محبت گرما است. جریان خون است در رگ، غلیان جان است در جسم.

چیزهایی هست که ضرورتی برای گفتن ندارند. اصلاً گفتن ندارند.

ماه دوباره چشمک می زند و خود را در پناه ابری ضخیم می کشد.

زن اکنون تنها است. دیگر ماه نیست. جواب را خود به تنهایی باید بیابد.

«تو کی هستی؟»

مرد اکنون راه را می نگرد اما استفهام نگاهش انگار از چشمان زن آویخته است.

«تو کی هستی؟»

«من کی هستم؟»

سوال تازه نیست اما زن هرگز آن را از دیگری نشنیده است.

— من جسمی هستم از استخوان و گوشت و رگ و پی.

کافی است آیا؟ جواب سوال همین است؟ دیگر چه؟ دیگر چه هستی تو؟

«چرا نمی گویی؟ جواب سوالش را نمی دهی چرا؟ چرا نمی گویی؟»

«حرفهایی هست که گفتن ندارد.»

— می دانم. این را می دانم. استخوان و گوشت و رگ و پیت را می شناسم. اما ...

«روح را می شناسم. روح را می شناسم و می خواهم ...»

«روح را یا که استخوان و گوشت و رگ و پی را؟»

— اما ...

اما شعاع نور این بار نمی خواهد انگار به آسانی در پشت خم پیچ پشت سر پنهان شود.

نور لحظه ای می شکند. صدای ترمز ماشین. لحظه ای زمان در تمرکز احتمال به اکنون و

به جاده باز می گردد آنگاه دوباره از لابلای چند ناسزای درشت و کوچک سفر زمان

خاص خویش را باز می یابد. زمانی خاکستری، آویخته میان گذشته و حال، آویخته

انگار از گوش ماه ...

— گذشت ...

صدای مرد است — مطمئن، شاید کمی خسته.

... مثل همه چیز

— آری مثل همه چیز ...

صدای مرد انگار انعکاسی است از صدای زن که در سکوت شب و سرعت می پیچد، در ابهام زمان می آویزد اما ... سکوت را انگار نمی شکنند. سکوت دو جسم آشنا را، سکوت دو روح زندانی در قالب دو جسم را که انگار تازه دریافته اند که هرگز شناختن هم نیاموخته اند.

ماه دوباره از پشت ابرها چشمک می زند —

«نگفته بودم؟»

«آری اما که چی؟»

زن نگاهش را به دستهای مرد می دوزد. مطمئن، محکم. هر دو دست روی فرمان مطمئن، محکم ...

«مطمئن؟»

مطمئن آری اما تا آنجا که برای گرفتن فرمان ضروری است.

«از آن پس ...؟»

از آن پیش ...؟

مرد اما به دستها نمی اندیشد. در فکر احتمالات جاده هم نیست. مرد راه را خوب می داند و قدرت خود را در کنترل فرمان خوب می شناسد.

مرد به گرمای تن زن می اندیشد. تن زن همیشه اینهمه گرم بوده است؟

به راستی تا کنون دریافته بود؟ چرا ناگهان گرمای تن زن انگشتانش را می سوزاند؟

مرد می داند که حرارت تنها در تمرکز است که می سوزاند. می داند که حرارت گسترده

گرمای مطبوعی است که می توان در آرامش آن لمید. مرد این را می داند اما نمی داند که

چگونه می توان گرمای نک انگشتان را در سرتاسر تن گسترده. مرد هرگز نیاموخته است

هرگز نخوامسته است که بیاموزد.

— تن تو چه گرم است.

— پیوسته چنین بوده است.

— نه این گرمای جدیدی است. این چیز دیگری است. من هرگز جسمت را چنین گرم

نیافته بودم.

— شاید هرگز گرمای تم را نجسته بودی.

همه کس تنها چیزی را می یابد که می جوید.

این سفر در جستجوی چی است؟ این سفر از چه آغاز شده است؟ این راه به کجا می رود؟

«ارزش راه در همسفری است نه در مقصد»

سرعت افزونتر می شود یا شاید زن در رجعت خود به جاده آن را افزونتر می یابد.
زمان چیزی میان گذشته و حال است. زمانی نیست. بی زمانی است.

هر چیز، همه چیز تنها در زمان است که بعد می یابد، تنها در بعد زمان خاص خویش واقعیت دارد.

بودن تنها بعد لحظه ای دارد و استمرار فقط در گذشته است که معنی می یابد.
زن می داند.

زن می داند که اگر مرد او را هرگز نیافته است از آن روست که او را هرگز نجسته است.
زن می داند که اگر مرد گرمای تنش را نمی شناسد از آن روست که جانش را نمی شناسد.

«چرا هرگز نگفته بودی؟»

— چرا باید گفت؟

— تو امروز جور دیگری هستی.

— من پیوسته خود بوده ام.

خود؟ این خود چی است؟ مرد نمی داند. این زن کی است؟ مرد نمی شناسد.

— تو کی هستی زن؟

— من انعکاسی از توام همانگونه که تو انعکاسی از من.

— تو دیگر آن نیستی که من می شناختم

— من همانم. من پیوسته همان بوده ام.

ماه سر از پشت ابرها در می آورد—

«او دیگر ترا نمی شناسد»

— من دیگر نمی دانم با توجه کنم؟

«با من؟ من که شیی نیستم.»

«او ترا دیگر نمی شناسد.»

«می دانم، می دانم، نیازی به سرزنش تو نیست.»

«چرا هرگز نگفته بودی؟ چرا اکنون نمی گویی؟»

«چیزی برای گفتن نیست.»

«اما او باید بداند.»

«آنچه را که در طول راه در نیافته است به یک کلام در نخواهد یافت.»

«اما این حق اوست.»

«سخن از حق نیست. سخن از گرمای تن من است و سردی انگشتان او. سخن از راهی

است که آغازش را نمی توان یافت و انجامش را نمی توان دید.»

مرد دو دستش را به فرمان گرفته است. فرمان را با دو دست گرفته است. فرمان — تنها

چیزی که می توان در این بی زمانی آکنده از ابهام بدان اطمینان کرد. فرمان در دست

اوست. راه مطیع اوست. جاده راه، راه راه، بود و نبود خود و زن را با دو دست خود به فرمان گرفته است. او می تواند، قدرت در اوست. اوست که برمی گزیند. جاده را به فرمان دارد و راه را به اختیار. می تواند ماشین را متوقف کند. هر لحظه که اراده کند می تواند راه را عوض کند. می تواند ماشین را و خود و زن را از فراز صخره ای که در روبروست در عمق دره ای که در پشت صخره پنهان است رها کند. همه چیز در اختیار اوست. اوست که بر می گزیند. این اوست...

زن انگار می داند که مرد به چه می اندیشد. لبخندی کمرنگ بر گونه هایش می نشیند.

«آری می تواند. می دانم که می تواند»

«و تونمی خواهی؟»

«سخن از خواستن من نیست. من گرمای تنش را می خواهم، انگشتان سردش را اما نمی

خواهم.»

«و اگر او هم اکنون ماشین را متوقف کند؟»

«راه تنها برای او پایان خواهد یافت.»

«تو تنها خواهی شد.»

«همه کس بار تنهایی خود را تنها بردوش می کشد. همسفری که انگشتانی چنین سرد

دارد جز آنکه گرمای تن مرا نیز بر باید چه خواهد کرد؟»

«تو راه را تنها خواهی رفت؟»

«من راه را با خود خواهم رفت با انعکاسی از او که در من است.»

مرد به جاده می نگرد. خط میانه جاده همچنان بسوی گذشته جاری است. از آینده می آید

و در گذشته محومی شود. مرد به آغاز می اندیشد. مرد آغاز را نمی یابد. چگونه گرمای تن

زن را تاکنون در نیافته بود؟ چگونه جریان جان را در رگهایش هرگز ندیده بود؟ گوشت و

استخوان و رگ و پی، آری، اما جان کجا بود؟

نقطه های سرخی از نور با نظمی خاص، انگار که حلقه هایی از یک زنجیر، از دور نمایان

می شوند. سرعت آهسته آهسته کم می شود. زوزه باد در هم می شکند. پا به نرمی سطح

اتکای خود را عوض می کند. پای دیگر سطح اتکایی نومی یابد. دست پیش می آید و در

لحظه ایستادن، خلاص...

— ایستادیم.

«از سخن.»

— راه انگار که بسته است.

«روزنه درون را ببانند.»

— باید منتظر شد.

«مدتها است.»

— تا که باز...

«روزنه ای دیگر؟ سخنی باز؟»

— راه باز می شود.

— اما تا کی؟

— نمی دانم. شاید هرگز، شاید نه چندان زیاد.

— نزدیک هم گاه تا ابدیت دور است.

— زمان را می گویی؟

— وهم آدم را.

زن باز سر در پناه پنجره می برد و قطره ای، معلوم نیست چگونه و چرا، معلوم نیست از کجا، روی گونه اش می لغزد و باد نرم و بی درد آن را بر گونه زن حک می کند. زن می داند که این قطره را نمی توان شست. زن می داند که جای این قطره پیوسته بر گونه اش باقی خواهد ماند.

— می توان باز گشت، اگر می خواهی.

راه رفته را نمی توان باز گشت.

«نمی توان به گذشته باز گشت. گذشته ساکن است. در گذشته حرکتی نیست. گذشته

اگر راهی به آینده نیابد چون آبی که در جای بماند، به باطلاق بدل خواهد شد.»

— در باطلاق غور باغه ها لانه دارند.

— چرا به فکر غور باغه ها افتاده ای؟

— نه، غور باغه ها نه، به فکر سکون باطلاقم.

— راه باز خواهد شد.

«آری اما غور باغه ها در باطلاق خواهند ماند.»

نقطه های سرخ نور اندک اندک به حرکت در می آیند. نخست از هم دور می شوند، انگار

که حلقه زنجیر می شکنند، آنگاه دوباره به هم می پیوندند. و زنجیرواری دیگر می سازند.

حرکت دست، لغزش پا و تکانی بر ماشین. این باره راه انگار بی پرخاشی بر باد می لغزد.

لغزش پا و تکانی بر ماشین. این باره راه انگار بی پرخاشی بر باد می لغزد. آرام، نرم، کند

...

مرد ساکت است. جاده را می نگرد اما انگار نمی بیند. انگار راه را دریاد می پیماید.

انگار راه را از پیش می داند. نخستین بار نیست که این راه را می بیند. در راه را از پیش

«این راه را نمی توان با همسفری دیگر ادامه داد.»

— آدمهای بی تردید بهتری خواهند بود.

«آری ... بی تردید ... شاید ...»

— گرمای تن تو انگشتان آنان را نخواهد سوزاند.

«تن من تنها یک بار می توانست چنین گرم باشد.»

زنجیروارنقطه های سرخ نور در گذشته جاده گم شده است. آیند

پنهان است. مقصدی پیدا نیست، راهی پیدا نیست. خط سفید

نیست. سفر بی هیچ بعدی از زمان جاری است. دیگر حتی خطی

سوی گذشته جاده بگریزد.

راه خمیازه می کشد. راه خسته است.

سیاهی مطلق همه جا را فرا گرفته است. فقط ماه است که گاه به گاه

«هر کدام از شما انعکاس خود را در دیگری واقعیت وجودی او انگاشته

راه خسته است. اصلاً راهی نیست. جاده ای نیست. سیاهی فراگیر

مقصد. دایره واری که پیوسته بدور خود می چرخد.

— راه را انگار گم کرده ایم.

— جاده در پشت سر ماند.

— چگونه به اینجا رسیدیم؟

ماه پوزخند می زند. پوزخندش به تدریج بدل به قهقهه ای بلند می

مکان و بی زمان سفر می آویزد —

«راه را گم کرده اید، راه پس و پیشی دیگر نیست.»

— این راه دایره ای را می ماند که ما را به جایی نخواهد برد.

«این اصلاً راه نیست. این بیراهه درون هر کدام از شما است.»

— همیشه به نقطه ای می رسیم که از آن آغاز کردیم.

«اینجا آغاز و انجام یکی است. این سرگیجه سکون است.»

— این راه اصلاً راه نیست.

— خط میانه جاده هم دیگر نیست.

«خط میانه جاده را تنها کسانی می بینند که به سوی آینده در حرکتند.»

— این راه به جایی نمی رسد.

— نه حتی به یک آبادی.

— گم شده ایم.

«در جستجوی خود برای یافتن یکدیگر.»

— دیگر راه را نخواهیم یافت.

«از آنکه یکدیگر را گم کرده اید.»

به راه در تاریکی شب

میانه جاده حتی دیگر

نیست که از آینده به

چشمک می زند —

نه بود.»

بیراهه ای است بی

شود که در فضای بی

— چه باید کرد؟

— چه می توان کرد؟

سئوال در سکوت شب و ابهام راه می آو یزد گوشواره ای را مانند که از گوش ماه آویخته است. جواب را شاید تنها راه است که می داند.

«راه که دیگر راه نیست. بیراهه ای است بی مقصد.

سرگیجه ای تند که به دور خود می چرخد.

سرعت افزونتر و افزونتر می شود. سرگیجه تندتر می شود.

دره ای ناگاه چون علامت سئوالی بزرگ دهان عمیق خود را می گشاید.

راه که دیگر بیراهه ای بیش نیست، که حتی بیراهه هم نیست، ناگهان در دهان گشوده استفهام دره سرازیر می شود.

صدا و نور در هم می پیچند. باد در گلوی شب خفه می شود. صدا فقط صدای شکستن ماشین است بر صخره هایی که سنگین و آسوده بر لبه دره نشسته اند.

صدا خاموش می شود. باد زوزه خود را از سر می گیرد.

صخره ها روی دره خم شده اند و هیولاهای خوفناک را مانند عمق دره را مینگرند. دیگر صدایی نیست.

صدای زوزه باد است و سکوت شب.

دیگر زن چیزی نمی گوید.

دیگر مرد چیزی نمی گوید.

ماه سرش را آرام از پشت تکه ابری درشت درمی آورد. به سکوت شب گوش می دهد. صخره ها را می نگرد و عمق دره را —

«کسی زنده مانده است؟»

صدای باد است تنها که از گلوی خسته شب بر می خیزد.

«کسی زنده نیست؟»

جوابی نمی آید.

«شما را می گویم، زنده اید آیا؟»

صدایی بر می خیزد که صدای زوزه باد نیست.

صدا از عمق دره بر می خیزد.

یک صداست؟

شاید صدای غور باغچه هاست.

شاید صدای زن است که مرد را می خواند؟ شاید صدای مرد ...

شاید صدای هر دو است.

یک صدا است؟

شاید تبلور همه صداها است.

حبایبهای خیال

از: گلنسا رازی

به سرمبیزی بهار می خواستم
 همه دشتهای تشنه حسرتم را
 و به مهربانی سپیدار
 شاخسار جوان رو یا هایم را
 هیبات، هیبات
 که زمین خشک
 همه باران را بی عنایت بلعید

در پی چه می دویدم آیا
 که این چنین اکنون
 غریبی را در غربت به نظاره نشسته ام
 شیشه های عشق شاید
 حتی نازکتر از آن بودند
 که تاب بچ بچ ماه و آب را بیاورند

تقدیم به زن

از: فرزانه

تمامی جذبه های شوق را
در ساحل استقامت تومی ریزم

چه آسان است یار
[ای گرمی ترین یار]

با خود نیندیشیم
به بازوان محکم پراعتدال
به دستان بخشنده بی خشم
به گلبانگ صداقت های بی زوال

بیا تمامی جذبه های شوق را
در تماس سردی گونه هایت
خاک سازیم

با خود نیندیشیم
که هرگز دستانی پراز لطف و وفا
کنار دستان دگر می ماند

آخر چه خوب است
تمامی جذبه های شوق را
درون خود خاک سازیم

حتی آمدن سادگی روستا
جذبه های شوق را نمی یابی

آخر بر پیشانی پرطراوت تو
آبی است بس زلال که

سُرمی خورد در شالی زار
دگر کدام یاد برای جذبه های شوق

می ماند

زیر کدام بازوان محکم پراعتدال
آرام خستگی جسم بی فروغ توست

روزی که گلبانگ صداقت های بی زوال
و دستان بخشنده بی خشم را
در خود یافتیم

تمامی جذبه های شوق را
در ساحل استقامت من
خواهی ریخت

سرنوشت

از: افسانه

دختر سرنوشت خود را
 با قهوه تلخی نوشید
 و به انتظار معجزه فال نشست
 نیت به یاد چشمان سیاهش کرد
 آشفته بر نگاه مرموز فالگیر
 و خیره بر دهان او
 که هر لحظه مبهم تر سخنی می خواند
 بگوئید چیست در فال؟
 آیا او دوباره می آید؟
 آیا طلسم هرگز را می شکنند روزی؟
 آیا حروف اول نامش پیدا است؟
 آیا نقش قلبش اینجاست؟
 — آری، نیک ترین فال این است
 — او دلش با توست
 و خودش در چنگ رفتی در بند
 لیک می آید تا همین یک چند
 — مرده که شور بختی
 به آخر می رسد

و ستاره اقبال از آسمان هفتم ات درمی رسد
 — آری نیک ترین فال این است

دختر با سراب آمدنش
 خندان رفت

ورق سالها از انتظار پُر گشت
 تلخی قهوه سراب نبود
 تلخی یک انتظار بود

«کجاست او»

از: افسانه

کجاست دوست؟

کجاست رفیق؟

کجاست آن خوب یادرف؟

سالها را دور می بیند
یا آنکه مهربانی اش را به کسی می بخشد

شاید که او هم چون من
شعری را با اندوه می خواند
شاید که تنهائیش را،
در آینه دوچندان می بیند
یا آنکه به سفری دراز می اندیشد
و مرا به انتظاری دورتر می برد

شاید که او سرودی می خواند
و مرا می خواهد که همصدا باشم
یا آنکه مرا با آن تصویر قدیمی ام
بیاد می آرد . . .
با لبخندی صمیمی،
و با دلتنگی از ته دل،

کجاست دوست؟
کجاست رفیق؟
کجاست آن خوب بیدریغ؟
کجاست که بی او حسرتی هستم
تا دیداری دیگر

به گونه ای دیگر

از م. رازین

من از اسارت «آری» خود

رها می کنم ترا

تو نیز

از چنبر تنگ پیله تن من به درآ

و رها کن خود را

بر اعتماد بال هایم

بر حتمیت پروازم،

رها کن خود را

با من بیا

بگذار میهمانت کنم از نزدیک

به حیرت ساکت ستاره ها

در فضای بی کرانه خانه منظومه ها

که در

رفتن و

رفتن و

رفتن

قانون افسانه های هفتگانه

بگذار میهمانت کنم
 به چراغانی فلس های رنگی
 به موج نرم باله ها، دنباله ها
 به رقص سبز خزه
 که در رهائی بی اضطراب آنها
 قانون تعلق

بی اثر می ماند

بگذار میهمانت کنم
 در یک شب مهتابی، از دور
 به جشن سنگواره های ساکن کوه
 که در طپش صبور خاطرات جاریشان
 قانون پاره خط هستی من و تو
 بی اثر می ماند

خود را رها کن
 و بیا با من
 به همخوابگی بی ترس گرده ها
 به شکوه اشک انگیز زایش اهالی جنگل
 که در معصومیت بسترهاشان
 قانون سنگی شرم
 بی اثر می ماند

بگذار میهمانت کنم
 به حریر نوازش یال بلند آن اسب سفید
 که در دشت های دور
 با من دوستی دارد
 و در زلال آشنائی یش

قانون موقت هر عاشقانه ای

بی اثر می ماند

ای مرد

از چنبر تنگ پیله تن من

رها کن خود را

و شستشو کن خود را

در دوام جاری مهربانی من

که در جوشش نغمه ساز این چشمه

نفیر گلوله و تیر

و طنین اهتزاز پرچم های سفید تزویر

بی اثر می ماند

حرف ساده من

از: م. رازین

حرف ساده من
 از پاكناى صمیمی ذاتش
 چون تصور مزه شیرین سیب
 بر سطح زباتم
 تراوش می شود
 و همان جا می ماند
 و چون عطر بهار کوچه
 — وقتی که از آن می گذرم —
 گم و ناممتمد،
 لحظه ای،
 در فضای نفسم می پیچد

حرف ساده من
 که در انتهای حریر و هم آسای یک سحر
 در صدف تحیری شرم آلود
 با شکوفه پستان های من شکفت،

گویا

قبل از تولدش

راز سهمگینی را

شنیده بود

که به خود می لرزید

حرف ساده ترسیده من

در ارتباط ناپیدار غارهای تو در تو

در دایره های یک مرکز قاعده ها

عطر خود را گم کرد

خورشید که در می آید

حرف ساده من

در لابلای سر در گم پندار تاریکی

خود را از من حتی

نهان می دارد

و چراغ که روشن می شود

در گرگ و میش بود و نبود

خودش را به خواب می زند

حرف ساده من

که حالا

به لالائی عاشقانه مهتاب قانع مانده است

در صدف تحیری خشم آلود

دوشیزه پیر می شود

و من هنوز نمی دانم

که حرف ساده من

چه صدائی دارد

آرشیو و اسناد

آرشیونیمه دیگر در بر گیرنده مطالب و اسناد تاریخی درباره تجربیات و فعالیتهای زنان ایران در طول تاریخ است. هدف از جمع آوری و انتشار این اسناد تاریخی ایجاد زمینه ای برای آگاهی عموم زنان ایرانی از موقعیت زن ایرانی در دوران های مختلف است. سعی ما بر این است که هر مطلب و سند تاریخی تنها با توجه به اهمیت آن در روشن کردن گوشه ای از موقعیت زنان و افکار و اعمال سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آنان انتخاب و درج شود. از این رو ملاحظاتی سیاسی جایی در امر انتخاب و درج مطالب در نیمه دیگر ندارد. بدون شک غنی تر ساختن آرشیونیمه دیگر محتاج کمک ها و راهنماییهای اهل تحقیق است و از این رو، چشم انتظار به دریافت اسناد و مطالب تاریخی و تحقیقی از جانب آنان داریم. مطالب دریافتی با ذکر نام فرستنده انتشار خواهند یافت.

آرشیو و اسناد این شماره به درج دو مقاله از نشریه کاوه و یک مقاله از مجله زن روز اختصاص داده شده است. از خانم سیما مهرخاوران برای فرستادن مقالات کاوه تشکر می کنیم. تنظیم آرشیو و اسناد این شماره از مریم صمدی و شیدا گلستان است.

روزنامه کاوه

متأسفانه در طول ۵ سالی که روزنامه کاوه به چاپ می رسیده تنها دو مقاله در مورد مسائل زنان در آن به چاپ رسیده است که برای شما دوستان عزیز نیمه دیگر خواهیم آورد. مقاله نخست به قلم ژری خانم — همسر آقای جمال زاده می باشد که در رشته ادبیات تحصیل کرده اند. متأسفانه اطلاع بیشتری از ایشان در دسترس نبود. این مقاله در شماره ۶ دوره جدید روزنامه کاوه در سال ۱۹۲۰ میلادی با عنوان «اساس انقلاب اجتماع — انقلاب زنان» به چاپ رسیده است.

مقاله دوم که نام نویسنده آن ذکر نشده است در شماره ۱۲ دوره جدید کاوه در سال ۱۹۲۰ با عنوان «فلج شقی — پستی حالت اجتماعی زنان» به طبع رسیده است. روزنامه کاوه در آلمان چاپ می شده و بیشتر مقالات آن «علمی و ادبی و تاریخی»^۱ بوده است. این نشریه هر دو هفته یکبار چاپ می شده و شماره اول آن در هشت صفحه به قطع بزرگ در تاریخ دوشنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴ قمری برابر ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ میلادی منتشر شده است. روزنامه کاوه دو دوره منتشر شد:

نخستین دوره کاوه، از پی ۳۵ شماره به تاریخ ۱۸ ذی القعدة ۱۳۳۷ قمری، برابر ۱۹۱۹ میلادی خاتمه یافت. مندرجات دوره جدید کاوه از ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰ آغاز شده و آخرین شماره آن در ۳۰ مارس ۱۹۲۲ میلادی با انتشار یک ورقه فوق العاده با عنوان تعطیل موقتی کاوه به پایان رسید. «واقعه پیش آمد که موجب تعطیل موقتی کاوه شد و آن عبارت از مسافرت مؤسس این روزنامه (سید حسن تقی زاده) بود به روسیه برای خدمتی راجع به مملکت ایران»^۲

اساس انقلاب اجتماعی — تربیت زنان

اخیراً شنیده شد که مدرسه های زنان در طهران خیلی توسعه یافته و اکنون قریب پنج هزار دختر در آن شهر به طرز جدید مشغول درس خواندن هستند. این خبر اسباب شادمانی فراوان برای اینجانب گردید چه خبر مذکور حاکی است بر اینکه بالاخره خواهران ایرانی من شرافت خود را دریافته، دارند بیدار می شوند و در کار برطرف ساختن مستی و بطالتی هستند که قرنهای متمادی بواسطه زور عادت و موهومات بدان گرفتار بودند.

این مسئله بدیهی است — و فقط اشخاصی از بیخردان قایل به آن نیستند — که زن هم مثل مرد در این دنیا برای انجام تکلیفی آفریده شده است که ولو آنکه از تکلیف مردها کم

۱- تاریخ جراید و مجلات ایران — جلد چهارم — صفحه ۱۲۵ — محمد صدر هاشمی

۲- روزنامه کاوه — چاپ آخر — ورقه فوق العاده

فروغ تر است و نظرها کمتر می زند ولی اهمیتش به همان اندازه تکلیفی است که بر جنس ذکور وارد می شود. هیئتهای دولت در ممالک مختلفه در راه تدارک لوازم آنچه که برای تربیت پسران و جوانان و حاضر نمودن آنان به اجرای تکلیفی که در نفع عموم و خیر کافه مردم بر آنها وارد است از هیچگونه صرف مخارج مضایقه نمی نمایند و از تأسیس اقسام مختلف مدرسه ها که در آنجا بزرگترین استادها با طرزهای عالی و اسباب کار گرانبها مشغول تکمیل تربیت و تعلیم پسران هستند خودداری نمی توانند. ولی آیا درباره دختران هم به همین طور معامله می شود؟ در یک قسمت بزرگی از اروپا و امریکا می توان به این سؤال جواب مثبت داد؛ تقریباً از بیست سال به این طرف در خصوص مسئله مذکور انقلاب بزرگی در عقاید مردم به عمل آمده است و همه جا مدارس متوسطه و غیره برای زنان باز شده است و دارالفنونها هم که مدتها بر روی زنها مسدود بود ابواب دخول را به روی آن طایفه باز نمودند و امروز در اروپا عده دخترانی که در دارالفنونها درس می خوانند به ده هزارها بالغ است. در آسیا، ژاپن در مسئله ترقی و تربیت زنان پیشرو قافله است و

معقولی با استحقاق انسان به زندگی و غذا خوردن و درس خواندن و تربیت یافتن و آزاد بودن و اسیر نشدن داشته باشد؟ دلایل دیگری هم که عموماً برای فزونی درجه لیاقت و استعداد مرد بر زن اقامه می شد دارای اساس جلی و قاطعی نیست و اقبال و شور و خروش

زنها به طرف تعلیم و تربیت اغلب دلایل مزبور را به کلی یا باطل نموده و یا در کار باطل نمودن است. فُوریه^۳ استاد علوم اجتماعی معروف و مؤسس طریقه مشهور «زندگانی دسته جمعی»^۴ را عقیده آنست که میزان متوسط هوش و فراست زن کمتر از مرد نیست.

در مشرق زمین مسئله آزادی تعلیم و تعلم و تربیت زنها از طرفی دارای هواداران پرشور و پرجوشی، و از طرف دیگر، دارای مخالفینی می باشد که به دیده سوء ظن و احتراز به تعلیم زنها می نگرند. دسته اول می گوید زن که رفیق و مونس زندگانی خود و مادر فرزندان ما می باشد باید از پرتو تربیت، قابلیت بار آوردن بچه های ما را پیدانماید و خود او نیز دارای شخصیتی گردیده هم مایه رونق خانه و هم پشتیبان معنوی دودمان ما باشد. دسته دیگر که ترسو و بدگمان هستند می ترسند که همین که زن درس خواند لابد دارای قوت معنوی خواهد گردید و در صدد آزادی و عدم انقیاد بر خواهد آمد و کمتر به خانه داری و بچه هایش خواهد پرداخت و خلاصه آنکه دسته مزبور ترس مضحکی از زنهای «آشوب طلب»^۵ دارند غافل از آنکه اساس هر تربیتی مبنی بر توسعه و تقویت حسن مسئولیت است در مقابل وجدان خود و در مقابل دیگران. و شکی نیست که زن همین که تربیت شد و فهمید که در این دنیا برای خوردن و خوابیدن تنها نیامده و چه از لحاظ همسری و چه از لحاظ مادری تکالیفی بر عهده او وارد است که او باید به نیکوترین وجهی اجرا نماید هزار بار بهتر از زنی که جز امور یومیته در دنیا فکر و خیالی ندارد از عهده زنی و مادری برمی آید. پس معلوم شد که تربیت و تعلیم زن نه فقط در خیر شوهران و اجزاء خانواده است بلکه منافع آن عاید مُلک و ملت هم می شود و هر شخص که مملکت خود را دوست می دارد و خود را وطن پرست می خواند (و یا نمی خواند) اگر در حوزه خانوادگی و اطراف خود دخترانی را که ذوق و شوق درس خواندن دارند تشویق و ترغیب نماید و وسایل آن کار را فراهم نماید اصلاً حتی المقدور در این راه خیر جد و جهد نماید، باید یقین داشته باشد که در خیر وطن و مملکت خود کار کرده و خدمت بزرگی به ملت خود نموده است.

ولی زن تنها نباید برای نفع مملکت تربیت شود بلکه زن برای سعادت خودش و برای شرافت خودش هم باید با علم و با تربیت باشد. زن هم یک وجودی است در دنیا که دارای جنبه معنوی می باشد و عضو جاننداری است از عالم انسانی و هوش و قابلیت که طبیعت در او به ودیعه نهاده نه برای آنست که بیهوده و بیحاصل بماند، بلکه برای آنست که آن هوش و قابلیت در خیر خود زن و نفع دیگران مدام توسعه و تکمیل یافته و موجب اثرات گردد. امروز در تمام ممالک متمدنه، دخترها هم مانند پسرها مجبورند که به مدرسه بروند و هر مملکتی هم همین که قدم به راه تمدن جدید می نهد اول کاری که می کند تعلیم را در مملکت برای پسران و دختران اجباری می نماید. ولی باید دانست که عمده مطلب، رفتن به مدرسه نیست بلکه باید نظامنامه آن مدرسه صحیح باشد. در اروپا هم هنوز خیلی دارالتعلیم های مخصوص به زنان^۶ باقی است که به شاگرها عموماً چیزهای بی معنی و از هر چیزی اندکی یاد می دهند ولی هیچ چیز را به طور کافی و وافی نمی آموزند و همین که

دختری از آنجا بیرون می آید مغزش پُر است از یک دسته چیزهای سطحی و خیالات درهم و برهم و متضادی که دیدن آن دل انسان را می سوزاند. ولی خوشبختانه که اینگونه مؤسسات هر روز کمتر می شود و امروز دیگر میان نظامنامه دروس یک مدرسه دخترها و نظامنامه مدرسه پسرها فقط اختلافات خیلی جزئی موجود است و در هیچ کجا ملاحظه نشده است که این ترتیب به صحت مزاج و یا اخلاق دخترها ضرری رسانده باشد. معلوم است دختری که اینطور تربیت شده باشد به کلی به نحو دیگری حاضر و مستعد دخول در میدان زندگانی است، تا دختری که همیشه در میان چهاردیوار خانه پدری نگاهداشته شده است. زن تربیت شده در مواقع سخت زندگانی و در صورت مصائب و ادبار محتمل جرئت را زیاد از دست نمی دهد و اگر حامیان طبیعی او چه پدر و مادر و اقربا، و چه شوهر او در گذرند او هیچوقت محتاج نخواهد شد که در طلب مساعدتی که بسا ممکن است از او مضایقه نمایند دست دراز کند. چنین زنی به کمک سرمایه علم و تربیت که در دست دارد همیشه می تواند به طور شرافت نانی به دست آورد و با احترام زندگانی نماید. موجب عمده انقیاد زن اسباب اقتصادی بوده که زن را قرن های متمادی در حالتی نزدیک به سیری و زرخیزی نگاهداشت، یعنی برای این بود که زن نان مرد را می خورد. پیل^۷ سوسیالیست مشهور آلمانی در کتابی که به اسم «زن و سوسیالیسم» نوشته می گوید «زن اولین وجودی است که در دنیا مبتلای اسیری شد و زن اسیر شد پیش از آنکه اسیری پیدا شده باشد. ریشه هر گونه زیردستی و تعلق انجمنی از زیردستی اقتصادی آب می خورد». واقعاً هم چطور می خواهید که مردها زنها را احترام نموده و به آنها از روی مساوات و برابری معامله نمایند تا وقتی که مرد حس می کند که به هر حیث و به هر حال زن از ترس آنکه از گرسنگی بمیرد مجبور است با او بماند؟ عده مردهائی که حس استبداد و جور آنها (که هنوز هم به حالت خمودگی در هر مردی باقی است) به دیدن یک وجودی که به کلی مطیع و منقاد آنهاست بیدار نمی شود، خیلی نادر است و از آن نادرتر مردهائی هستند که بتوانند جلوی کشش طبیعی خود را به سوء استعمال از این قوت و توانائی بگیرند. خوشبختی و بدبختی هر زن را می توان گفت در دست خود اوست و هر دختری که به راستی می خواهد خوشبخت بشود باید استدالات لازمه را بدست آورده و وسایل ممکنه را برانگیزاند تا اولیای خود را راضی نماید که او را بگذارند درس بخواند و تربیت شود و هم ویراست که سستی و بطالتی را که میراث شوم چندین قرن بیکاری و انجماد است از خود دور سازد. زنهای فرنگی این کار را پرداخته و این راه را رفته و هر روز در میدان شرافت گوی تازه ای می ربایند، چنانکه از جایزه های نوبل که فقط از سنه ۱۳۱۹ شروع به توزیع آن شده چهار جایزه آن را زنها برده اند، از قرار ذیل:

۱- جایزه علم حکمت طبیعی (فیزیک) سنه ۱۳۲۱ به خانم کوری، فرانسوی

۲- جایزه صلح، سنه ۱۳۲۴ به خانم برتا فن سوئین، اتریشی

۳- جایزه ادبیات، سنه ۱۳۲۷ به خانم سلما لا گیرلف، سوئدی

۴- جایزه علم کیمیا، سنه ۱۳۲۹ به خانم کوری فرانسوی

ایکاش که خواهران ایرانی ما نصیحت خالصانه ما زنهای فرنگی نژاد را که خوشبختانه خاکی که در آن تولد یافته ایم و هموطنان ما سعادت آزادی و تربیت را از ما دریغ نداشته اند، به حسن نیت و صفا پذیرفته و به آنهایی که از ما داخل تابعیت ایران شده و یا قلباً خود را ایرانی حس می کنند و دلسوزی به آن خاک شریف و کم بخت دارند، اجازه می دادند که دست خواهرانه به سوی آنها دراز کرده و جزئی کمکی را که دربالا بردن پایه اجتماعی و ترقی و تربیت آنها از دست ما برمی آید، نموده حق یک سنگ کوچکی را در بنای آینده بلند و آبرومند نیکبختی ملت ایران که از انقلاب اجتماعی در نتیجه تربیت زنان ایران افراشته خواهد شد، پیدا نمائیم و به این شرف مفتخر گردیم.

رزی خانم

فَلَجِ شَقِي

پستی حالت اجتماعی زنان

در اهمیت زن و مقام اجتماعی او در یک ملتی خیلی گفته و نوشته شده و بعید نیست اگر تعصبات جاهلانه مانع نبود اغلب مردم از طبقه تمدن دوست ایران معتقد می شدند که بدون تربیت زنان و آزادی آنها و دادن حقوق انسانی به آنها محال است یک مملکت مسلمان به پای ملل فرنگ برسد و حتی پس از صدها سال نمی تواند همدوش ملل مسیحی شرق از ارمنی و گرجی هم بشود. لکن تعصبات جاهلیت، صدها طلسم آهنین در مقابل آزادی زنهای ایرانی کشیده و می ترسم که زور تربیت شدگان ایران و ابنای دوره جدید بشکستن این سد که علاقه مندان در جهالت عامه شالوده آن را به ناحق روی اساس دینی گذاشته اند نرسد و بلکه خود طبقه روشن بینی زیر چرخ تعصب خرد و له بشوند خصوصاً که عزم و همت تربیت شدگان ملتی که ورزش بدنی در آن غیر رایج و وافور و الكل شایع است با اشکالات سخت و موانع آهنین چگونه مقاومت تواند کرد. در نتیجه این تعصبات حالت زن ایرانی به حدی پست است که از کنیز زرخرید و دوآب بارکش اندکی بهتر است و اوضاع تربیت و طفولیت و دختری و زنی و مادری و زناشویی و طلاق و غیره در بدترین درجه امکان است. از زنهای پایتخت و شهرهای بزرگ بگذرید و نظری به زنهای قمشه و جهرم و سراب و گرمرود و قوچان و قراجه داغ بیندازید و آنوقت به خاطر بیاورید گله مندی ایرانیان سیاسی را از ویلسون (رئیس جمهور سابق امریکا) که چرا وقتی که با زلفش به پاریس آمد در مجلس صلح برای ایران و استقلال کامل آن خودکشی نکرد و ایران

را همدوش ممالک اروپا ننمود. ایران اگر تمام وسایل ترقی برایش مهیا باشد و فقط حالت زنان اصلاح اساسی نیافته باشد، در میدان مبارزه و مسابقه با ملل زنده دنیا عاجز خواهد بود و کارش با دیگران در این میدان مانند سیاق دو نفر مردی خواهد بود که یکی سالم و قوی، و دیگری مبتلا به فلج شقی باشد (یعنی نصف راست یا چپ بدنش فلج و بی حس و حرکت باشد).

در این اواخر پس از آنکه مردان بیدار ملت‌های مسلمان مدتها و به هزاران بیان در این مسئله گفتند و نوشتند و مخصوصاً نویسندگان مصر (که قشون فرنگی اختیار حرف زدن را در آنجا از دست شیخ الاسلام و مفتی گرفته و آزادی کلام آورده بود) مانند قاسم امین و خیلی دیگر به دلیل عقلی و شرعی لزوم آزادی زنان را اثبات کردند، طبیعت معتاد کهنه پرست بعضی تربیت شدگان ممالک مسلمان متوسل به پیدا کردن دلایل تازه برای مقصود کهنه خود شده و چیزهای عجیبی از فرق مزاجی و جسمانی زن برای لزوم پست داشتن زن پیدا کردند. این «دلایل» که فقط عادت و میل به عقیده قدیمی و سختی جدا شدن از آن، آنها را از زوایای علم طب و تشریح بیرون کشیده به هیچ وجه مناسبتی با مدعا ندارد. مثلاً اینکه دانه های سرخ ذره بینی خون زن کمتر از مرد است، دماغ زن سبکتر از مرد است، قوت او کمتر است، در استخوان بندی استخوانهای پهلو و فقرات و خاصره در زن و مرد فرقه‌های جزئی موجود است، اعصاب زن زودتر متأثر می شود، عادت ماهانه، حمل و شیر دادن و حتی مودرنیاوردن صورت دلیل فرق دو جنس و در نتیجه عملی دلیل دوزن گرفتن یا طلاق دادن، اسیر کردن و زدن زن فرض می شود!! اگر از روی این منطق یکی از علمای اروپا به حقانیت تسلط ملل فرنگ بر ملل شرق به دلایل سیاهی مو و چشم ایرانیها و کوتاهی قامت ژاپنیها، زود بالغ شدن عربها، سبکی جزئی دماغ چینیها، لاغری و تیرگی رنگ هندیها، استدلال کند آیا ما حاضر به قبول آن هستیم؟ این دلایل «نیش غولی» به قول پلآب، فقط ناشی از یک قانون طبیعت است و آن این است که انسان آنچه را که در طفولیت از روی یک دلیل واهی به طور راسخ معتقد و معتاد شده، پس از تعلیم و تربیت نیز چون دلیل قدیمی در نظرش باطل می شود، بالطبع و بدون قصد مایل است بر اینکه دلیل تازه و معقولتری موافق عصر و زمان از همان سرمایه تربیت خود برای عقیده مانوس و محبوب قدیمی خود بترشد و دلش می خواهد آن عقیده را همیشه زنده کند. مثلاً در اروپا برای یهودیها هزاران عیب می جویند و دلایلی از نژاد و خواص فطری به بدی آنها می آورند در صورتی که اصلش همان کشتن عیسی به اعتقاد مسیحیان است که در قرون وسطی نیز همین تعصب مذهبی شدت گرفته است، ایرانیهای مسلمان مادامی که مؤمن و مقدمند بآبیا را محض اینکه دین تازه آورده و به شاه «شهادت» تیر انداخته اند واجب القتل می دانند و وقتی که سیاسی شدند آنها را متمایل به روس و یا انگلیس شمردند، باز خونشان را مباح می شمردند. شیعیان ایرانی ابتدا به غاصبین خلافت طعن و لعن می کردند و پس از سیاسی شدن باز با همان اشخاص، محض بر هم زدن استقلال

قدیم ایران مدعی می شوند، عثمانیها در قرون گذشته ایرانیان را رافضی گفته و قتل عام آنها را لازم می دانستند و پس از «تربیت» ژون ترک ها در پاریس اقلی از آنها نژاد ایرانی را دشمن دامناتی توران و مانع عظمت و جهانگیری ترکها و یا مخلف اتحاد اسلام به معنی عجیب ژون ترکی آن کلمه شمرده قطع نسل آنها را ترویج و تبلیغ می کنند که از کاشغر و مانچوری تا سرحد اتریش اردوی سرخ چنگیز به آسانی خیمه بزند و آسیا خوشبخت گردد!!

بعضی ایرانیان در مقام امیدواری و ردّ اقوال بدبینان گویند که حالا دیگر اوضاع به ترتیب قدیم نیست و در بیست سال آخری در طهران در محله حسن آباد و محله دولت ترقیات شایان به عمل آمده و زنها تا اندازه فهمیدن معنی سوره یوسف درس خوانده و سردها هم دیگر بیش از دو نفر منکوحه و یک متعه زن نمی گیرند و اگر به این قرار پیش برویم عنقریب به ملل فرنگ می رسیم غافل از اینکه در همین بیست سال که ما برای جایزیا حرام بودن الف با خواندن زن به سر و کله همدیگر می زدیم اروپا و امریکا قدمهای بزرگی باز در این موضوع برداشته و حق رأی در سیاست مملکت به زنها دادند و در مجلس ملی بعضی از ممالک زن و مرد پهلوی همدیگر می نشینند. اگر بدین سیاق ما پیش برویم پس از دو بیست سال هم به گرد یهودیهای چاله میدان نمی رسیم زیرا که آنها نیز می روند و تندتر هم می روند.

۱- Anthropologie — ۲- Voltaire — ۳- F.M.C. Fourier (1772-1837)

۴- Phalanstère (فالانستیر) اسمی است که فوریه به یک نوع منزلهای بسیار بزرگ عمومی داده که قریب ۴۰۰ خانوار می توانند در آنجا منزل نمایند و در همانجا هم کار کنند و مطبخ و خیاط خانه و مریضخانه و تماشاخانه و غیره عمومی و مشترک باشد.

۵- Bas-bleu

۶- Pensionat — ۷- Bebel — ۸- Madame M. Curie

۹- Berta Von Suttner — ۱۰- Selma Lagerlöf

۱۰- به موجب یک جدول احصائی که از اوزان عده مختلفی از دماغهای نژادهای ملل مختلف اروپائی و چینی و کاکاسیاهای ترتیب داده اند معلوم شده تفاوتی در وزن متوسط آنها موجود است و مال چینیهی اندکی سبکتر از ملل اروپائی است. [کتاب تشریح فرانسوی تألیف Debier].

سندی از زن روز

توضیح نیمه دیگر

کنار گذاشتن زنان و به ویژه زنان باسواد متخصص در بازار کار و تصویب و اجرای قوانینی که مشارکت زنان در مشاغل بسیاری را مشکل و یا غیرممکن می سازد، از سیاستهای پی گیر رژیم جمهوری اسلامی است. لغو حکم صدور قضاوت برای زنان در اسفندماه ۱۳۵۷، با فاصله ای کمتر از یک ماه پس از انقلاب اسلامی، از قدمهای اولیه در این زمینه بود. در طول بیش از ۹ سال حکومت جمهوری اسلامی زنان برای اشتغال به ویژه در زمینه های تخصصی و فنی با مشکلات فراوانی روبرو بوده و هستند. مقالات زیر که در مجله «زن روز» در ایران، به چاپ رسیده روشنگر پاره ای از این مشکلات است.

علاوه بر جنبه روشنگری چاپ چنین مقالاتی در مجله «زن روز»، یعنی نشریه ای که تحت کنترل رژیم جمهوری اسلامی است، خود مسئله قابل توجهی است. چنین مسئله ای را می توان بازتاب «اختلاف و عدم یکپارچگی» در دستگاه حاکمیت دانست. اما نکته جالب جنبه شدیداً اعتراضی این مقالات به سیاستهای دولت در زمینه محدود کردن اشتغال زنان این است که این مقالات تا آن حد که در دسترس عموم قرار گرفته و در دسترس زنان است.

تلاقات موجود در دستگاه حاکمیت زمینه ساز مطرح شدن چنین مرد دارد. با آنکه اختلافات و معترضی این مقالات حاکی از درگیری اقشار تحصیل کرده زنان، مسایلی است ولی جنبه و معتقد، با سیاستهای منزوی کردن اجتماعی آنان است. بهر حال از جمله زنان مسلمان معترضات جالب و در عین حال دردناکی است که بازگو کننده پاره ای از مشکلات زنان در ایران است.

زندگیدون

شماره ۱۳۶۶ - شماره هزار و سیصد و یک - بهای: ۱۰۰ ریال

آگهی استخدام رسمی

نظر دارد تعداد ۲۲ نفر از برادران متمهد و استخدام نماید:

سازمان مر
نظام جم

بسته تمام
(آگهی استخدام)

یکی خود
کامپیوتر

تعداد مورد

منظور قاضین کادر مورد
نیاز



دو قطعه عکس ۴x۶ و فتوکپی بر

شماره
تاریخ
مهر و امضاء
نام و نام خانوادگی
تاریخ ثبت

قسمت اول

کار شناسی می گوید: شانس احراز مشاغل - در مشاغلی که هم مرد می تواند انجام دهد و هم زن - برای زنان کمتر از مردهاست. یعنی اگر شانس را در یک قسمت تقسیم کنیم شانس زنان در

درهای بازار کار به روی زنان بستگی باز می شود. و لحام مردان همواره ما شامل شداید ولی ما دختران همچنان در پیر به دنبال کار هستیم. دهه جرم موکت بودن تا به حال کاری نداشتیم. و مهندس صنایع هستیم اما می گویند نمی توانی در کارخانه کار

سرپرست اداره اشتغال فارغ التحصیلان: بسیاری از مراکزی که فرصتهای اشتغالشان را اعلام می کنند، خانمها را نمی پذیرند و ما بسختی می توانیم خانمهایی را که حتی در رشتههای فنی تحصیل کرده اند بر سر کار بگذاریم.

خانمهای شهر پیدا کردند. چنانچه زنان را تشویق می کنند. این نگرانی با شنیدن شایعاتی در مورد حذف زنان از مشاغل دولتی در پیشبینیهای برنامه بیست ساله به اوج خود می رسد و هدفی را به اظهار نظر و امی دارد که در عرصه فعالیتهای اجتماعی برای زنان کنگ شده است.

یک خانم مهندس راه و ساختمان: اداره پژوهشهای وزارت نفت نیاز به مهندس راه و ساختمان داشت. مصاحبه فنی را انجام دادند و پای ورقه نوشتند نتیجه بسیار عالی است. بعد که کار به استخدام رسید گفتند برای استخدام خانم مهندس باید از وزیر اجازه بگیریم!

آگهی پذیرش داوطلبان تربیت تکنیسین رسمی

استخدام

آگهی استخدام رسمی

استخدام رسمی

آگهی استخدام

اعضای بورس

رسمی

استخدام رسمی

رسمی

درهای بازار کار بسیختی به روی زنان بازمی شود

پایان مرحله تحصیل و کسب تخصص، به معنای آغاز مشارکت اجتماعی افراد در فاکت اشتغال است. انموخته‌های چندین ساله فرستی لازم دارند تا با رفع نیازهای جامعه بازتاب یابند، بار مسائل اجتماعی را بسبک نمایند و گره از مشکلات جامعه باز کنند. اما زنان تحصیلکرده جامعه ما، وقتی پا بدین مرحله می‌گذارند، با گوهی از مشکلات روبرو می‌شوند. اغلب آنان در برخورد های مکرری که با بازار کار پیدا می‌کنند، از یافتن شغلی متناسب با تخصصشان ناامید می‌شوند. چرا که با عرصه را تنگ می‌بینند و یا بستو لفا به ناچار با کنار می‌نشینند به امید آنکه شاید روزی شغل دلخواه خود را بیابند و یا به کاری غیر از آنچه مورد پسندشان است تسن می‌دهند. این امر حالی است که جامعه به گفته مشولان و بنا به درخواستهایی که به طور مکرر از سوی شرکتهای و مؤسسات و ادارات مختلف به شکل آگهی استخدام در جراید به چاپ می‌رسد، نیاز خود را به تخصص آنها اعلام می‌کند.

ده درصد از زنان، در اشتغال

کارشناسانی که در زمینه نیروی انسانی و برنامه‌ریزی و توسعه به فعالیت مشغولند، در بررسیهای خود به این نتیجه رسیده‌اند که در حال حاضر در کشور ما از نیروی زنان استفاده کمتری در زمینه اشتغال می‌شود به طوری که این مسئله تفاوت فاحشی با کشورهای پیشرفته دارد. دکتر هدایت کارشناس نیروی انسانی و برنامه‌ریزی و توسعه در این زمینه می‌گوید:

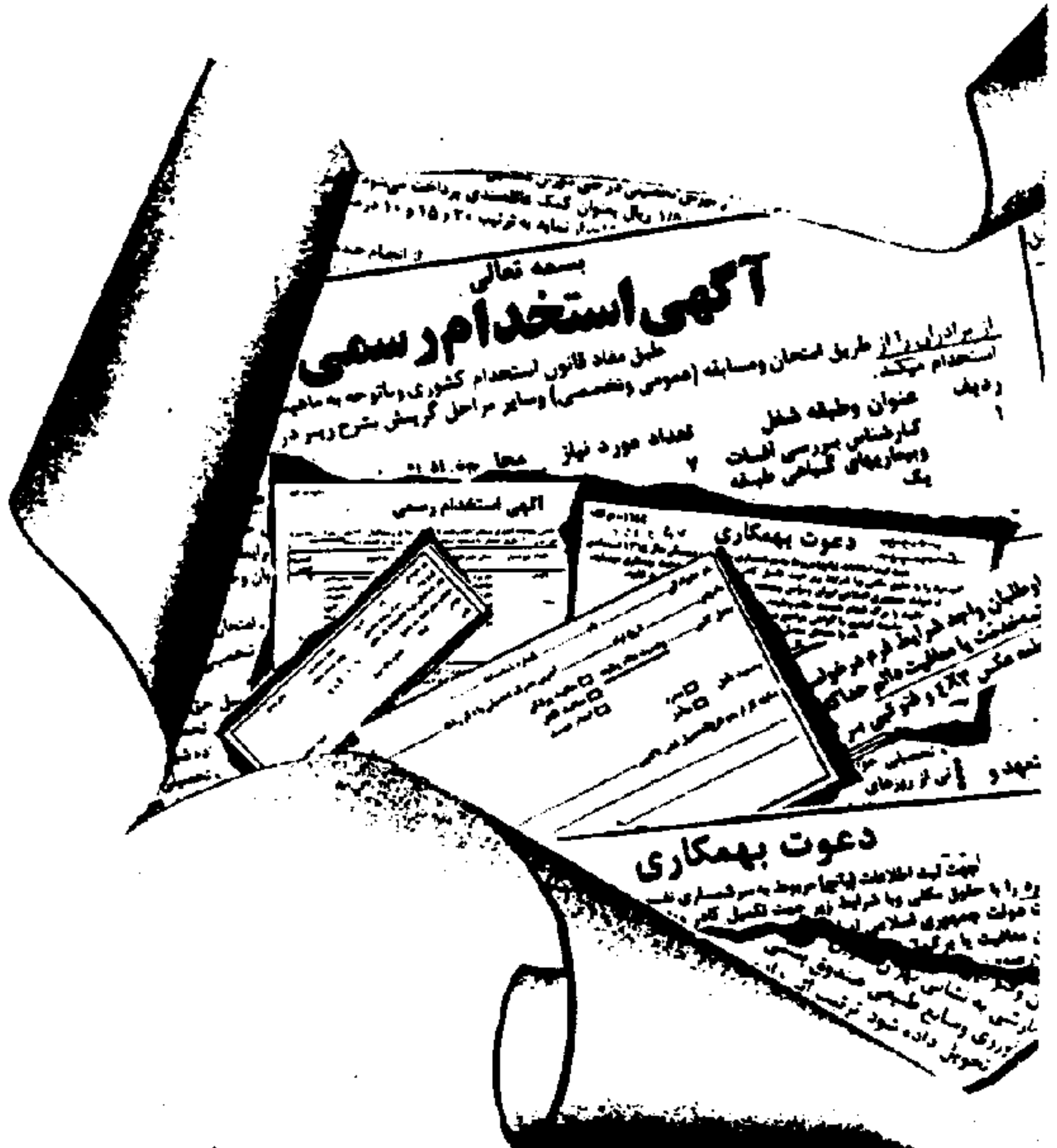
- نرخ فعالیت زنان، نه تنها در ایران بلکه در کشورهای جهان سوم در حد پایینی است. مثلاً در کشورهای جنوبی خلیج فارس، نرخ فعالیت زنان حدود پننج درصد است. در کشور ما نرخ فعالیت حدود ده درصد است. یعنی از جمعیت فعال زنان، به اندازه ده درصد استفاده می‌شود. در حالی که در کشورهای بلوک شرق از حدود ۴۰ درصد زنان و در بعضی از کشورهای صنعتی غربی و آمریکا از ۶۰ درصد و در کشوری مثل انگلش از ۷۰ درصد جمعیت فعال زنان، در اشتغال استفاده می‌شود.

به گفته کارشناسان، به طور کلی در کشور ما، شانس زنان در به دست آوردن یک شغل در مقایسه با مردان بسیار کمتر است. دکتر هدایت در این زمینه می‌گوید:

شانس افراد مشاغل (در مشاغلی که هم مرد می‌تواند انجام دهد و هم زن) برای زنان کمتر از مردان است. یعنی اگر شانس را در یک شغل به شش قسمت تقسیم کنیم شانس زنان در اجزای آن شغل، یک شش می‌شود. در حالی که به دست آوردن این شغل برای مردن مهیست. البته ما چنین چیزی را در چند دوره زمانی تحقیق کرده‌ایم و بر این اساس چنین مطلبی را طرح می‌کنیم.

تحقیقی که از سوی بخش جمعیت و نیروی انسانی وزارت برنامه و بودجه در فروردین

لطفاً ورق بزنید





دولت
گذاری
ولی
حالا که
بر داری
استفاد
گذاری

مسئول دایره

جهت سالم
که می خواهند
شود نهایت
آنها، از نیرو
جنس ذکور

ماه سال ۶۳ صورت گرفته است، نشان دهنده شانس پایین زنان در دستهای به مشاغل مورد نیاز جامعه می باشد. این بررسی بر روی آگهیهای تقاضای نیروی کار که در دو روزنامه عصر چاپ شده، انجام گرفته است. طبق تحقیق مذکور برای نیمی از نیروی انسانی تقاضا شده، جنس ذکر شده است. بنابراین برای نیمی از مشاغل مورد نیاز جنس مطرح نشده است اما برای مشاغلی که شرط جنس گذاشته شده، نسبت مشارکت زنان کمتر از مردان است. به طوری که تنها ۸ درصد این تعداد مشاغل از زنان خواست شده است که شانس زن برای گرفتن شغل کمتر از مرد می باشد. یعنی به فرض اینکه شانس اشتغال مشاغل را برای زن و مرد در مشاغلی که برای آنان جنس اظهار نشده، برابر بگیریم، باز هم شانس زنان برای اشتغال مشاغل، حداکثر به ۳۴ درصد می رسد که روی هم رفته گویای میزان فعالیت پایین زنان در مشاغل اجتماعی - اقتصادی در جامعه می باشد. علاوه بر این، اطلاعات جمع آوری شده ادارات و سازمانهای مسئول کارهای برای افراد متقاضی نیز همین مطلب است که زنان امکان کمتری در به دست آوردن شغل، نسبت به مردان دارند. یکی از وظایف وزارت کار و امور اجتماعی، تأسیس مراکزی جهت یافتن کار برای افراد است. مطابق مقررات، متقاضیان کاری می توانند به مراکز کارهایی مراجعه کنند و مشخصات خود را نسبت نمایند. مراکز کارهایی نیز موظفند در صورت دریافت اطلاعاتی پیرامون فرصتهای خالی شغلی از سوی ادارات و مؤسسات مختلف، افراد واجد شرایطی را که در این مراکز ثبت نام کرده اند برای اشتغال به ادارتی که به نیروی کار نیاز دارند، معرفی نمایند. همگردد سال ۶۴ مراکز کارهایی وزارت کار نشان می دهد که در کل کشور، از میان

تقریباً نیمی از نیروی اشتغالزایی به مؤسسات و اداراتی که فرصت خالی شغلی داشتند، معرفی شدند، ۹۴ درصد را مردان و تنها ۶ درصد را زنان تشکیل می دهند. در سایر استانها نیز همین نسبت با کمی اختلاف مشاهده می شود.

خانمها را نمی پذیرند

یکی از مراکز کارهایی وزارت کار که اختصاص به یافتن شغل برای فارغ التحصیلان دانشگاهی دارد، اداره اشتغال فارغ التحصیلان است. هر روزه زنان متعددی که از تلاش شخصی برای به دست آوردن شغل، بیرونی نبرداند به این مرکز مراجعه می کنند و با ثبت مشخصات خود منتظر می مانند تا شاید از این طریق به بازار کار راه پیدا کنند. اما در واقع این تلاش آنها نیز چندان ثمر بخش نیست، چرا که کمتر مرکزی است که خواهان نیروی کار زن باشد. سرپرست اداره اشتغال فارغ التحصیلان در این زمینه می گوید:

- جذب نیروهای متعهد و متخصص از مهرماه سال ۶۴ به این دفتر سپرده شد. به طور کلی یافتن شغل برای افراد به عهده وزارت کار است و ما نباید این کار را انجام دهیم. اما متأسفانه در رابطه با اشتغال خانمها با مشکلات زیادی روبرو هستیم. زیرا بسیاری از مراکزی که فرصتهای اشتغالشان را اعلام می کنند، خانمها را نمی پذیرند و ما به سختی می توانیم برای خانمهایی که حتی در رشته های فنی تحصیل کرده اند، کاری بیابیم. در مورد به کارگیری خانمهایی که در رشته های علوم انسانی درس خوانده اند مشکلاتمان بیشتر است چون تعداد آنها زیاد است اما کار برایشان کم است. به طور کلی رانندگان کامیون، برای به کارگیری خانمها به علت اینکه پذیرفته نمی شوند، پایین است. وی اضافه می کند:

- برخی از خانمهایی که در خارج از کشور

بکسری سرمایه
روی ما کرده
علوم نیست چرا
موقع بهره
رسیده است،
های از سرمایه
خود نمی کند

پاسی - عقیدتی سازمان منابع دفاع:

سازی محیط اینجا با خانمهایی
د به خدمتشان خاتمه داده
همکاری می شود و به عوض
ی جوان و فعال و علاقمند از
استفاده می شود!

• تقاضای نیروی انسانی در شهر دین ۶۳، از انتشارات وزارت برقیه و بودجه

خانمی می گوید:
من در شهرداری مرکز از آقای مسئولی مسئول
کردم که چرا بیشتر سازمانهای دولتی، آقایان
را جذب می کنند؟ جواب داد: «تشخیص داده
شده که خانمها در منزل باشند و به کارهای
خانه رسیدگی کنند.»

فارغ التحصیل شداند پس از آنکه مدتی در ایران می ماند و در این مرکز هم نسبتاً تمام می کنند اما شغلی به دست نمی آورند، ترجیح می دهند دوباره به کشوری که از آن فارغ التحصیل شده اند بازگردند.

استخدام خانم مهندس با اجازه وزیر!

برای اینکه با مشکلاتی که خانمها در یافتن شغل دارند آشنا شویم بانی چند نفر از آنان به صحبت نشستیم. یکی از آنها مهندس راه وساختن است. می گوید سال ۶۰ فارغ التحصیل شدم و تاکنون شغل مورد نظر خود را نیافته ام. می پرسیم به چه مراکزی مراجعه کرده است؟
 - من به وزارت راه مراجعه کردم که گفتند باید برای استخدام خانم مهندس، از وزیر مربوطه کسب اجازه کنی! چنین چیزی بسیار تمجیب برانگیز است. همچنین اداره پژوهشهای وزارت نفت نیز به مهندس راه وساختن دانشنامه فنی را انجام دادند و پای ورقه نوشتند: نتیجه بسیار عالی است. بعد که کار به استخدام رسید گفتند برای استخدام خانم مهندس باید از وزیر اجازه بگیریم و بعد از آن به شما اطلاع دهیم.
 - بسیاری از افراد می گویند، خانمها قادر به انجام کارهای فنی نیستند. چه پاسخی دارید؟

- ولی کارنامه های دانشگاهی خلاف این را نشان می دهد. در دوران دانشگاه استاد جوشکاری ما می گفت که این کار را دخترها بهتر از پسرها انجام می دهند چون یک کار دقیق و ظریف است. به نظر من باید به جای محدود کردن خانمها در کار و تحصیل در چنین رشته هایی به فکر یافتن علتهای و برطرف کردن آنها باشد. بهترین علتی که مانع خانمها در فعالیت در چنین رشته هایی است فرهنگ جامعه است. باید به فکر تصحیح فرهنگ جامعه بود.

خانم دیگری که مهندس مخابرات است و هنوز موفق به یافتن شغلی نشده، در مورد علت بیکاری خود می گوید:

- رشته من مخابرات است. برای کار در این رشته باید از یک طرف در تهران بود و از طرف دیگر در شهرستان. بنابراین ترجیح می دهند از آقایان استفاده کنند.

- اگر لازم شد برای مأموریت به خارج از تهران بروید، می توانید؟
 - با حفظ موازین چه اشکالی دارد؟ آدم مأموریت هم می رود.

با تعدادی از خانمهایی که به اداره اشتغال فارغ التحصیلان مراجعه کردیم و در انتظار پیدا شدن کار به سر می رسیدند نیز به گفتگو پرداختیم. یکی از آنها زهرا پیرایه نام دارد و در سال ۶۲ در رشته

معماری ساختمان فارغ التحصیل شده است. می گوید:

- برای کار دولتی ما را استخدام نمی کنند. مثلاً من به وزارت مسکن و شهرسازی که خیلی به نیرو احتیاج داشت مراجعه کردم اما گفتند که چون درصد بیکاری در آقایان بیشتر است آنها از جیب هستند. الان کار برای آقایان بیشتر از خانمهاست. آقایانی که با من هم دوره بودند همه مشغول به کار هستند ولی از خانمها تنها سه چهار نفر کار می کنند. زمانی هم که در وزارت مسکن کار آموزشی می کردم می گفتند که آقایان در کار کردن، اولویت دارند. در حالیکه می دیدند کار خانمها بهتر است و در نقشه کشی و سواص بیشتری دارند و اهمیت زیادتری برای کارشان قائلند.

خدیجه اطهری که فوق لیسانس معماری از ایتالیاست نیز با مشکل بیکاری دست و پنجه نرم می کند:

- از اواخر سال ۵۹ به ایران آمدم. چند ماهی در سازمان نوسازی کار کردم اما بعد از یک مسافرت مجبور به استعفا شدم. از آن به بعد هر جا که به دنبال کار می روم می گویند آقایان را استخدام می کنند. آنها عقیده دارند که آقایان بهتر از خانمها از عهده کار در این رشته برمی آیند. حالا تصمیم گرفتم به دنبال زبان بروم. شاید در این زمینه کاری پیدا کنم.

وی ادامه می دهد:

- الان خانمها باید به دنبال غیاطی باشند و یا کارهای منزل. من در شهرداری مرکز از آقای مسئولی پرسیدم که چرا بیشتر سازمانهای دولتی، آقایان را جذب می کنند، جواب داد که تشخیص داده شده خانمها باید در منزل باشند و به کارهای خانه رسیدگی کنند. گفتم اگر خانمی نخواست ازدواج کند، تکلیف او چیست؟ باز هم او روی نظرش تاکید کرد که اگر تشخیص او درست باشد و افساً جای نالد است.

به صرف مونث بودن، مرا نمی پذیرند

خانم دیگری نیز که لیسانس معماری از انگلستان است چنین می گوید:

- من راه صرف مونث بودم و اینکه یک کار فنی انجام می دهم پذیرفتند. به هر جا که مراجعه می کنم می گویند که من تنها خواهری هستم که برای این کار مراجعه کردم و به همین دلیل هم از پذیرفتن خودداری می کنند. مثلاً یک بار برای کار به بانک مسکن مراجعه کردم، گفتند که در میان ۳۰ متقاضی کار، فقط من یک نفر خواهر هستم، این جمله را طوری می گفتند که آدم احساس می کرد حتماً اشتباه کرده که به دنبال کار به آن اداره آمده است.

این خانم اضافه می کند:

- بیکار که برای کاری به یکی از ادارات رفتم، گفتند مأموریت شهرستان هم دارد. گفتم اشکالی ندارد اما آنها با یک حالت بدی توضیح دادند که در این مأموریتها، مسئولیت پاسخگویت هست. من هم ترسیدم. فکر کردم مگر قرار است در این سفرها چه اتفاقی بیفتد که اینها به این شکل صحبت می کنند. البته حاضر بودم برای کار به جهاد سازندگی یا خیرات هم بروم، اما آنها تاکید داشتند که در اتالیقی هم که کار می کنم باید چادر به سر کنم. من خودم اصلاً آدم محجبی هستم ولی آخر با چادر که نمی شود روی نقشه کار کرد!

تا امید شده ام

یکی دیگر از خانمهایی که در رشته مکانیک فارغ التحصیل شده است و به دنبال کار می گردد می گوید:

- من که دیگر از پیدا کردن کاری در رشته خودم، نا امید شدم. برای اینکه به هر جا می روم می گویند چون خانم هستی ترا جذب کار نمی کنیم. حتی حاضر شدم به آموزش و پرورش بروم اما گفتند نیاز نداریم.

وی ادامه می دهد:

- در طول تحصیل، دخترهای رشته من بسیار کوشا تر از آقایان بودند اما حالا که موقع کار رسیده نمی دانم چرا از پذیرفتن خانمها امتناع می کنند. یکی از استادان من می گفت: «مبادا بعد از پایان تحصیلات در خانه بنشین. تو مشغول هستی تخصصی را که یاد گرفتی در اختیار جامعه قرار دهی.» ولی به نظر می رسد که جامعه نیازی به تخصص ما ندارد.

یک خانم لیسانس علوم تربیتی نیز از عدم موفقیت خود در یافتن شغل چنین می گوید:

- در خرداد سال ۶۴ فارغ التحصیل شدم و از آن هنگام، در بدر به دنبال کار هستم. دولت مبلغ هنگفتی برای تسربت ما سرمایه گذاری کرده ولی معلوم نیست حالا که موقع بهره برداری رسیده، چرا استنادهای از سرمایه گذارهای خود نمی کنند؟ الان که نگاه می کنم می بینم تمام پسرهای هم دوره ما در یک جای شغل هستند اما اکثر ما دخترها را مثل توپ فوتبال از این اداره به آن اداره پاس می دهند. حالا چرا گرایش به جذب پسرها در ادارات بیشتر از دخترهاست، نمی دانم.

مشاغل فنی، دور از شان خانمها!

اغلب مراکزی که به دنبال نیروی کار هستند و تقاضای خود را از طریق آگهی استخدام به اطلاع عموم می رسانند، منحصراً تا کدی بر زن یا مرد بودن نیروی کار مورد

نیاز خود ندارند. ولی بسیاری از این مراکز پس از اینکه داوطلبان زن به آنها مراجعه می کنند، با عنوان کردن این مطلب که ترجیح می دهند با آقایان کار کنند و یا اینکه کار آنها طوری است که از عهده خانمها خارج است، و یا اینکه کلاً با کار کردن خانمها مخالف هستند، از پذیرفتن زنان خودداری می کنند. البته در این میان، شرکتها و اداراتی نیز یافت می شوند که با وجود داشتن شرایط کاری مشابه با بسیاری از مراکزی که خانمها را نمی پذیرند، منعی برای پذیرش زنان در رشته های گوناگون ندارند که این مسئله بین وجود نوعی چندگانگی در ضوابط استخدامی شرکتها و موسسات و ادارات دولتی است. مثلاً کارخانهای، خانمها را حتی برای کارهای دفتری نمی پذیرد، اما کارخانه دیگری در پذیرفتن خانمها برای نظارت در خط تولید و حضور در محیط کار خانه هم مشکلی ندارد.

اما به طور کلی اغلب زنانی که در رشته های فنی فارغ التحصیل می شوند شغل مناسبی نمی یابند و مراکز و موسسات اقتصادی هم انجام چنین کارهایی را برای خانمها، سنگین و دور از شان آنها می دانند! البته دامنه این طرز تفکر در اغلب موارد حتی از محدوده رشته های فنی بیشتر می رود و سایر مشاغل را نیز در بر می گیرد.

با کار کردن خانمها مخالفم

در فروردین ماه گذشته آگهی استخدامی از طرف سازمان صنایع دفاع در جراباد به چاپ رسید که در آن فارغ التحصیلان رشته های مهندسی صایع، مکانیک، الکترونیک، متالورژی، شیمی، کامپیوتر راه و ساختمان، فاسیات و لیسانسهای حسابداری، حسابرسی، اقتصاد، بازرگانی، آمار، کتابداری و مترجمی زبان انگلیسی و آلمانی دعوت به کار شده بود. ابتدا با سرپرست دایره استخدام سازمان تماسی گرفتیم و سوال کردیم که آیا خانمها نیز می توانند متقاضی کار باشند؟

- خیر.
 - چرا؟

- برای اینکه از سال ۶۳، مجوز برای استخدام خانمها نداریم.

در مورد دلایل این ممنوعیت پافشاری کردیم، گفتند که باید با حجت الاسلام متجری رهبر بخش سیاسی- عقیدتی سازمان صحبت کنیم. با ایشان تماس گرفتیم. آقای متجری در صحبت تلفنی اظهار کرده که اساساً با هر گونه کار کردن خانمها در خارج از منزل مخالفند. البته مشاغلی چون تدریس در مدارس دخترانه و یا برخی از کارهای

قاچاقچیان مواد مخدر، راهزنان دریای کارائیب

ساخت که ایالات متحده آمریکا خود هم اینک به تولید محصول عظیمی از ماری جوانا و کوکائین مبادرت می کند. مقامات آمریکایی با ارائه محاسباتی چنین نتیجه گیری کرده اند که در بازار آمریکا میزان مصرف ماری جوانا بالغ بر دو هزار تن (دو میلیون کیلوگرم) می باشد.

در سال ۱۹۸۴ بهای محصول ماری جوانا آمریکا نرخی کرد و به رقم ۱۶ میلیارد دلار رسید و به این ترتیب پس از ارزش محصول غله این کشور، مقام دوم را به دست آورد. به گفته مجله مکزیک میسر در سال ۱۹۸۵ سود حاصل از فروش ماری جوانا در آمریکا بیش از سود میلیون دلار بوده است.

در کلمبیا، کشور کوچکی واقع در آمریکای لاتین، به طور متوسط هشتاد درصد از افرادی که به جرم قاچاق مواد مخدر دستگیر می شوند آمریکایی هستند و در گویا این آمار حدود سی و پنج درصد است. گیسون مواد مخدر، وابسته به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد گزارش می دهد که در آغاز دهه ۱۹۸۰ از هر سه مورد جنایتی که در کشورهای سرمایه داری اتفاق افتاده یک مورد آن به نحوی یا مستقیم یا غیرمستقیم مرتبط بوده است.

بخشی از هیاهو و جنجال بر سر مواد مخدر در آمریکا، توسط ضدانقلابیون کوبایی اداره و سازماندهی می شود. در حقیقت تروریستهای کوبایی الاصل که توسط سازمان سیا آموزشهای لازم را دریافت می دارند، دقیقاً در خدمت قاچاق مواد مخدر قرار دارند.

اداره کنترل مواد مخدر و مسکن در کوبا، اخیراً مسئله جنجال برانگیزی را فاش ساخت و اعلام نمود که بسیاری از مسزوران و متجاوزینی که در ماجرای و خلیج خوکهای رسوایی بزرگی را گریبانگیر آمریکا ساخته، از جمله معدومترین عاملان قاچاق هرورین و کوکائین در منطقه هستند. □

درهای بازار کار بسختی به روی زنان باز می شود

بیمارستانی رامستنی نمودند. علاقه مند شدیم تا حضوری صحبت مفصلتری با ایشان در مورد دیدگاههایشان داشته باشیم که پذیرفتند.

- چرا سازمان منابع دفاع از پذیرفتن خانمها در رشتههایی که عنوان شده خودداری می کنند؟

- در این سازمان که از باعظمتنترین سازمانهاست و ارتباط مستقیم با جبهه و جنگ می باشد، گروهها و کارخانجات مختلفی با یک آمار پرسنی سنگین، کار می کنند.

البته در بعضی از کارخانجات اینجاست کارخانه سلولسزای و نظایر آن، خانمهایی داریم که در خط تولید کار می کنند اما اساساً مسئله خانمها و راهیابی آنها به این گونه مشاغل به نظر من یک امر طبیعی نیست. وی ادامه می دهد:

- از همان زمانهایی که بحث آزادی زن مطرح شد و بودن زنها در بعضی مؤسسات مثل دانشگاه و منزل ذلک طرح گردید، واقعا مقصود این نبود که یک خدمتی به زن شود. شاید بیشتر در این جهت بوده که جلب مشتری شود و با موجبات تمیغ و کلمباییهای افراد را فراهم کند.

آقای مشیری با اشاره به دیدگاه اسلام در مورد زن و عزت و احترام و شخصیتی که آیدنولوژی اسلام برای زنها قابل است، اضافه می کند:

- وقتی ما می گویم جامعه اسلامی و حکومت اسلامی، مبارها هم باید اسلامی باشد. اگر به جراحی کشیم که نمی تواند

پله در صفحه ۴۸

لیاس - کلبه سرویس غذا
بزرگترین مدل های روز
آرامش و بهرین سبب گشودن
 تلفن: ۲۲۷۰۹۰

قابل توجه اهالی منطقه عرب و سارخان
مغزهای با نو فستوری (پانی سابق)
آرایش عروس
 خیابان سترخان لیش نمازی سوم ساختمان فیروزهای رنگ طبقه سوم

سالن آرایش و زیبایی آذین
 تلفن: ۲۲۷۰۹۰ کارآموز می پذیرد

افراط
بکارمندان گشودن
 تلفن: ۸۵۱۲۳۰

مژده به کلیه خانمهای شیرینی پز خانگی
کلیه وسائل شیرینی پزی را از ما بخواهید
شرکت سفیل: ۴۵ متری رسالت
چهارراه مجیدیه تلفن: ۲۳۷۵۰۰

مهد کودک و آمادگی کوه نور
 با همکاری متخصصین با تجربه و مهربان روزی در خدمت شماست
 تلفن: ۲۳۷۵۷۷

کلاس گلدوزی چرخ و نخ
چرخهای ژانوسه، سنکوارا و چرخهای تایوانی
خیابان توحید پلاک ۱۲ تلفن: ۹۳۳۶۲

ساخت و ترمیم کابینت و آشپزخانه
بدون تعطیل
شرکت موج ساز تلفن: ۲۹۶۱۷۷

آن روزها که جنگ مظلوم بود...

زیبایی جای داشت، دوخت اما سگوتش بیش از این نهایید. پانزدهم لب به سخن گشود و گفت:

ماجری که برایت می گویم در آن حالت عرفانی خاصی نهفته است. نمی دانم تا چه حد قادر به بیانش هستم. باز هم یکی از عملیاتها بود. تعدادی مجروح آورده بودند. بچه های رزمنده در حین عملیات، خود را به خدا می سپردند و جان بر کف جلو می روید. گاهی اگر ضرورت ایجاد کند تا سه روز هم چیزی نمی خورند، بخصوص در عملیاتها. همه مجروحان عملیاتها، که اغلب زخمهایی مهلک نیز بر تن دارند، همان لحظات اول به دلیل ذکر شده در بالا، و همچنین به دلیل خونریزی شدید، ابراز تشنگی می نمایند و سخت در طلب آب هستند.

دو مجروح را باهم آوردند و نقل می کردند که این دو مجروح سخت با هم دوست هستند. به دلیل کثرت مجروح و پرورش نختها، آنها را روی زمین سرخو خوابانده بودیم. هر دو سخت خونریزی داشتند. اقدامات اورژانس را برایشان به عمل آوردیم. این دو برادر نیز سخت تشنه بودند و درخواست آب می کردند. پزشک در مقابل الحاح و اصرار این برادران با مشاهده وضعتان به یکی از خواهران پرستار گفت که مقداری آب به این مجروحان بدهند.

خواهران تریف می کرد: «با لیوانی آب بر بالین مجروحان آمدم اما بالای سر مجروح اولی که رسیدم، اشاره کرد که به هوشش اول آب بدهم. ناگهانی هوشش فروکش کرده بود قسمی به جلو برداشتم و دیدم که به شهادت رسیده است.

برای مطلع کردن دکتر بی آنکه متوجه باشیم با لیوان آب بر دست در بخش برادر اقدام عاقبت دکتر را یافته و ماجرا را تریف کردم. دکتر لوری خود را به مجروح رساند و تازه متوجه شدم که لیوان آب در دستم است و به آن برادر که آب می خواسته ندا دادم. به طرف مجروح دوم رفتم و دیدم او هم لظاتی پیش به شهادت نائل آمده است. ناگهان آن روایت جنگ احد در نظرم جانگرفت. اصحاب رسول... و رزمندگان ما و...»

و اشک در چشمان همه ها حلقه زد. شب فراگیر شده بود. ساعت ۲۰:۳۰ را نشان می داد. باید می رفتم. گفتم: «آز محضرتان استفاده کردم. آن شامی که بتوانم از عهد باز گوئی این همه ایستگر بر آیم. و پانزدهم روزشان بیرون نهادم. پرستاران جبهه را نهادم و آمدم که بگویم این بچه ها چه کردند. گویم تا از آنچه گردانند را توانستم بیاورم و واقع دیگری را نیز از آنان شنیده بودم اما ظرفسانی تمام نتوانست آنان را برگزید آورد. خداوند هر جا که هستند موفقشان بدارد.»

طور کلی با کار کردن خانمها مخالف هستم. در این مورد چه توضیح روشنی دارید؟

فکر می کنم توضیحی که دادم روشن باشد. مخالفت با کار کردن خانمها به همین جهت است. شاید در همان جلسه هم عرض کردم که بعضی از کارها اساساً کار خانمهاست. مثلاً برای دانشجویان دختر بهتر است که یک استاد خانم برایشان تدریس کند. یا در بیمارستانها، بعضی از جراحیها و کارهایی که اختصاص به خانمها دارد، باید خانمها هم دوره تحصیلات را ببینند و هم تجربه کافی داشته باشند و به حسب نیاز جلسه خدمت کنند. آنچه که من روی آن اصرار دارم و تکیه می کنم این است که حتی الامکان این محیطها به صورت یک محیط سالمی در آید که نه تنها به گناه آلوده نشود بلکه فکر گناه هم در اندیشه آنها نیاید که یکی از راههای آن، منع زندگی مختلط است. طبیعی است که وقتی در یک محیطی، در یک اجتماعی زن و مرد، دختر و پسر با هم باشند، حالا به هر میزان که تقوای الهی را رعایت کنند، به هر حال زنده انحراف و فساد فراهم است و مسئله سوی آلودگی جامعه تلاش شده که نباید از آن جلوگیری شود.

در بعضی از رشته ها مانند نقل مترجمی هم که نیاز دارید، فکر می کنید چنین مسئله های پیش بیاید؟
آخر وضع کار در اینجا به نحوی نیست که خانمها بتوانند گره گشا باشند. چون در اینجا گذشته از اینکه کار گزار مشمول به کار هستند، افراد تحصیل کرده هم بسیار زیادند. این افراد مسلط به زبان هستند و ترجمه به شکل مکتوب و شفاهی می کنند. در حسابداری و امثال ذلک هم ترحیح می دهیم بیشتر از آقایان باشد تا خانمها.
با این دلیل که بین خانمها و آقایان اختلاط پیش می آید؟
به، نیازی ندارد در یک محیطی چنین باشد.

در ادارات دیگر این مسئله را با احتساب کردن محیط کار حل کرده اند، حتی با این وجود هم از نظر شما خانمها نباید کار کنند؟
اگر به رسالت احیای هیچ گونه صدمه و خدشهای وارد نیاید، با توجه به میکب کار و سالم سازی محیط و تسار جامعه به نوع خدمتشان و علاقایی که خود خانمها در زمینه مطلوب است.

در مورد اینجا چگونه؟
در مورد اینجا تلاش شده که خانمها عملاً محیط کارشان جدا شود ولی نوع کار به شکلی است که عملاً نمی شود جدا شود. این کار را کرد. البته حتی الامکان در جهت سالم سازی محیط اینجا تلاش می شود و بر این اساس ما خانمهایی که می خواهند به خدمتشان خاسته داد، شود و بیرونند و باز نشسته شوند، نهایت همکاری می شود و به عوض آنها از نیروهای جوان و فعال و علاقمند از جنس مذکور بهره گرفته خواهد شد!

استخدام خانمها، ممنوع! در پی ناسانهایی که با ادارات و

کارخانهها و موسسات مختلف که آگهی استخدام در روزنامه ها چاپ می کنند داشتیم، برخی از موسساتی که تحت پوشش سازمان صنایع ملی بودند ابراز می کردند که طی بخشنامه ای که در سال ۶۴ از طرف سازمان صادر شده است استخدام خانمها ممنوع می باشد. البته پیرو این بخشنامه، بخشنامه دیگری نیز صادر شده که به طور کلی استخدام پرسنل را منوط به اجازه سازمان کرده است. در این رابطه در گفتگویی با معاون امور اداری سازمان صنایع عملتها را جوابا شدیم.

در سازمان صنایع در ضوابط استخدام خانمها چه تغییراتی به وجود آمده است؟
با توجه به اولیاتی که آقایان نسبت به استخدام دارند و محدودیتهایی که به طور مشخص در رابطه با ارزش و تهیه مواد اولیه کارخانجات داریم استخدام پرسنل در شرکتها را منوط به اجازه سازمان ندیدیم. البته در ایجاد کاری خاصی که خواهران غالباً آمادگی کمتر بیشتری دارند. با تخصصی دارند. در شرایط لزوم از آنها استفاده می شود. منتهی بار ما مجوزی که از سازمان خواست گرفت.

اولیوت استخدام آقایان را چه از گمانی تعیین کرده است؟
آن را شرع و عرف تعیین کرده است. البته به این معنا نیست که خواهران از کار کردن محروم باشند اما به این معنا هست که در مجموع، مردها در استخدام اولیوت دارند.

آیا آنچه می گویند جنبه قانونی دارد؟ یعنی توسط مراجع بالا تصویب شده و به شما ابلاغ شده است؟
من فکر می کنم که این موضوع را همه مراجع با برده باشند. این یک اصل کلی است.

مراجع کجا؟
سرای کتل قانون، از آن مسئولین منگتی، این موضوع مشروعبت دارد.
در بعضی از مراکز دیگر طبق قانون، فقط مسئله تخصص مطرح است. آیا آنچه شما عمل می کنید به شکل قانون به شما ابلاغ شده است؟

طبیعی است که در کارخانجات و واحدهای صنعتی که کار شاق و سخت دارند، خواهران کمتر موفق هستند. در بعضی از مشاغل مثل کارهای آموزشی و تربیتی خواهران با به پای آقایان هم ممکن است کار کنند. ولی در مراکز صنعتی و کارخانهها در مجموع چنین نیستی، ممکن نیست.
این صحبت شما بر اساس تجربه است یا غیراً؟
من فکر می کنم تجربه این را نامی کرده و شرع هم، که ما بایستد آن هستیم، روی آن تأکید کرده است.
در چه زمینه هایی از خانمها استفاده می کنید؟
در زمینه تولید لوازم خانگی.
چه عنوان کارگر؟
بله.
از تخصصهای بالاتر در کجا استفاده می کنید؟

تخصصهای بالاتر را در لابراتوارها و آزمایشگاهها استفاده می کنیم. در کارهای اداری مثل ماشین نویسی و تایپ هم از خواهران استفاده می شود.

شما آماری از تعداد خانمهایی که در دو سه سال اخیر به استخدام شرکتها یا تابعه سازمان درآمده باشند دارید؟
آمار مشخص از شرکتها یا تحت پوشش خبری ولی بیشتر از ده درصد از پرسنل ما را خواهران تشکیل می دهند.
آیا واقعاً سازمانهای دولتی اجازه دارند، اساساً در مورد ضوابط استخدامی خود تصمیم بگیرند و از یک قانون کلی تبعیت نکنند؟

این را باید مراجع مشخص کند اما برای استخدام برای سازمانها، در انتخاب زن یا مرد به طور مشخص، محدودیتی قابل نمی شود.
ولی به طور مشخص دو سال ۶۴ بخشنامه ای در مورد ممنوعیت استخدام خانمها از طرف سازمان صنایع ملی صادر شده است؟

در واقع می خواستیم اجازه سازمان را قبل از استخدام آقایان و خانمها بگیرند. شما فرمودید آقایان و خانمها، ولی این بخشنامه در مورد خانمهاست؟
بله بخشنامه ای که افزودیم و صادر شد در رابطه با شرایط فعلی است یعنی کمبود ارز و بهاینا تعطیلی بعضی از بخشهای صنعتی و با کاهش کار آنها.
پس باستناد به بخشنامه بنا عنوان ممنوعیت استخدام خانمها بوده؟
قبل از این بخشنامه اجیری که عرض کردم، بله. قبل از این بخشنامه، بخشنامه دیگری داشتیم که استخدام خواهران را مشروط به اجازه سازمان می دانست.

خانمها نمی توانند مفید باشند

بانک صنعت و معدن در خردادماه در چندین نوبت آگهیهایی می بر اعطای بورس تحصیلی به ۲۰ نفر از دانشجویانی که در رشته های مهندسی مکانیک، برق، الکترونیک، ماشین آلات، شیمی، معدن، کامپیوتر و حسابداری و علوم مالی در دانشگاهها تحصیل می کنند، در خرداد به چاپ رساند. در این آگهی تأکید شده بود که تعداد مذکور طی آزمون از میان آقایان برگزیده خواهند شد. با توجه به اینکه در بسیاری از رشته های ذکر شده توسط بانک صنعت و معدن، دخترانی نیز در دانشگاهها در حال تحصیل هستند و در آینده، آنها نیز باید جذب بازار کار شوند از اختصاص چنین امکانی به آقایان، متعجب شدیم. لذا با مسئولان بانک تماس گرفتیم و در نهایت موافق شدیم پرسنلهای خسودمان و از سرپرست روابط عمومی این مرکز پرسیم. او در پاسخ سؤال ما که چرا خانمها از دریافت این بورس تحصیلی محرومند، چنین گفت:
اصولاً بانک صنعت و معدن با توجه به اینکه بگ بانک سرمایه گذار و حرفه ای است، پروژه هایی در استانهای مختلف دارد که کارشناسان معیونند برای نظارت در اجرای آنها به استانها سفر کنند و خانمها در چنین

وجود دارد که باید درصدد اصلاح خویش برآید و نسبت به سرنوشت اعتقادی مسلمان از خود بی تفاوتی نشان ندهد.



لیلا واژری شاکره اول کلاس اول دبستان ایثار بامعدل ۱۹/۹۱



کیوان خدابخش شاکره ممتاز کلاس اول دبستان ایثار بامعدل ۲۰

کلام خدا در سوره

Decorative text boxes with religious content, including the title 'کلام خدا در سوره' and various verses.

میزان تشخیص بین مسلمان و کافر

یک نفر از میان یک میلیارد مسلمان کافر شده است بطور طبیعی ناراحت می شود، و ما نیز قبلاً بیان نمودیم که یکی از مراتب نهی از منکر این است که مسلمان از صمیم قلب از انحراف دیگران ناراحت گردد. ولی ناراحتی پیامبر یک ناراحتی عادی نبود، گاهی آنچنان از کافر شدن بعضی ناراحت می شد که نسبت به سلامتی و یا به جان پیامبر احساس خطر می شد، در سوره مبارکه کهف که از سوره های است که در مکه نازل گردیده است، می فرماید: فلعلت بساخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا و نزدیک است که خویش را از تأسف و اندوه در آستانه هلاکت و نابودی قرار دهی که به این قرآن ایمان نمی آورند. و در سوره فاطر می فرماید: فلاتذهب نفسك علیهم حسرات و به خاطر کفر و گناه مردم خودت را به حسرت و اندوه مینداز. بنابراین، حزن و اندوه پیامبر بر کفر مردم، اندوهی طاقت فرسا و خطرناک برای وی بوده و از این رو در آیه فرموده است: فلا یحزنک کفره ای پیامبر اگر کسی کافر شود، کفر او ترا آن چنان محزون نازد که در معرض خطر قرار گیری. پس محزون شدن معمولی بر کفر و انحراف افراد از آثار ایمان است و اگر کسی چنان بی تفاوت باشد که از گمراه شدن پسران همگیش

اصرار زیاد برای دانستن دلایل این قضیه، ما را به معاون فنی و طرح و برنامه دیوان محاسبات معرفی کردند تا جواسوایگوی پرستهایمان باشد.

ایشان زمانی را برای مساحبه تعیین کردند و ما، در وقت تعیین شده به حضورشان رسیدیم. معاون طرح و برنامه ابتدا عنوان کردند که فعلاً مساحبه ای انجام نمی دهند چرا که باید پاسخ پرستها را کتاباً با کمک و هماهنگی رئیس دیوان محاسبات کشور و یکی دیگر از معاونان تهیه کنند. اما به طور اجمال، دلایل خود را به طور شفاهی و فقط برای روشن شدن ذهن ما در طول یک ساعت مطرح کردند که ماحصل آن چنین بود:

اولاً چون برخی از پستهای این سازمان، مأموریتهای چندروزه در ماه دارد، لذا خانمها از عهده چنین کاری بر نمی آیند. ثانیاً در مورد کارهایی که در داخل شهر انجام می شود نیز چون مجبورند گروهی متشکل از خانمها و آقایان را برای بررسی حسابهای ادارات به خارج از ساختمان اداره بفرستند و چون این افراد باید در یک اتاق واحد به کارهای خود رسیدگی نمایند، از نظر شرعی صحیح نیست زنان و مردان نامحرم در یک اتاق باشند و جلسه تشکیل دهند. ضمن آنکه برخی از این خانمها از مهد کودک و امکانات رفاهی اداراتی که به حسابهای آنها رسیدگی می کنند، استفاده می نمایند. لذا ممکن است به علت بعضی ملاحظات، کارهای خود را با صداقت و امانت انجام ندهند و در پاره ای موارد اوضاعهایی نسبت به تخلفات مالی ادارات داشته باشند. در مورد مسئولینهای نظیر مدیریت بعضی قسنتها برای خانمها در داخل اداره نیز، چون یک مدیر سگن است در طول روز ۳۰ تا ۴۰ سراجمه کننده مرد داشته باشد برای صحت و مشورت با آنان مجبور است در اتاق به تنهایی ملاقاتشان کند لذا به دلیل اینکه حضور زن و مرد نامحرم در یک اتاق حرام است، چنین پستهایی را نیز نمی توان به خانمها محول کرد.

پس از صحبت یک ساعته با معاون طرح و برنامه دیوان محاسبات، قرار بر این شد که پرستهایمان را با مشورت سایر مسئولان

کاری نمی توانند مفید باشند. - چرا فکر می کنید خانمها نمی توانند مفید باشند؟

- چون مایهت کار ما طوری است که باید گاهی به مسافرت بروند و این برای خانمها مشکل است.

- چرا فکر می کنید، نمی شود خانمها به مأموریت بروند؟

- خوب نمی شود، مشکل است. من خیلی دقیق می دانم ولی مشکل می دانم که یک خانم به عنوان کارشناس، به مأموریت برود. حالا یا مسائل فرهنگی مانع است یا اجرایی، نمی دانم. مثلاً بخشنامه ای داریم که طبق آن، خانمها و آقایان باید جداگانه برای بازدید بروند، بنابراین صف کار، ما را از گرفتن خانمها منور می کند. به اضافه اینکه بعضی از خانمها ممکن است ازدواج کنند و در بعد از پایان تحصیلات، شوهرشان به آنها اجازه کار کردن ندهد و ما هم شرعاً نمی توانیم اعتراض کنیم. در نتیجه ما یک سرمایه گذاری بیهودای روی آنها کرده ایم.

- شما برای آنکه بعداً از نیروی کار افراد استفاده کنید، تضمینهایی از آنها می گیرید. لذا خسارات مالی را جبران خواهید کرد.

- تنها خسارت مالی نیست. ما به این نیروی انسانی امید می بندیم تا در آینده از آنها استفاده کنیم.

- برخی از رشته هایی را که اعلام کرده اید، صرفاً کارهای ستادی به دنبال دارند چرا در این رشته ها از دانشجویان دختر استفاده نمی کنید؟

- ممکن است در یکی دو رشته بشود از خانمها استفاده کرد. ولی نمی دانم چرا چنین کاری شده است.

- ما چطور می توانیم از دلاسل مسئولان بانک مطلع شویم.

- من می رسم و پاسخ را به شما اطلاع می دهم. اما متأسفانه تا زمانی که مشغول نوشتن این گزارش بودیم، با وجود آنکه بیش از دو هفته از فولی که به ما داده شده بود می گذشت، بالاخره ندانستیم که علت عدم سرمایه گذاری... در دختران دانشجو برای

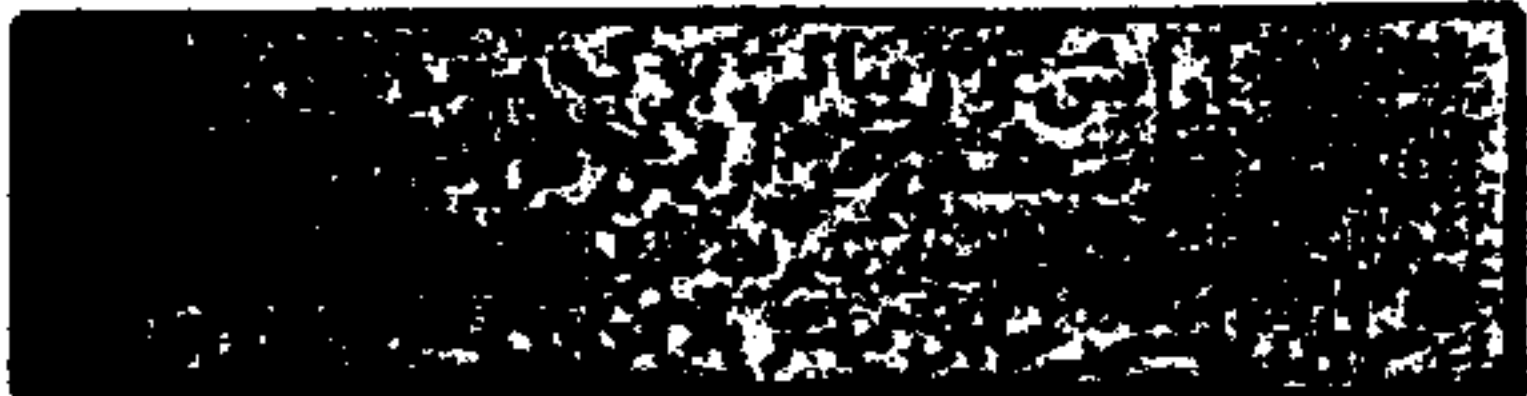
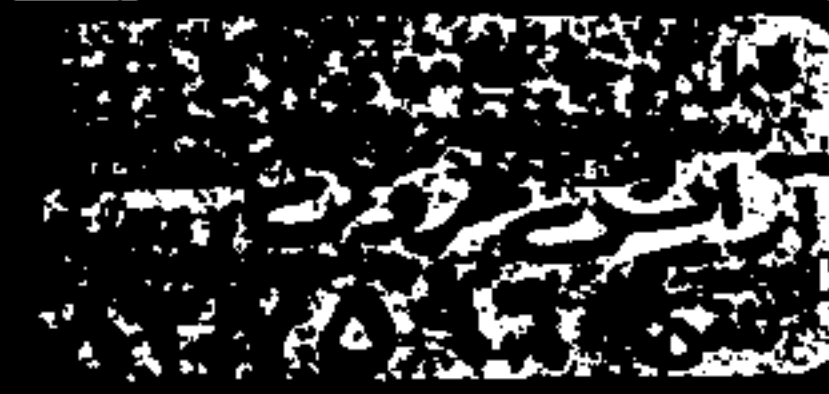
بود که رئیس دیوان محاسبات حاضر به پاسخگویی به پرستهای ما نیست. ایشان به معاون خود فرموده بودند که ما لزومی به مساحبه نمی بینیم چون ماهیت کارمان با اشتغال خانمها جور نمی آید. با دفتر رئیس دیوان محاسبات نیز تماسهای متعددی گرفتیم.

اما در هر تماس، منشی ایشان پاسخ می دادند که آقای... در جلسه هستند و به هیچ طریقی حاضر به مساحبه با شما نیستند. در آخرین ارتباطی که با دفتر رئیس دیوان محاسبات گرفتیم، توضیح دادیم که ما برای روشن شدن خوانندگانمان از نقطه نظرات مسئولان دیوان محاسبات مجبوریم چکبدهای از دلایلی را که شنیدیم، در گزارشمان درج کنیم. بعد از قطع تماسی تلفنی، معاون فنی و طرح و برنامه دیوان، طی ارتباطی، مطرح کرد که رئیس این اداره فکر می کند که کار شما خطی است که به تحریر خانمهای دیوان محاسبات دنبال می شود و ما نباید تابع جریانات این خانمها باشیم و به من (معاون طرح و برنامه) تاکید کردند که اگر صحبتی راجع به نظرات ما در مجله چاپ شد، آن را نگذردیم.

نمای چاپ شد و تمجب برانگیز بود. استخدام رسمی برای مشاغل مختلفی مثل حسابرسی و ممیزی در دیوان محاسبات کشور بود. در ابتدای این آگهی بود که دیوان محاسبات کشور طبق قانون استخدام کشوری به منظور انجام فاد قانونی و پاسداری از بیت المال ۱۳۰ ز برادران صدیق و متدین مومن به نظام صوری اسلامی را از طریق امتحان با سابقه انتخاب و گزینش... استخدام می نماید.

پیدا تابع جریانات خانمها

رئیس کارگزینی دیوان محاسبات در ب اینک چرا فقط آقایان را استخدام می کنید، پاسخ داد که از سال هیچ خانمی در این اداره استخدام نشده و همین کار مستنوع است. در مورد علت این ضابطه نیز اظهار طعنه کرد. معاون اداری دیوان محاسبات نیز پاسخ داد که در جریان این مسئله نیست. بالاخره پس از تلفنهای مکرر و



کرونولوژی نیمه دیگر

تنظیم از: ناهید یگانه

تیر ۶۱

در شهرهای مختلف آلمان سمینارهایی از جانب «جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور» برای ایجاد بحث و گفتگو درباره مسایل و ویژه زنان ایرانی برگزار شد.

۱ مرداد ۶۱

طبق گزارش نشریه مجاهد، مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت طی نامه ای به اعضای کمیته حقوق بشر سازمان ملل، جمهوری اسلامی را به عدم رعایت حقوق بشر محکوم کرده، گفت: «بالاخص زن ایرانی به علت تبعیضاتی که دیکتاتوری ارتجاعی خمینی در مورد او اعمال داشته، مورد ستم و سرکوب شدید قرار دارد؛ اجبار در شکل پوشش، عدم تساوی با مردان در همه سطوح اجتماعی، تبعیض در مورد مزد، تحت فشار قرار دادن، اخراج از ادارات دولتی و غیره. تساوی بین دو جنس فقط در مقابل شکنجه و مرگ و اعدام وجود دارد.»

۳ مرداد ۶۱

روابط عمومی کمیته امداد اعلام کرد که ۳ درصد از کل تولیدات داخلی از طرف وزارت بازرگانی در اختیار این کمیته ها قرار می گیرد تا به عنوان جهیزیه در اختیار متقاضیان قرار بگیرد. «طبق آمارهای ارائه شده همه ساله در تهران نزدیک به ۱۰۰ هزار ازدواج صورت می گیرد و با توجه به رقم بالای ازدواجها در سطح کشور، مقدار جهیزیه ای که از طرف کمیته های امداد به زوجهای جوان داده می شود اندک است.»

۱۹ مرداد ۶۱

روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت، ستونی از روزنامه را به مسئله «زن در اسارت خمینی» اختصاص داد و در آن گزارش داد که حاکم شهر آمل به دختر مجاهدی تجاوز کرده، ولی بر اثر «افشاگری مردم انقلابی آمل جرأت ماندن در شهر را نداشته و می‌گریزد.» در مشهد دو زن به جرم عضویت در سازمان مجاهدین اعدام و دو زن دیگر با داشتن چند فرزند خردسال به حبس ابد محکوم شدند. گزارش دیگری نیز از حمله پاسداران مسلح در شمال تهران داده شده است که بنا به آن پاسداران زنان بدون روسری را با توهین از کنار شوهرانشان از ماشین بیرون کشیده، به کمیته می‌برند. طبق گزارش این روزنامه، پوشیدن چادر در آموزش و پرورش اجباری شد و برای تحمیل نوع لباس به زنان کارمند، چادر از جنس گران قیمت به نصف قیمت در ادارات در معرض فروش قرار گرفت.

۲۵ شهریور ۶۱

روزنامه کیهان گزارش داد که در همدان به حکم دادگاه انقلاب اسلامی، زنی به جرم «ارتکاب عمل زنا محصنه و به فساد کشانیدن زنان شوهردار و دائر کردن باند فحشاء» به اعدام محکوم شد و حکم صادره به اجرا درآمد.

۲۶ شهریور ۶۱

دفتر سازمان مجاهدین خلق در پاریس گزارشی در مورد وضعیت زنان زندانی و محکوم به اعدام انتشار داد. در این گزارش آمده است که آیت الله منتظری به مادری یکی از دختران جوانی که قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته بود توضیح داد که دلیل آن اینست که «درست نیست یک دختر باکره اعدام شود و یک پاسدار شب قبل از اعدام با او از نظر مذهبی ازدواج کرده بود.» همچنین گزارش داده شد که محکومین به مرگ هنگامی که به جوخه اعدام فرستاده می‌شوند در ضعف شدید به سر می‌برند زیرا چند ساعت قبل از اعدام به زور از آنان چندین لیتر خون گرفته می‌شود که برای مصرف در جبهه های جنگ برده شود.

شهریور ۶۱

مجله زن و مبارزه که در آمریکا انتشار یافت، گزارش داد که از میان ۵,۰۰۰ متقاضی شغل در وزارت آموزش و پرورش، فقط یک

سوم از انانی که برای مصاحبه دعوت شده اند زن هستند. همچنین، از میان ۹۰ نفری که برای استخدام در وزارت نیرو انتخاب شدند فقط سه نفر زن بودند. طبق گزارش زن و مبارزه ۲۳۳ زن در امتحان ورودی حوزه علمیه قم موفق شده اند. با وجود اینکه سن همه آنها بالاتر از ۱۸ سال است، از ولی آنان خواسته شده است که صحت اخلاق و رفتار آنها را تضمین کنند. همچنین گزارشی از موج دستگیری جوانان در مهمانیها و رستورانها به جرم اختلاط و داشتن نوارهای مستهجن در تهران در این نشریه آمده است. طبق این گزارش در مدت کوتاهی، بیش از ۱۲۶۰ دختر و پسر جوان دستگیر شده اند.

۷ آبان ۶۱

سازمان عفو بین المللی گزارش مفصل و مستندی درباره نقض حقوق بشر در ایران و وضعیت زندانیان سیاسی در ایران، به ویژه در رابطه با بازداشتها و محاکمه های غیرقانونی، سیاست شکنجه و اعدام وسیع مخالفین رژیم منتشر ساخت. در این گزارش به نمونه هایی از دستگیری زنان در خیابان به جرم داشتن آرایش و شلاق زدن فوری آنان در خیابان اشاره شده است.

۲۱ آذر ۶۱

عیسی ساوه شمشکی رئیس فدراسیون اسکی درباره شرایط استفاده زنان از پیست های اسکی اظهار داشت که «با کمک و همکاری سازمان ایرانگردی و جهانگردی تا کنون پیستهای اسکی آبدلی، شمشک و دیزین برای استفاده برادران و خواهران از یکدیگر جدا شده و در این پیستها این مسأله کنترل شده و مردم راهنمایی می شوند. رعایت موازین و حجاب اسلامی برای خواهران الزامی است و برادران مربی به هیچ عنوان نمی توانند مربیگری خواهران را به عهده گیرند».

۳۰ آذر ۶۱

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در گفتگویی پیرامون «فرمان ۸ ماده ای امام» اظهار داشت که «تشخیص امام این است که ما به مرحله ای رسیده ایم که نمی توانیم از اجرای بعضی از مواد قانون اساسی یا اسلامی و قوانین عادی و عرفی به دلیل اینکه دوران انقلاب است، صرفنظر کنیم، یا حقوق شخصی بعضی ها پایمال و یا در امور خصوصی دیگران دخالت شود، و همه ما باید این دستور

امام را خیلی مهم و جدی تلقی کنیم و پشتش بایستیم تا این مرحله هم به عنوان یک مرحله از تکامل انقلاب تحقق پیدا کند». سخنان رفسنجانی به عنوان پشتیبانی از آزادیهای فردی تعبیر شده، از شدت حملات حزب الله به زنان «کم حجاب» و «بدحجاب» کاست.

۳۰ آذر ۶۱

متن پیش نویس «قانون کار اسلامی» که به کمک فقهای حوزه علمیه قم تنظیم شده بود در روزنامه کیهان انتشار یافت. بخش «شرایط کار زنان و کودکان» در طی دو ماده شرایط کار زنان را به شرح زیر توضیح داده است:

«ماده ۵۴- زنان شوهردار می توانند برای انجام کارهایی که مزاحم حقوق زنشویی نباشد استخدام شوند و در صورتی که انجام کار موجب تضییع حقوق زنشویی شوهر باشد استخدام منوط به اجازه و رضایت شوهر است.

ماده ۵۵- در ضمن عقد قرارداد کار با زنان شوهردار طرفین مکلفند مرخصی ها و شرایط لازم برای ایام بارداری، زایمان و حضانت طفل را معین نمایند.

تبصره: اگر مرخصی ها و شرایط فوق معین نشود برحسب مورد عرف معمول لازم الرعایه است.»

۱۱ دی ۶۱

لایحه خدمت نیمه وقت زنان از طرف دولت به مجلس تقدیم شد. مهندس رضوی دبیرکل سازمان امور اداری و استخدامی و معاون نخست وزیر هدفهای این لایحه را به شرح زیر توضیح داد: «سازمان امور اداری و استخدامی از ماهها پیش با تقاضاهای متعددی از طرف بانوان برای جدی گرفتن مسأله خدمت نیمه وقت بانوان رو برو بود و اخیراً این مسأله به شکل طومار به این سازمان ارسال شد. پرمش نامه ای نیز در این رابطه تهیه شد و اکثر کارکنان وزارتخانه ها آن را پر کردند. با نظرخواهی در این زمینه ما مجموعاً احساس تکلیف کردیم و برای کمک به بانوان کارمند برای اینکه خدمت اداری را به نحوی انجام بدهند که لطمه ای به روابط خانوادگی آنها نخورد تصمیم به تدوین لایحه گرفتیم. با توجه به ارزش خانواده در سیستم اسلامی ما، هدف ما اینست که بانوان علاوه بر اینکه خدمت اداری خود را انجام می دهند به خانواده خویش نیز برسند». مهندس رضوی در مورد نحوه اجرای این لایحه

نیمه دیگر

گفت: «طبق ماده واحده ای که در لایحه پیشنهاد کردیم اجرای این لایحه بر دو رکن قرار دارد، اول تقاضای بانوان کارمند اعم از کارمند رسمی و غیررسمی، و دوم موافقت بالاترین مقام مسئول سازمان اداری. چگونگی نیمه وقت کردن بانوان و پست سازمانی، میزان حقوق و مزایا و نحوه سنوات خدمت و حتی اعطای پایه و ارتقاء گروه از مواردی است که بعداً از طرف سازمان امور اداری و استخدامی اعلام خواهد شد.»

دی ۶۱

گروه همبستگی زنان ایرانی در بریتانیا بیانیه خود را انتشار داد که در آن با اشاره به شرایط خفقان آور در ایران، به نقش گروههای زنان ایرانی در خارج از کشور در مطرح کردن مسایل زنان و برقراری اتحاد سیاسی بین آنها تأکید کردند. فعالیتهای این گروه شامل منعکس کردن اخبار مربوط به زنان ایرانی در خارج از کشور، ترتیب جلسات فرهنگی برای بسط آگاهی فمینیستی بین زنان ایران مقیم خارج، بسط ادبیات فمینیستی به منظور غنی کردن هنری و ادبی جنبش زنان ایران، ارتباط و همکاری با گروههای فمینیستی دیگر، و ارتباط با احزاب و گروههای مترقی ایرانی و خارجی است.

۱۷ دی ۶۱

هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه به مناسبت روز ۱۷ دی از وضعیت زنان در دوران شاه انتقاد کرده، گفت «به نام تمدن و به نام آزادی زن، کلاه بسیار بزرگی بر سر خانم ها گذاشتند که الحمدلله کم کم این کلاه را برمی داریم و به جایش روسری روی سرشان می گذاریم». وی در رابطه با بی حجابی در جمهوری اسلامی گفت «راه برای خانمها باز است الان، منتها آن راهی که بسته است بی عفتی است و متأسفانه هنوز هم تلاش می شود. حتی از فرمان حیات بخش امام، بعضی ها می خواهند سوء استفاده کنند و باز یک سانت این روسریها را عقب تریزند».

۱۷ دی ۶۱

سازمانهای مختلف سلطنت طلب در خارج از کشور، روز ۱۷ دی را به مناسبت «روز آزادی زن» به زنان ایرانی تبریک گفته، مقالاتی در باب تحلیل از مقام زن در دوران سلطنت پهلوی منتشر کردند.

۲۳ دی ۶۱

طاهرآبادی معاون آموزش فنی و حرفه ای وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد که از سال تحصیلی آینده، دانش آموزان دختر سال اول نظری زیرپوشش طرح کاد قرار می گیرند. وی افزود «طرح کاد برای خواهران با توجه به امکانات منطقه ای و با همکاری والدین دانش آموزان صورت خواهد گرفت ... دانش آموزان باید کار را به عنوان یک وظیفه شرعی تلقی کنند و نهایت دقت را در یادگیری و انجام کارهای واگذاری به عمل آورند ... اهداف طرح کاد خواهان مشخص شده و قرار است با توجه به امکانات و مسایل فرهنگی مناطق، خواهران در اموری از جمله مربیگری، کودک یاری، معلمی، بهداشت، آشپزی و گلسازی کارآموزی کنند».

۱ بهمن ۶۱

هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه مسئله صیغه را چنین عنوان کرد که «بعضی ها سؤال کرده اند و مثلاً نگران شده اند که مبادا آقایان زن دارها هم از این فرصت بخواهند استفاده کنند و بروند به سراغ هوسرانسیها و ایذاء خانواده خودشان. بعضی از دخترها نامه نوشته اند و خیال کرده اند که این مثلاً ممکن است راهی برای حتی دخترهای در خانه، یا دختران محصل و دانشجو باشد و بعضی چیزهای دیگر.» وی در پاسخ به این سئوالات گفت «من این توضیح را لازم می دانم که روشن باشد که اسلام چی می خواهد. صیغه به عنوان یک شیراطمینان که جلوی انفجار را بگیرد در قانون اسلامی پیش بینی شده» وی به مردان «خوشگذران» اخطار داد و خطاب به دختران گفت «دختر، همانطور که در ازدواج دایم باید اجازه از پدرش بگیرد، بدون اجازه پدر نمی تواند. ازدواج موقت و دایم فرقی ندارد. بسیاری از شرایطشان یکی است. مبادا کسی سوء استفاده بکند.»

۲ بهمن ۶۱

روزنامه کیهان گزارشی درباره نظرخواهی از زنان شاغل در وزارت آموزش و پرورش در مورد مهد کودک برای استفاده زنان شاغل تهیه کرده، در چند شماره به چاپ رسانید. در این گزارش درباره نظرات زنان شاغل آمده است که «مؤسسات دولتی و غیردولتی می توانند و لازم است که در کنار خود مهد کودکهایی درست کنند و تسهیلات لازم را در این زمینه فراهم آورند و بخشی از هزینه آن را توسط خود مادران تأمین کنند. مادران شاغل معتقدند

نیمه دیگر

که با استفاده از مربیان و کودکان تحصیل کرده و علاقه مند به کار می توان کیفیت تربیتی و آموزشی و فرهنگی کلیه مهدکودکها از جمله مهدکودکهای وابسته به دولت را بالا برد.»

۷ بهمن ۶۱

روابط عمومی مجلس شورای اسلامی طی اطلاعیه ای از عموم خواست که درباره لایحه خدمت نیمه وقت بانوان نظر بدهند و پرسشنامه ای به این منظور در روزنامه ها به چاپ رسانید.

بهمن ۶۱

مجله آمریکایی نیوزویک در مقاله ای درباره زندانهای ایران به وضعیت زنان در زندانها و به نمونه هایی از رفتار غیرانسانی زندانبانان با زنان اشاره کرد. در این مقاله گفته شد که تعداد زیادی زن در یک سلول کوچک به مدت ۲۴ ساعت بدون غذا و امکان استفاده از توالت حبس شده، به نوبت برای بازجویی و شکنجه برده می شوند. از جمله شکنجه زنان، تجاوز، ایجاد صحنه های اعدام قلبی، شکنجه فرزندانشان در جلوی چشم زنان، هم سلولی با زندانیان غیرسیاسی است. زنان زندانی شدیداً ضعیف المزاج و دچار بیماریهای زنانه هستند.

۱۲ بهمن ۱۳۶۱

روزنامه کیهان گزارشی داد که در مناطق عشایری و روستایی هنرستانهای دختران تأسیس می شود.

۲۰ بهمن ۶۱

حجت الاسلام مهدوی کرمانی سرپرست دادگاههای مدنی خاص در مورد سن قانونی ازدواج گفت «در قانون مدنی سن ازدواج برای دختر ۱۵ سال تمام و پسر ۱۸ سال تمام است ... ولی بعد از فرمان ۳۰ مرداد جاری امام است که فرمودند قوانین طاغوت بایستی کنار گذاشته شود، لذا به پسرانی که بیش از ۱۵ سال و دخترانی که بیش از ۱۰ یا ۱۱ سال دارند و استعداد ازدواج آنان محرز و ثابت شود اجازه ازدواج داده می شود و دختر ۱۳ ساله با دوپچه نیز در دادگاه داشته ایم که برای ازدواج مجدد و معافیت از شرط سن ازدواج مراجعه کرده بود که با اثبات به او گواهی دادیم». وی در مورد حضانت گفت «حضانت فرزندان پس از جدائی، پسر تا ۲ سالگی و دختر تا ۷ سالگی به عهده مادر است با هزینه پدر و اگر فرزندان بیش از ۱۲ و ۱۳ سال باشند و رشد آنان احراز گردد می

توانند خودشان نزد پدر و یا مادر بودن را انتخاب کنند، و اگر نزد مادرشان بمانند پدربایستی مخارج آنان را پردازد».

بهمن ۶۱

نشریه پیشرو جناح پیشرو جبهه ملی ایران «نظرات خود را در مورد مقام زن منتشر کرده، در آن تأکید کرد «جناح پیشرو معتقد است زن و مرد در انسان بودن تفاوتی با یکدیگر ندارند و بدین معنا که هر حقی، چه فردی و اجتماعی، که به انسان به صفت انسان بودن تعلق می‌گیرد بدون هیچگونه امتیازی، زن و مرد در آن مساویند.»

۵ اسفند ۶۱

کلیات لایحه خدمت نیمه وقت زنان در جلسه علنی مجلس اسلامی تصویب شد. در ماده واحده این لایحه آمده است که «وزارتخانه‌ها و موسسات مشمول قانون استخدام کشوری و شرکت‌های دولتی و موسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است می‌توانند در صورت تقاضای بانوان کارمند رسمی و ثابت خود با موافقت بالاترین مقام مسئول خدمت آنها را نیمه وقت تعیین نمایند.»

حجت الاسلام مهدوی کرمانی، سرپرست دادگاههای مدنی خاص طی گفتگویی با خبرنگار کیهان در مورد فعالیت‌های اجتماعی زنان چنین گفت «زن بدون اجازه و اذن شوهرش حق کار کردن ندارد، به خصوص کاری که مانع از ایقای وظایف زناشویی باشد. ولی اگر زنی قبل از ازدواجش شاغل بوده و شوهرش هم می‌داند پس از ازدواج مشکل است که بگوییم بتواند مانع از ادامه کار همسرش شود، مگر آنکه ادامه آن کار مانع از وظایف شرعی او شود و یا اینکه شغل او مناسب حیثیت و شئون خانوادگی آنان نباشد.»

۱۷ اسفند ۶۱

سالگرد روز جهانی زن در ۸ مارس از جانب گروه‌های زنان در خارج از کشور جشن گرفته شد. در بریتانیا «گروه همبستگی زنان ایرانی»، در سوئد «انجمن مستقل مقیم استکهلم» و در ایالات مختلف آمریکا گروه‌های زنان هوادار احزاب سیاسی چپ مراسم مخصوصی را به مناسبت روز زن برگزار کردند. در آلمان جشن روز زن از جانب «جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور» که شعباتی در شهرهای مختلف آلمان دارد برگزار شد. اعلامیه‌ای نیز

از جانب «بخشی از جنبش مستقل زنان» در آلمان انتشار یافت که در آن به «مفاد فمینیستی» جشن روز زن اعتراض شد. سازمانهای مارکسیست - لنینیستی ایرانی، روز جهانی زن را تبریک گفته، مقالاتی درباره شرکت زنان در انقلاب و موقعیت زنان زحمتکش در ارگانهای خود منتشر کردند.

مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت به نمایندگی از شورا روز جهانی زن را به زنان ایرانی تبریک گفته و «به همه زنان مجاهد و مبارزی که در راه کسب استقلال و آزادی ایران به شهادت رسیده اند و یا در زندان های سیاسی و شکنجه گاه های رژیم خمینی در اسارت به سر می برند و همچنین به زنان آگاه و آزاده ای که در صحنه های مختلف مقاومت بر علیه دیکتاتوری ارتجاعی و ضد مردمی خمینی مبارزه می کنند» درود فرستاد. وی از زنان خواست تا شورای ملی مقاومت را در امر سرنگونی رژیم خمینی و برپایی ایران دمکراتیک، برخوردار از حقوق اجتماعی و سیاسی برابر برای زن و مرد، یاری کنند.

«گروه همبستگی زنان ایرانی» در بریتانیا، طی اعلامیه ای، برنامه اهداف تشکیلاتی خود را تشریح کرده، برنامه پیشنهادی خود را برای حقوق زن در ایران انتشار دادند. این گروه خود را به عنوان گروهی «دمکراتیک، آزادیخواه و ضد امپریالیست» معرفی کرد و خواستار همکاری با زنان ایرانی دارای تمایلات سیاسی مختلف شد «تا جایی که طرفدار رژیم کنونی و یا سلطنت طلب نباشند». برنامه این گروه در ۱۲ صفحه می گنجد و دارای بندهای متعددی است که جزئیات حقوق زن را در خانواده، اجتماع، عرصه سیاست و آزادیهای فردی در بر می گیرد.

۱۷ اسفند ۶۱

بیش از یک هزار تن از زنان حجاب دار حزب اللهی بر علیه «هتک عفت عمومی و تجاهر به فسق، گروهی از خدایی خیر» از جنوب شهر تهران تا در ورودی مجلس شورای اسلامی راه پیمایی کردند و خواستار برکت و حفظ حجاب اسلامی توسط زنان شدند. در مقابل در ورودی مجلس، فخرالدین حجازی نماینده مجلس خطاب به راه پیمایان گفت «ما به وجود شما خاوران باحجاب و

۲۲ اسفند ۶۱

متعهد افتخار می کنیم و با قاطعیت با بی حجابی مبارزه خواهد شد.» در پایان این راه پیمایی قطعنامه ای در سه ماده مبنی بر رعایت حجاب و پشتیبانی از اطلاعیه دادستانی انقلاب صادر شد. همچنین تعدادی از مردان حزب اللهی نیز اقدام به راه پیمایی و تظاهرات بر علیه بی حجابی کردند.

۲۳ اسفند ۶۱

به دنبال تظاهرات و راه پیمایی اخیر بر ضد بی حجابی، وزیر کشور، ناطق نوری، اعلامیه ای انتشار داد و در ضمن «تقیح رفتار غیرانسانی کسانی که با گذشت چهار سال از انقلاب اسلامی هنوز میراث ارزشهای طاغوت را مذبوهانه پاس می دارند»، به تظاهرکنندگان اخطار کرد که «هرگونه سوء استفاده از فرمان امام جهت اشاعه فحشاء و تجاهر به فسق عملی ضد انقلابی و ضد اسلامی تلقی شده و با مرتکبین برابر موازین شرعی و قانونی عمل خواهد شد.» اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز و صانعی دادستان کل کشور نیز اعلامیه هایی به همین عنوان بر علیه بی حجابی صادر کردند.

۲۳ اسفند ۶۱

گروهی از زنان عضو مؤسسه خیریه ۱۲ فروردین تهران و قم با آیت الله خمینی ملاقات کردند. در این ملاقات خمینی به زنانی که «پای بند به اسلام نیستند و می خواهند هرزگی بکنند» اخطار داد که «فصل هرزگی گذشته است. دیگر به شما اجازه نمی دهند بانوان ایران که کارهایی که سابق می کردید این کارها را ادامه بدهید.»

۲۵ اسفند ۶۱

روزنامهٔ جبهه، مقاله ای درباره قانون قصاص و مقایسه جنبه هایی از آن با رواج آزادی جنسی در کشورهای غربی به چاپ رسانید. در مقدمهٔ این مقاله که از طرف «نویسندگان جبهه» نوشته شده است، آمده است: «تب تجدد طلبی و بازگشت به دوران فساد شاهنشاهی خمیرمایه زهرآلودی را فراهم ساخته است که عده ای بیگانه از هویت ملی ایران و زن ایرانی در شب نشینی ها و پای میز قمار درباره آزادی زن سرود بخوانند و دختر شایسته انتخاب کنند و بعد مسائل حقوقی را که در جامعه شاهنشاهی هم اعمال می شده است به جراید وابسته بکشانند که زن ایرانی «اسیر» است چون اگر

نیمه دیگر

در فراش با مرد بیگانه ای قرار بگیرد شوهرش او را خواهد کشت. در شرایط اجتماعی فعلی چند درصد از زنان ما در شهر هستند چند درصد تحصیل کرده و چند درصد از آنان با داشتن شوهر میل به فراش بیگانه کرده اند که «علمداران آزادی زن» در خارج این نغمه ها را ساز کرده اند». . . . انتشار این مطلب در جنبه دلیل این نیست که ما از اصل تساوی حقوق زن و مرد و اعلامیه حقوق بشر روی گردان باشیم و یا در صدد ارائه برهان در تایید قانون وحشیانه قصاص برائیم، بلکه بر آن سریم که راه وصول به این تساوی را هموار کنیم و مدعیان رهائی زن ایرانی را از ارائه شعارهای افراطی و مضر برحذر داریم.»

۹ فروردین ۶۲

شورای عالی قضائی مواردی به عنوان اصلاحیه قانون مدنی به مجلس ارائه داد که در مجلس تصویب و برای اجرا به هیأت دولت ابلاغ شد. آیت الله صانعی دادستان کل کشور در گفتگو با مجله زن روز درباره اصلاحیه قانون مدنی گفت «این را باید یک عیدی در سال ۶۲ برای خانواده ها و زنها و مردها تلقی کرد». طبق ماده قانونی مذکور «اگر زندگی یک زن در خانه شوهر مشکلاتی را به همراه داشته باشد، مثلاً توافق اخلاقی یا فکری و ایدئولوژیکی با همسرش نداشته و عسر و حرج در زندگی با مرد حس کند و قاضی و حاکم شرع دادگاه وقتی برایش ثابت شد که زندگی برای این زن مشکل است، مرد را به طلاق مجبور می کند و اگر مرد حاضر به طلاق نشد، خود قاضی و حاکم شرع زن را مطلقه کرده و از جانب مرد طلاق می دهد و مهریه اش را هم می گیرد. زن یک اسیر نیست که علیرغم میل خود با مردی زندگی کند.»

۹ فروردین ۶۲

آیت الله صانعی درباره مبارزه با بی حجابی اظهار داشت. شورای عالی قضائی بخشنامه ای به سراسر دادسراها ابلاغ کرده که اینگونه اعمال که خلاف شرع و منافق با عفت است و مسئولین دادگستری اینها را مستقیماً به دادگاه ببرند. اینها حتی نباید به دادسرا بروند چون جرمشان مشهود می باشد.»

۱۱ فروردین ۶۲

هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی در گفتگویی با اعضای شورای سردبیری مجله زن روز نظرات خود را درباره

موقعیت زنان در خانواده توضیح داد. وی در مورد مبارزه با بی حجابی گفت «برای مبارزه با این گونه اعمال چند راه وجود دارد. همین نصیحت ها و تذکرات قانون است. الان در مجلس هم در مورد بی حجابی قانون می گذرد. برای کسانی که لباس نامناسب می پوشند کیفری در نظر گرفته شده که دادگاه ها بر اساس آن عمل خواهند کرد. ولی ما مطمئنیم تنها قانون و تعزیرهایی که در نظر گرفته اند کافی نیست. من می ترسم بالاخره ناچار شویم این کار را به مردم واگذار کنیم.»

سمینار سراسری قضات و مشاورین دادگاههای مدنی خاص در تهران آغاز به کار کرد. در جلسات این سمینار کمیسیونهای مفقودالاثرو، عسر و حرج یا مشقات زندگی، حضانت، ترک انفاق، اعتیاد، وقف، تولیت و وصیت، اثبات زوجیت، نفی ولد، و اثبات نسب تشکیل و مواد مربوطه به بحث گذاشته خواهد شد.

۱۵ فروردین ۶۲

به مناسبت تولد حضرت فاطمه و آیت الله خمینی و روز زن، گروههایی از زنان در تهران و شهرستانها راه پیمایی و اجتماع کردند. در اجتماع دانشگاه تهران خانم صدیقی (رجائی) در یک سخنرانی خطاب به زنان گفت «زن ایرانی عفت و سلاح را یک جا دارا است و با هر دو می جنگد. اسلحه را در جنگ علیه متجاوزین به آب و خاک اسلامی بکار می گیرد و با عفت خویش با هر چه بی عفتی است می ستیزد». در خاتمه مراسم، قطعنامه ای در ۶ ماده صادر شد که در آن ضمن تأکید به اهمیت آزادیهای اجتماعی و فردی در اسلام، هشدار داده شد که «ما اعلام می داریم فصل

۱۵ فروردین ۶۲

گاز...
عده ای از خدا بی خبر با پشت پا زدن به خون شهدا بار دیگر حجابی و پرده دری به جامعه اسلامیان خدشه وارد نمایند.»

دومین سمینار «زن از دیدگاه اسلام» به مناسبت تولد حضرت فاطمه و روز زن از طرف دانشگاه الزهرا و سازمان تبلیغات تشکیل شد. در این سمینار، حقوق زنان در زمینه کارنیمه و تنظیم مسایل اقتصادی خانواده مورد بررسی قرار گرفت. در پایان سمینار قطعنامه ای در ۱۳ ماده قرائت شد که در آن آمده است

۱۵ فروردین ۶۲

حضرت
لامی
وقت و
ن این
ن «ما

زنان مسلمان حضرت فاطمه زهرا «س» را که با زندگی ساده در خانه ای محقر بزرگترین میراث معنوی را به بشریت عرضه کرد تنها الگوی زنان دانسته و با قالبهای شرقی و غربی که از مظاهر کفر و شرکند حرب کرده و با آنها به شدت مبارزه خواهیم کرد.»

۲۲ فروردین ۶۲

در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، لایحه مرخصی زایمان بانوان شاغل در کادر آموزشی وزارت آموزش و پرورش مورد بحث و بررسی قرار گرفت و رد شد. قائمی مخیر کمیسیون آموزش و پرورش گفت «علت اینکه این لایحه در کمیسیون رد شده این است که این یک نوع تبعیض در بین بانوان است که در دیگر مشاغل در ادارات و وزارتخانه ها مشغول انجام وظیفه هستند. ما ۱۸۰ هزار نفر خاتم در کادر آموزشی داریم که اگر صدی ۱۰ نفر از این بانوان حامله شوند ۱۸ هزار نفر در سال می باید مرخصی زایمان بگیرند و این امر موجب اشکال و نقصان در امور آموزشی کشور خواهد شد.» یکی از موافقین لایحه گفت «اصولاً کارمندی که در آموزش و پرورش کار می کند کارش را نمی شود با دیگر کارمندان ادارات مقایسه کرد. و دیگر اینکه ما برای زن چه رسالتی قائل هستیم. اگر ما معتقد به رسالت زن که تربیت فرزند و خدمتگزار به جامعه است می باشیم چه اشکالی دارد که در مدت کارش چند سالی به او مرخصی بدهیم که به تربیت فرزندانش پردازد.»

فروردین ۶۲

گروهی از زنان «جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور» در آلمان، اعلامیه ای صادر کردند و طبق آن انشعاب خود را به دلیل ناهماهنگی فکری با گروه دیگری از زنان در جنبش مستقل، اعلام کردند. دلیل ناهماهنگی فکری، طبق این اعلامیه، گرایش گروه دیگر به رد کردن مسئله ستم طبقاتی زنان و اعتقاد گروه دیگر به اینکه «ستم جنسی بر زن ستمی است که بر تمامی زنان چه زن کارگر و چه بورژوا اعمال می گردد و تفاوتی نمی کند زیرا که تنها بر جنس زن روا می شود». گروه انشعاب کننده معتقد هستند که «هر چند ستم جنسی بر زن طبقه نمی شناسد لیکن درجه این ستم بر اقشار و طبقات مختلف که زنان نیز در آن جای دارند متفاوت است و در نتیجه اهداف مبارزاتی آنان نیز یکی نمی باشد و خواستهای زنان بورژوا با مبارزات طبقاتی زنان تحت ستم و

زحمتکش و زنان کارگر هیچگونه فصل مشترکی نداشته و در قدم اول یکی رو در رو و در مبارزه علیه دیگر است.»

۲۸ فروردین ۶۲

طبق گزارش روزنامه ایران‌شهر، «طرح ۶۹ ماده ای خدمت وظیفه عمومی» در مجلس شورای اسلامی تصویب شد. موحدی ساوجی مخبر کمیسیون خاص امور داخلی و دفاع ضمن توضیحاتی در این باره گفت «در تبصره ای که برای ماده یک ذکر شده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی موظف شده موقعی که آمادگی لازم را داشت و شرایط فراهم شد که همه جوانب شرعی اش منظور بشود برای خانمها و خواهران مسلمان ما آموزش لازم را هم به آنها بدهند که آمادگی کامل را داشته باشند.»

۳ اردیبهشت ۶۲

آخوندی، معاون سیاسی اجتماعی وزارت کشور، اعلام کرد که مردم باید ازدواج و خرید و فروش با افغانه مقیم ایران خودداری کنند.

۸ خرداد ۶۲

لایحه «خدمت نیمه وقت بانوان» در جلسه علنی مجلس تصویب شد و سازمان امور اداری و استخدامی کشور مسئول تنظیم اساسنامه خدمت نیمه وقت زنان شد.

۳۱ خرداد ۶۲

سرهنگ اعزازالدین مشکوتی رئیس اداره راهنمایی و رانندگی در گفتگویی درباره تعویض گواهی نامه رانندگی زنانی که عکس آنها فاقد حجاب اسلامی است گفت «موضوع ابطال این گونه گواهی نامه ها به هیچوجه صحت ندارد و علیرغم کمبود پرسنل و سنگین بودن وظیفه پرسنل صدور گواهی نامه، این امر با کلیه امکانات موجود ادامه دارد تا عکس روی گواهی نامه خواهران نیز بنا به علاقه شخصی امت مسلمان منطبق با سایر شئونات و قوانین جمهوری اسلامی ایران باشد.»

۴ تیر ۶۲

طبق گزارش روزنامه ایران‌شهر، تعدادی زن بهائی به طور مخفیانه در زندان شیراز اعدام شدند. این عده در شمار ۲۲ نفری بودند که دادگاه شرع شیراز ۶ ماه پیش آنها را به مرگ محکوم کرده بود.

نیمه دیگر

طبق اطلاعیه ای، خبر انتشار نشریه ای به نام «نیمه دیگر» برای زنان ایرانی به همت گروهی از زنان ایرانی در بریتانیا داده شد. شماره اول نشریه در آینده نزدیکی به چاپ خواهد رسید و در اطلاعیه انتشار آن آمده است «ما پیرو نظر واحدی نیستیم و برخورد عقاید را برای شناختن و مبارزه کردن ضروری می دانیم. تنها معیار ما، تنها تعهد مشترک ما، تعهد به دفاع از حقوق زن و مبارزه برای رهایی است. بازتاب این تعهد در صفحات دفتر، چه به صورت شعر و داستان، تحلیل و انتقاد، طرح و تصویر، بازگویی تجربیات، مدیون آنانی خواهد بود که به قدم یا قلمی ما را یاری کنند».

۱ مرداد ۶۲

مجلس شورای اسلامی، بررسی طرح تأمین زنان بی سرپرست را آغاز کرد. خانم بهروزی به عنوان موافق با این طرح اظهار داشت «متأسفانه پس از گذشت چهار سال هنوز دولت با وجود اینکه نص قانون اساسی هم صراحت دارد در این مورد، لایحه ای به مجلس نفرستاده است . . . دیگر اینکه برخی از زنان که از شوهران خود طلاق می گیرند و دیگر به خانه شوهر بر نمی گردند می بایستی برای این قبیل زنان محل و مأوایی باشد که در آنجا زندگی کنند و به فساد کشانده نشوند. همچنین باید این قبیل زنان را به کار گیرند و از وجود آنها استفاده کنند».

۷ مرداد ۶۲

خبرگزاری آسوشیتدپرس به نقل از منابع ایرانی مخالف رژیم جمهوری اسلامی گزارش داد که ۵ دختر جوان که یکی از آنها فقط ۱۴ سال داشت در ایران اعدام شدند.

مرداد ۶۲

«انجمن زنان ایرانی» در واشنگتن اساسنامه خود را انتشار داد. در اساسنامه انجمن آمده است «انجمن زنان ایرانی تجمعی است مستقل و دمکراتیک که در منطقه واشنگتن به وجود آمده و اعضاء آن با حفظ اعتقادات مذهبی، اجتماعی و سیاسی خود تنها در راه رسیدن به هدفهای مشترک انجمن به دور هم گرد آمده اند». این انجمن مستقل بوده و «جهان بینی خاص بر آن غلبه ندارد». هدف انجمن «مبارزه برای احقاق حقوق طبیعی، انسانی و دمکراتیک زنان و برابری کامل زن و مرد» است.

۱۷ مرداد ۶۲

طبق گزارش حجت الاسلام مرتضی مقتدائی سخنگوی شورای عالی قضائی، این شورا در جلسه امروز خود راجع به «جلوگیری از اشاعه فحشا و عدم رعایت حجاب اسلامی بانمها در سطح ... و چگونگی کیفیت مبارزه با این کار به طور قاطع» تصمیماتی اتخاذ کرد که نتیجه بعداً اعلام خواهد شد.

۳۱ مرداد ۶۲

آگهی پذیرش طلبه زن برای حوزه علمیه قم در روزنامه با انتشار یافت. طبق این آگهی «خواهرانی که دارای حداقل مدرک سوم راهنمایی با حداکثر سن جهت خواهران راهنمایی ۱۶ سال، نظری ۱۸ سال، دیپلم ۲۰ سال و حداقل معدل آخرین سال تحصیلی ۱۴ می باشند، دانشجویی پذیرد. خواهرانی که مایلند برای ثبت نام با در دست داشتن فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی و نامه کتبی پدر، مادر یا همسر ... جهت ثبت نام مراجعه نمایند».

مرداد ۶۲

گزارش هشتمین سمینار جنبش مستقل زنان ایرانی که به مدت دو روز در شهر هانور برگزار شد، انتشار یافت. طبق این گزارش حدود ۶۰ زن ایرانی از شهرهای مختلف اروپا در آن شرکت کردند و موضوع سمینار «بررسی دیدگاههای مختلف در مورد مسئله زنان» بود. در طی این سمینار دو نظر متفاوت در مورد مسئله زن که یکی «طبقاتی» و دیگری «فمینیستی» بود ابراز گردید. در این گزارش آمده است که «اشکالاتی که برشمردیم به علاوه فضای سنگین و غیردوستانه حاکم در سمینار که مانع پیشرفت کار و ادامه فعالیت بود موجب شد که اکثر شرکت کنندگان به این نتیجه منطقی دست یابند که بهتر است به جای جر و بحث در یک جمع ناهمگون هر کس در جمعی که بهتر می تواند کار کند به فعالیت خود ادامه دهد تا هم از هدر رفتن انرژی و نیروئی که صرف مقابله با یکدیگر می کنیم جلوگیری شود و هم هر کس با شرکت در گروه همفکران خود از شرایطی که لازمه پیشرفت فکر و فعالیت است برخوردار شود، تا زمانی که برنامه و راه و روش مبارزه ما بهتر شکل بگیرد و اشکال همکاری وسیع آینده و مبارزه مشترک بر مبنای یک برنامه مشخص میسر گردد».

روزنامه پیام آزادی، نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال نامه ای از ایران در مورد وضعیت زنان به چاپ رسانید و خواستار انعکاس وسیع آن در سطح مطبوعات گردید. در این نامه وضعیت اسفناک اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی زنان اقشار مختلف تشریح شده و در پایان آمده است «زنان که بسیار صدمه خورده اند و شکسته شده اند به سختی اما بهر حال روی پاهای خود ایستاده اند. این شکسته ها اکنون فقط به امید روزی زندگی می کنند که رژیم را ساقط شده ببینند. ... در صف ها، در وسایط نقلیه، در ادارات دولتی، در زندانهای رژیم، در مساجد، کمیته ها، حتی در هنگامی که می روند تا جنازه یا وصیت نامه فرزندانشان را بگیرند، رو در رو با رژیم می ستیزند. زنان ایرانی در اوج شکستگی پرچمدار مبارزه ای بی امان هستند، و مردان به ناچار باید در دوره ای از زمان نه چندان دور از آنان پیروی کنند».

طبق گزارش روزنامه ایرانشهر، ناطق نوری وزیر کشور تهدید کرد که «ملت ما نمی تواند نقض قوانین را تحمل کند و ما هم همیشه نمی توانیم جلouxشم مردم را بگیریم. این اقلیت باید به هوش بیایند و بر اساس قانون هم بی حجابی جرم است. قانونی در مجلس تنظیم شده است که تبصره ای بر ماده ۱۳۳ است که اگر زنانی بدون حجاب شرعی در معابر حاضر شوند به ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهند شد.» و ناطق نوری در ادامه سخنان خود گفت «نیروهای انتظامی موظفند با متظاهرين به فسق و یا بی حجابی علنی برخورد کنند. اول نصیحت کنند اگر موثر نبود دستگیر و به قوه قضائیه تحویل نمایند و این را به عنوان یک دستور تلقی نمایند».

طبق گزارش نشریه مجاهد سازمان عفو بین الملل اعلام کرد که تعداد اعدامها در ایران از انقلاب تا کنون به طور قابل ملاحظه ای بیشتر از ۵۰۰۰ اعدامی است که تا کنون رسماً اعدام شده است. طبق نظر عفو بین الملل، از جمله قربانیان این اعدامها نوجوانان و زنان حامله هستند. کم سن ترین اشخاصی که گفته می شود اعدام شده اند یک دختر ۱۱ ساله در اصفهان بوده است. اکثر اعدام شدگان شکنجه شده بودند.

۲۳ مهر ۶۲

طبق اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس شیوه های شکنجه زنان، شامل قطع جیره شیر و خوراک نوزادان و کودکان خردسال و تجاوز است. همچنین گزارش داده شد که مادرانی که سر مزار فرزندان اعدام شده خود حاضر می شوند دستگیر می شوند. در این رابطه گروههای مخصوصی از پاسداران مسلح مرد و زن با لباسهای معمولی گورستان بهشت زهرای تهران را کنترل می کنند.

۲ آبان ۶۲

در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، طرح تأمین زنان و کودکان بی سرپرست به تصویب مجلس رسید و بر اساس آن،

دولت متوقف شد حداکثر ظرف سه ماه لایحه ای در این زمینه تهیه و تقدیم مجلس کند. طرح تصویب شده در این جلسه به شرح زیر است: «ماده واحده - دولت مکلف است نسبت به تضمین بیمه و رفاه زنان و کودکان بی سرپرست موضوع بند چهارم اصل بیست و یکم قانون اساسی اقدام و حداکثر ظرف سه ماه لایحه آن را برای تصویب به مجلس تقدیم دارد.»

۲۹ آبان ۶۲

طبق گزارش روزنامه کیهان، طرح زنانه و مردانه کردن اتوبوسهای شیراز که روز گذشته از سوی شهرداری این شهر به اجرا درآمد، به دنبال اعتراض مردم، توسط مسئولین طرح مزبور متوقف شد.

۳۰ آبان ۶۲

طبق گزارش روزنامه کیهان، گروه کثیری از خواهران حزب اللهی شیراز به همراه خانواده معظم شهداء، دانش آموزان مدارس و مربیان امور تربیتی به پشتیبانی از لزوم رعایت حجاب اسلامی دست به یک راه پیمایی باشکوه زدند.

۱۱ آذر ۶۲

طبق گزارش روزنامه ایرانشهر، هفت کشور اسلامی به سرکردگی ایران قطعنامه ای را به سازمان ملل ارائه کرده اند که در آن از همه کشورهای عضو خواسته است «فحشاء و انواع دیگر انسان فروشی را منسوخ کنند.» کشورهای کویت، لیبی، مالزی، پاکستان، سودان و ترکیه نیز پیش نویس این قطعنامه را که به کمیته اجتماعی مجمع عمومی سازمان ملل ارائه شده امضاء کرده اند.

نیمه دیگر

بیانیه «انجمن آزادی زن» در روزنامه انقلاب و آزادی، ارگان انجمن آزادی، به چاپ رسید. در این بیانیه گفته شد «انجمن آزادی زن یک تشکل خودمختار زنان ایرانی در تبعید است که در بهار ۱۹۸۰ در حمایت و پشتیبانی از مبارزات زنان ایران برای آزادی شکل گرفت ... انجمن آزادی زن معتقد است که وحدت مارکسیسم مارکس و فمینیسم نه تحمیلی از خارج بلکه حرکتی است که از درون نهضت سرچشمه می گیرد. مارکسیسم اصیل، فمینیسم را چون بعدی اساسی در بردارد و فمینیسم نیز واضح ترین بیان، یعنی انقلابی ترین مفهوم خود را در مارکسیست هومانیزم می یابد».

سازمان های مختلف سلطنت طلب در خارج از کشور، روز ۱۷ دی را به مناسبت «روز آزادی زن» به زنان ایرانی تبریک گفته، مقالات و سخنرانیهایی در مورد مقام زن در دوران سلطنت پهلوی انتشار دادند.

حجت الاسلام مقتدائی سخنگوی شورای عالی قضائی در زمینه شرایطی که در هنگام عقد نکاح می تواند مطرح شود گفت «در یکی از جلسات شورای عالی قضائی این مطلب بحث و بررسی شد و مقرر گردید هر گاه طلاق بنا به خواست زوجه نباشد و طبق تشخیص دادگاه اگر تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء اخلاق و رفتار وی نباشد زوج موظف است گاهی یک پنجم، یک ششم، و یا نصف دارائی خود را که در ایام زناشویی به دست آورده یا معادل آن را طبق نظر دادگاه بلاعوض به زوجه منتقل نماید. البته اعتبار این شرط زمانی است که در حین اجرای عقد نکاح مورد توافق زن و شوهر واقع شده و به امضای هر دو طرف برسد.» سخنگوی شورای عالی قضائی سپس از ائمه جمعه و جماعات استانها و شهرستانها و علما و فضلاء حوزه های علمیه و سردفتران خواست «قبل از اجرای صیغه عقد شرط فوق و همچنین سایر شروطی را که در سند عقدنامه مندرج است برای زن و شوهر خوانده و خوب تفهیم نمایند و در هر مورد از طرفین امضاء بگیرند و به آنها تذکر بدهند که توافق در مورد شرایط مندرج در عقدنامه الزامی نیست».

۱۹ بهمن ۶۲

روزنامه کیهان، مصاحبه مفصلی با اعضای شورای سردبیری مجله زن روز به مناسبت «۱۹ بهمن سالروز ولادت حضرت زینب (س) و روز زن» را به چاپ رسانید. در این مصاحبه، فیروزه گل محمدی یکی از سردبیران زن روز گفت «ما از برادران و بخصوص خواهران نماینده مجلس که می باید حساسیت بیشتری نسبت به حقوق زن داشته باشند، گله مندیم و امیدواریم در دوره بعدی، شاهد فعالیتهای چشمگیری در این زمینه باشیم». در جواب به سؤال در مورد خواستههای زنان مسلمان، وی گفت «حدود و شرح وظایف و توقعات زنان مسلمان را قوانین اسلامی، ملهم از قرآن و سنت بیان فرموده و ما چیزی اضافه بر آن نداریم که بگوئیم». وی در زمینه وظایف زنان برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی اضافه کرد «مهمترین وظیفه زن مسلمان، گرم نگاه داشتن کانون خانواده و تربیت صحیح ثمرات آن، یعنی کودکان می باشد. در این باره، رهنمودهای امام عزیز بسیار آموزنده و سازنده است که می توان با الهام از آنها آینده جمهوری اسلامی را تضمین کرد».

۱۹ بهمن ۶۲

طبق اطلاعیه ای، تشکیل «کمیته موقت برگزاری بزرگداشت روز جهانی زن» در پاریس به اطلاع عموم رسید. هدف این کمیته شامل «تدارک نشستی برای طرح و برابر نهادن نظریات افراد، محافل و گروه های مبارز ایرانی پیرامون مسائل جنبش زنان در ایران» است.

۵ اسفند ۶۲

خبرگزاری رویتر در رابطه با برگزاری چهل و یکمین کمیسیون حقوق بشر در ژنو اطلاع داد که به اطلاع این کمیسیون رسیده است که «نوزادان متعددی که در زندانهای ایران به دنیا می آیند از غذا و مواظبت کافی برخوردار نیستند». در گزارشهایی که در اختیار کمیسیون قرار گرفته است آمده است که تعدادی از زنان باردار مدت کوتاهی پس از وضع حمل در برابر جوخه های آتش قرار گرفتند. در مواردی، فرزندان زنان اعدام شده به دست سایر زنان زندانی سپرده می شوند. همچنین گزارش داده شد که طی شکنجه دختر جوانی، کلمه «مجاهد» با آتش سیگار روی سینه وی نوشته شد.

۱۲ اسفند ۶۲

روزنامه ایرانشهر متن نامه «زنان پناهنده ایرانی در برلن غربی» را به چاپ رساند. در این نامه نمونه های بیشماری از ستم کشیدگی زنان در جمهوری اسلامی برشمرده شده است. در پایان نامه آمده است «زنان ایران به مبارزه ادامه می دهند. ما با این زنان آزاده ابراز همبستگی می کنیم و از تمام سازمانهای دفاع از حقوق بشر و مراجع بین المللی، مطبوعات، سازمانهای زنان و سازمانهای آزادیخواه دنیا می خواهیم که در این مبارزه ما را یاری کنند».

۱۷ اسفند ۶۲

گروههای مختلف زنان ایرانی در خارج از کشور، روز هشتم مارس، روز جهانی زن، را در شهرها و کشورهای مختلف جهان جشن گرفتند و نشریات مختلف ایرانی مقالاتی به مناسبت این روز درباره موقعیت زنان ایرانی در جمهوری اسلامی به چاپ رساندند.

۲۶ اسفند ۶۲

گزارش دهمین سمینار سراسری جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور که در شهر گوتینگن آلمان تشکیل یافته بود انتشار

از روزنامه در

یافت. موضوع بسیار گسترده و پویای آن بود. در سمینار آینده نیز به این بحث ادامه داده شود.

کشور انتشار اسفند ۶۲

شماره اول فصلنامه «نیمه دیگر» در خارج از ایران یافت. در سرسخن آن توضیح داده شده است که این فصلنامه است و تابع نظر واحدی نیست. این نشریه به همت گروه ایرانی برای پیشبرد بحث و گفتگو در مورد موقعیت انتشار می یابد و در نتیجه عمل انعکاس همه گونه نظرات ایدئولوژیک در مورد مسئله زن در ایران است.

فصلنامه مستقل

و هی از زنان

زنان ایرانی

ت سیاسی و

نگاهی به مسایل روز زنان در فاصله دو شماره

تنظیم از: شیدا گلستان

روز زن در جمهوری اسلامی

در ۱۵ فروردین ۱۳۶۷ به مناسبت روز زن، که در جمهوری اسلامی مصادف با تولد حضرت فاطمه زهراست، «کنگره بین المللی زن و انقلاب جهانی اسلام» توسط جمعیت زنان مسلمان جمهوری اسلامی برگزار شد. این کنگره با شرکت بیش از ۸۵ تن زنان مسلمان و مقامهای دولتی از جمله خامنه ای (رئیس جمهور)، هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس)، و موسوی (نخست وزیر) در سالن هتل لاله تهران برپا بود. زنان مهمان از کشورهای مختلف آمده بودند و مسلمان بودن خصیصه مشترک همه مهمانان بود. کنگره با سخنرانی رئیس جمهور آغاز شد و پس از آن زنان ایرانی و خارجی مسلمان درباره اهمیت حقوق زن در اسلام صحبت کردند. از جمله خانم فاطمه سعیدعلی وزیر فرهنگ تانزانیا اظهار داشت «اسلام تنها دین، ایدئولوژی و مرامی است که می تواند حقوق زن را ادا کند و او را در موقعیت خوبی قرار دهد» (کیهان هوایی، ۲۴ فروردین ۱۳۶۷). در ادامه این برنامه خانم راکهی شاعره جمهوری اسلامی دو قطعه شعر در وصف انقلاب اسلامی و آیت الله خمینی قرائت کرد و سپس خانم گوهرالشریعه دستغیب نماینده مجلس شورای اسلامی و عضو شورای مرکزی جمعیت زنان ایران به بحث در پیرامون «موقعیت زن در قرآن و سیره نبوی» پرداخت. در طول برگزاری کنگره زنان مهمان که سر و صورت خود را با روسری و پوشیه پوشانده بودند به اهمیت حجاب در اسلام اشاره کردند. از جمله خانم کورودا از ژاپن، که بیش از ۲۰ سال است مسلمان شده، اظهار داشت «زنان مسلمان باید حجاب داشته باشند»

دیدار از خانواده شهدا، شرکت در جشن ازدواج یک پاسدار فعال در جبهه و دیدار با آیت الله خمینی و آیت الله مشکینی و سفر به قم از جمله برنامه هایی بود که دست اندرکاران کنگره برای مهمانان خارجی تدارک دیده بودند. درگیری حجاج ایرانی با پلیس عربستان سعودی در مکه در سال گذشته از دیگر مسایلی بود که در کنگره مطرح شد. در این رابطه فیلمی برای مهمانان نمایش داده شد. به گزارش **کیهان هوایی «زنان**

مهمان از آزادی و شجاعت زنان ایرانی در قالب مادران و همسران شهدا و جانبازان و مفقودانها انگشت حیرت بر دهان می‌گزند و در جستجوی علل و عوامل رشد زن ایرانی هستند». (۲۴ فروردین ۱۳۶۷)

این بانوان «اندیشمند» ایرانی و خارجی شرکت کننده در کنگره هیچ آمار و شواهدی مبنی بر برتری ایدئولوژی اسلام به سایر ایدئولوژیها در رابطه با مسئله زن ارائه ندادند. مسایل مطروحه در کنگره از حد شعارهای متعارف در جمهوری اسلامی که «زن مسلمان باید حجاب داشته باشد» و از «دامن زن مرد به معراج می‌رود» تجاوز نکرد.

آیا در صدر اسلام هم روز زن وجود داشت؟ جمهوری اسلامی پدیده روز زن را از کشورهای مدرن صنعتی سرمایه داری و سوسیالیستی به عاریه گرفته تا بینش واپس گرایانه خود را در قبال مسئله زن لاپوشانی کند. برگزاری «کنگره جهانی زنان» در جمهوری اسلامی بهانه ای است برای تأکید بر مسئله حجاب و حقانیت «علمی» بخشیدن به قوانین عقب افتاده اسلامی در رابطه با مسئله زن، قوانینی که قوای فکری و شعوری زن را ناقص می‌داند و بر این اساس زن را ذیصلاح شرکت در بسیاری از امور اجتماعی نمی‌داند. برگزاری «روز زن» در جمهوری اسلامی یعنی لوٹ کردن اهمیت اصلی چنین روزی.

روز زن اولین بار در سال ۱۹۰۸ توسط حزب سوسیالیست در آمریکا مطرح شد. پس از آن که به تقاضای زنان آمریکا ۲۸ فوریه به عنوان روز تظاهرات زنان در مبارزات تحصیل حق رأی سیاسی شناخته شد، چنین پدیده ای به سرعت توجه فمینیستها و سوسیالیستهای دنیا را جلب کرد. در سال ۱۹۱۰ در دومین کنفرانس زنان سوسیالیست در کپنهاگ به پیشنهاد کلارا زتکین (از فعالین حزب سوسیال دمکرات آلمان و از اولین تئوریسین های سوسیالیستی «مسئله زن» که استقلال اقتصادی را شرط اصلی رهایی زنان می‌دانست) روز ۸ مارس به عنوان روز بین المللی مبارزات تحصیل حق رأی سیاسی زنان برگزیده شد. از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا کنون، هم زمان با رشد و فراگیری «جنبش زنان» در کشورهای پیشرفته صنعتی روز ۸ مارس، «زن روز»، از اعتبار روزافزون جهانی خاصی برخوردار گردیده است. «روز زن» سمبل مبارزات زنان دنیا برای بدست آوردن حقوق اجتماعی - فرهنگی - سیاسی آنان بوده و هست. در جمهوری اسلامی که زنان در هیچ زمینه ای از حقوق برابر بهره مند نیستند به رسمیت شناختن چنین روزی صرفاً جنبه تبلیغاتی دارد، آنهم در شرایطی که جدی گرفته نشدن زنان در مسایل سیاسی - اجتماعی حتی برخی از زنان حزب الهی همکار با رژیم را به شکایت واداشته است. مرضیه حدیدچی نماینده مجلس اسلامی طی چهار سال نمایندگی در دوره دوم مجلس بیش از ۲ یا ۳ بار آنهم به مناسبت های دستوری اجازه صحبت کردن پیدا نکرد. در یک نظرخواهی از نمایندگان دوره اول و دوم مجلس اسلامی بوسیله روزنامه کیهان ایران، این خانم از تعداد بسیار کم نمایندگان زن و همچنین از نحوه برخورد آقایان نماینده با خانمها گلایه کرد. بسیاری از نمایندگان مرد در مجلس اسلامی به وی گفته اند بهتر است به جای آمدن به مجلس به خانه برود و

آشپزی کند. (کیهان لندن، ۲۵ فروردین ۱۳۶۷)

در جمهوری اسلامی «روز زن» دستاویزی است تا رژیم فرهنگ و سیاستهای ضد زن خود را در پشت شعار پرصمطراق و توخالی «حقوق زن در اسلام» مخفی نماید. به علاوه برگزاری «کنگره زنان» و بیشتر کنگره های «بین المللی» در جمهوری اسلامی اهداف تبلیغاتی دیگری نیز دارد که شاید مهمترین آن حقانیت بخشیدن به سیاستهای رژیم در جنگ با عراق است، جنگی با یک میلیون نفر کشته ایرانی و صدها هزار جوان عراقی. تمام سیاستهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی از آغاز جنگ تا کنون همه و همه در خدمت تبلیغ حقانیت رژیم در این جنگ بوده است. برگزاری «روز زن» و «کنگره جهانی زنان» نیز از این قاعده مستثنی نیست. همانطور که قبلاً ذکر شد برنامه هایی که برای مهمانان این کنگره ترتیب داده شده بود همه در رابطه با جنگ بود (از جمله دیدار از خانواده شهدا و ...) و در جهت تبلیغ «آزادگی و شجاعت مادران و همسران شهدا»، تبلیغاتی برای مصارف داخلی و خارجی.

البته با شکستهای پی در پی یک سال گذشته در جنگ با عراق به خصوص با از دست دادن شبه جزیره «فاو» در فوریه ۱۹۸۸ (شبه جزیره ای که از اهمیت استراتژیکی خاصی برخوردار است به مدت ۲ سال در تسخیر قوای جمهوری اسلامی بود) رژیم حاکم، به عینیت به عدم پیروزی خود در این جنگ پی برده است. شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» دیگر محبوبیت توده ای میان جوانان حزب اللهی ندارد چه که هزینه اقتصادی و به خصوص انسانی بسیار عظیم این جنگ بی پیروزی باورهای آنان را نیز خدشه دار کرده است. جمهوری اسلامی برای حفظ بقای خود نیاز به نشان دادن حقانیت و به خصوص مظلومیت خود در این جنگ دارد. «روز زن» و «کنگره زنان» بهانه خوبی است تا جمهوری اسلامی تبریک های بی پایان خود و دوستان «اندیشمند» بین المللی خود را نثار زنائی کند. که شوهران و پسران خود را در جنگی عبث و بی پیروزی از دست داده اند.

علاوه بر این جمهوری اسلامی در پوشش «کنگره جهانی زنان» سعی دارد انزوای سیاسی خود را در صحنه بین المللی مخفی کند، به خصوص که روابط جمهوری اسلامی حتی با دوستان مسلمان خود سوریه و لیبی نیز تبدیل به روابط متزلزلی گردیده است.

زن در سینمای کنونی ایران

رخشان بنی اعتماد از معدود کارگردانان زن در سینمای ایران است، فارغ التحصیل رشته کارگردانی از دانشکده های هنرهای دراماتیک تهران و سازنده چندین فیلم مستند در زمینه مسایل اقتصادی برای تلویزیون جمهوری اسلامی ایران. این خانم در بهمن ماه ۱۳۶۶ اولین کار سینمایی خود را به نام «خارج از محدوده» در ششمین جشنواره فیلم فجر جمهوری اسلامی به نمایش گذاشت، فیلمی که مورد توجه منتقدین و تماشاگران قرار

گرفت. در مصاحبه ای با **کیهان هوایی** رخشان بنی اعتماد به پاره ای از مشکلات زنان در سینمای فعلی ایران اشاره کرد (**کیهان هوایی**، ۴ خرداد ۱۳۶۷). از جمله اینکه به طور نسبی امکانات کار برای زنان در زمینه های تولید و ساخت فیلم، چون کارگردانی، فیلمبرداری، طراحی صحنه، تدوین گر، بیشتر از امکانات مشابه در زمینه بازیگری است. دیگر اینکه زن در سینمای فعلی ایران شخصیتی غلوشده از فداکاری، مسئولیت و بردباری دارد. البته جمهوری اسلامی موفق به حذف زنان از صحنه سینما و تئاتر ایران نگردیده است.

در جشنواره ششم فجر پروانه معصومی جایزه بهترین بازیگر جشنواره را نصیب خود کرد. ولی مشکلات فراوانی که زنان بازیگر در جمهوری اسلامی با آن مواجه هستند شاید کمتر دامنگیر زنان مشغول در زمینه های ساخت و تولید فیلم باشد. در خرداد ماه ۱۳۶۷ در آزمون ویژه دختران برای ورود به مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی تعداد ۴۳۰۰ نفر داوطلب وجود داشت تا ۵۰ هنرجو انتخاب شوند (**کیهان هوایی** ۱۸ خرداد ۱۳۶۷). این تعداد داوطلب زن برای آموزش فعالیتهای مربوط به ساختن فیلم در جمهوری اسلامی رقم قابل توجهی است و احتمالاً بازتاب امکانات نسبی آموزش و اشتغال زنان در این زمینه.

مسئله دیگر تصویرسازی زن در سینمای کنونی ایران است. نگاهی به اخبار سینمای ایران موید نظر خانم بنی اعتماد است که سینمای ایران تصویر تک بعدی و غلوشده ای از صبوری و شجاعت از زن ایرانی ارائه می دهد (**کیهان هوایی** ۱۱ خرداد ۱۳۶۷) به عبارت دیگر زن ایده آل در سینمای فعلی ایران «زن خوب فرمانبر پارسا» است.

در اغلب فیلمهای فارسی قبل از انقلاب کلیت وجودی زن در جاذبه جنسی او خلاصه می شد و زن به عنوان سمبل سکس مایه حظ بصر و سرگرمی آقایان بود. ولی اگر فیلمهای فارسی آن دوره تأکید بر عروسکی بودن زن در صحنه اجتماع داشت، فیلمهای فارسی بعد از انقلاب به کل منکر جنسیت زنانه است. در این گونه فیلمها زن ایده آل زنی است سر تا پا پوشیده که در نقش همسر، مادر و یا خواهر فداکار و صبور و مقاوم مشکلات زندگی را با بردباری و متانت حل و فصل می کند، بی آنکه خم به ابرو بیاورد.

باید یادآور شد که موضوع بسیاری از فیلمهای فارسی چند سال اخیر مسایل خانوادگی است. در این فیلمها سوژه اصلی مسایل روزمره چون ناهمگونی سنی افراد خانواده، دخالت اقوام در زندگی زن و شوهر، روابط همسایه ها و دعوی بچه ها است. در این میان زنان «خوب» نقش میانجیان صبور و صالحی را دارند که نقش مرکزی آنان حل و فصل مسایل خانوادگی است.

بنابراین سینمای ایران چه در سالهای قبل و یا بعد انقلاب قادر به تصویرسازی واقع گرایانه ای از پیچیدگیهای انسانی - عاطفی زن ایرانی نبوده است. این خود بازتاب فقر فرهنگی و اجتماعی ایران است.

به هر حال علیرغم وجود مشکلات عدیده ای که دامنگیر زنان در جمهوری اسلامی است زنان هنوز در پشت و در روی صحنه سینما و تئاتر حضور دارند. حضورشان مایه

فعالیت‌های زنان ایرانی

فانج از کشور



تنظیم از: زهرا امیدوار

جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور

دومین دفتر مشاوره ای جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، در شهر برلن در آلمان غربی گشوده شد (دفتر دیگر آنها در شهر فرانکفورت است). در زیر اعلامیه ای را که به این مناسبت داده اند مشاهده می کنید.

ما چه کسانی هستیم؟

- ۱- ما زنانی هستیم که برای بدست آوردن حقوق مساوی و بر علیه تبعیض جنسی مبارزه می کنیم.
- ۲- ما هیچگونه وابستگی به احزاب و گروههای سیاسی موجود نداریم.
- ۳- این دفتر مشاوره متعلق به زنان خارجی و آلمان به ویژه زنان ایرانی است.

ما چه خواستهایی داریم؟

- ۲- ما خواهان همبستگی و حمایت زنان ایرانی و آلمانی هستیم، با نشستها،

بحثها، جشنها و تبادل نظر سعی بر این داریم که مشکلات گوناگون زنان ایرانی را در آلمان و ایران مطرح نمائیم.

— برنامه های سیاسی و فرهنگی ما در جهت بدست آوردن حق حاکمیت زنان بر سرنوشت خویش و از بین بردن هر گونه تبعیض جنسی در اجتماع میباشد.

فعالیت‌های ما کدامند؟

۳— دفتر مشاوره زنان سعی بر این دارد تا حد امکان به کمبودها و مشکلات زنان با همکاری مشاورین در زمینه های حقوقی، بهداشتی، تحصیلی و شخصی رسیدگی کند.

الف — مشاوره حقوقی

برای رسیدگی به مسائل حقوقی در زمینه های قوانین پناهندگی، حقوق خارجیان، مشکلات اقامت و مشکلات خانوادگی دوشنبه اول هر ماه می توانید با وکیل متخصص به طور رایگان مشورت کنید.

ب — مشاوره بهداشتی

راهنمایی زنان در دوران بارداری، روابط جنسی، آشنائی با امکانات جلوگیری و کمکهای پزشکی دیگر در این زمینه.

ج — مشاوره تحصیلی

ما می توانیم در مورد امکانات و شرایط گرفتن پذیرش در دانشگاهها و مدارس عالی و حرفه ای و دریافت بورس تحصیلی شما را راهنمایی کنیم. همچنین در پر کردن فرمهای دانشگاهی کمکهای لازم را انجام می دهیم.

زبان آلمانی

تدریس زبان آلمانی این امکان را به زنان می دهد تا به تنهایی قادر به انجام کارهای روزمره خود باشند. در ساعات درس ما از کودکان شما مراقبت و نگهداری خواهیم کرد.

ما امیدواریم غیر از برنامه های ذکر شده با شرکت و پیشنهادات سازنده شما قادر به تشکیل گروهها و برنامه های دسته جمعی هنری و کارهای سرگرم کننده نظیر تئاتر، رقص و همچنین کارهای دستی باشیم.

تلفن: ۲۵۱۶۲۱۸ - ۰۳۰

آدرس:
Friedrichstr. 31
1000 Berlin 61
U-Eahn Kochstraße

کانون زنان ایرانی مقیم نروژ

این کانون فعالیت خود را از تاریخ ژانویه ۱۹۸۸ شروع کرده است و خواهان روابط هر چه گسترده تر با دیگر کانونهای ایرانی جهت کسب و تبادل تجربیات می باشد: اعلامیه موجودیت این کانون را در زیر ملاحظه می کنید.

زنان هموطن

همه ما می دانیم که همزمان با ورود به نروژ، ما در عرصه های گوناگون و در محیط خارج از کشور با مسائل و مشکلات جدیدی از جمله در رابطه با فراگیری زبان نروژی، شناخت فرهنگ این جامعه و عدم آشنائی با مقررات و قوانین پناهندگی قرار می گیریم. از این رو وجود یک کانون زنان که بتواند در عین کمک کردن به تازه واردین برای تطبیق با محیط جدید، حافظ سنتها و مرام و رسومات ایرانی ما نیز باشد، خیلی ضروری به نظر می رسد. ما به عنوان بخشی از زنان ایرانی مقیم نروژ و با همکاری و کمک صمیمانه گروهی از دانشجویان از Social høyskole یک کانون زنان تشکیل داده ایم که اساسنامه آن به شرح زیر می باشد.

اساسنامه کانون زنان ایرانی مقیم نروژ

کانون تجمعی مستقل، فرهنگی، اجتماعی و علمی است. کانون در برگیرنده تمامی هموطنان مقیم نروژ می باشد که در ضدیت با رژیم خمینی هستند. این کانون هیچگونه وابستگی گروهی ندارد و در جهت اهداف ذیل تلاش می ورزد.

اهداف و برنامه های کانون

— حمایت و دفاع از حقوق پناهندگان و اعتراض و مبارزه بر علیه هر نوع تبعیض و نقض حقوق پناهندگی.

— تماس با تشکلهای و سازمانهای مربوط به امور پناهندگی و یاری خواستن از آنها

در جهت رفع مشکلات.

— آشنا کردن زنان ایرانی مقیم نروژ با حقوق فردی و اجتماعی خویش و کوشش در راه تأمین این حقوق.

— تلاش برای گشودن مشکلات و یژه زنان ایرانی مقیم نروژ در زمینه های تحصیل، مشکلات درما، و بهداشتی.

— کوشش در راه زنده نگاه داشتن و گسترش بخشیدن و شناساندن فرهنگ ایران در بین مردم نروژ.

— تهیه و تنظیم برنامه های هنری، فرهنگی و برگزاری جشنهای ملی و سنتی برای ارتباط بیشتر ایرانیان با یکدیگر.

— ایجاد کتابخانه ای از کتابهای فارسی و نروژی و جمع آوری کاستهای موسیقی ایران.

— تهیه فیلمهای و یدئویی فارسی برای استفاده اعضای کانون.

— ترتیب تورهای مسافرتی دسته جمعی، خانوادگی و ایجاد امکانات ورزشی.

— پرداخت حق عضویت سالانه که حداقل سی کرون می باشد به آدرس زیر می بایست واریز شود.

ABC-BANK, KONTONR. 1607.505.1992

IRANISK KVINNEFORENING, 3. NORGE

INARZI

32, 1300 SANDVIK

Oslo, Norge

V / ATEFEH SELAH

ANTON WALLESV.

* دفتر کانون هر چهارشنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۳
خوش آمد شما هموطنان عزیز از هر طرح یا پیشنهادی بر
می کنیم.*

بعد از ظهر باز است. ضمن

رای بهبود کارمان استقبال

— برای تماس با کانون با آدرس زیر مکاتبه کنید:

GITI SABALANI

BJØRN STALLARES

0574 OSLO 5

Y. 7, LEIL. 406.

یست مدیره کانون

تشکل مستقل زنان ایرانی در جنوب

کالیفرنیا

اطلاعیه ای به شرح زیر از این گروه دریافت کرده ایم.

زنان آزادیخواه و مبارز

چنانکه اطلاع دارید جلسات متعددی پس از فراخوانهای ۱ و ۲ با شرکت تعداد زیادی از زنان ایرانی علاقمند به مسائل و مبارزات زنان تشکیل گردید. ثمره این نشست ها به وجود آمدن جمعی است به نام «تشکل مستقل زنان ایرانی در جنوب کالیفرنیا». این تشکل برای ارتباط، همبستگی و همکاری بین فعالیتهای گوناگون آموزشی و مطالعاتی، سیاسی، فرهنگی و مبارزاتی اعضاء تشکیل دهنده آن به وجود آمده و شامل افراد مختلف، جمع های مطالعاتی و کانون هایی که یا از قبل وجود داشته اند (مانند انتشارات زنان و یا کانون نشر خبرنامه زنان) و یا فعالیت خود را در طی تشکیل این جلسات آغاز کرده اند (مانند کانون همبستگی زنان ایرانی در جنوب کالیفرنیا) می باشد.

جلسات عمومی زنان ایرانی که تا به حال چندین بار در دانشگاه کالیفرنیا

بسیاری از این جلسات در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۷۷ در دانشگاه کالیفرنیا برگزار شد.

کالیفرنیا به کار خود طبق روال سابق ادامه خواهد داد. محتوی این جلسات عبارت است از ارائه دیدگاههای مختلف در رابطه با مسائل و مبارزات زنان و بحث بر سر آنان. علاوه بر ارائه دست آوردهای نظری و عملی زنان در زمینه های مختلف بالاخص ستم جنسی، فعالیتهای فرهنگی - سیاسی از جمله نمایش فیلم در دستور کار این جلسات قرار دارد و موضوعات جلسات به طور مرتب و از قبل به اطلاع عموم خواهد رسید.

بدین وسیله، از تمامی زنان علاقه مند دعوت می شود چنان که خواهان برابری حقوق زن و مرد بوده و مخالف تبعیض و ستم جنسی و سرکوب زنان هستند در این جلسات شرکت کرده، علاوه بر ارائه نظرات خود، همبستگی و پیوند خود را نیز با سایر زنان در جهت احقاق حقوق خود ابراز نمایند.

تشکل مستقل زنان ایرانی در جنوب کالیفرنیا

موضوع دو جلسه آینده:

۵ دسامبر ۸۷: نمایش فیلم "SALT OF THE EARTH"

۹ ژانویه ۸۷: موضوع بحث: «زن و مسئله اعتماد به نفس»

مکان: دانشگاه کالیفرنیا جنوبی U.S.C. ، سالن V.K.C.

کنگره سراسری جمعیت های همیاری پناهندگان و مهاجرین در آلمان

هفتمین کنگره سراسری جمعیت های همیاری پناهندگان و مهاجرین در آلمان از ۱۴ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۸۸ در دوسلدورف برگزار می شود. این کنگره تحت عنوان:

آیا حقوق زن در حقوق بشر مستتر است؟

اختصاص به مسئله استثمار جهانی زن خواهد داشت.

کنگره مشترک سراسری جمعیت های همیاری آوارگان و مهاجران به عنوان پاسخ به تبلیغات تب آلود علیه پناهندگان برای اولین بار در سال ۱۹۸۵ تشکیل شد. این کنگره یک همکاری آزاد و بی سازمان جمعیت های همیاری، انجمن ها، کلیساها، احزاب و گروه های مشابهی است که در ارتباط با خارجیان و آوارگان فعالیت دارند.

انگیزه اصلی این گرد همایی تبادل تجربه ها، بحث های سیاسی و جستجوی راه حل های هماهنگ است. هفتمین کنگره سراسری این سال و بررسی وضعیت زنان آواره و ساکن آلمان اختصاص دارد. در بررسی وضعیت عمومی آوارگان جهان معمولاً از این نکته غفلت می شود که ۸۰ تا ۹۰ درصد آوارگان دنیا را زنان و کودکان تشکیل می دهند. تعداد بسیار معدودی از آنان به اروپا راه می یابند. همین عده معدود هم با جوی ضد خارجی که خود محصول سیاست «درهای بسته» و بی انعطاف است مواجه می شوند.

استثمار، سرکوب و فقر زنان و کاربرد تجاوز و زور علیه آنان نه تنها در سراسر جهان به طور خاص انگیزه فرار و آوارگی است، بلکه خود در مواردی مانع از فرار شده و حتی با ورود به کشور «میزبان» یعنی آلمان غربی نیز به پایان نمی رسد.

در آلمان نیز مانند هر جای دیگر تصویر «آواره سیاسی» عبارت از یک «مرد فعال سیاسی» است. این برداشت «مردسالارانه» از سیاست بسیاری از زنان را از شمول مسئله پناهندگی حذف می کند. نه تنها در عملکرد مراجع رسمی دست اندر کاران مسائل خارجیان، بلکه حتی در برخورد جمعیت های همیاری نیز، مشکلات و یژه زنان فراری و استثمار دو جانبه جنسی و نژادی آنان مورد توجه قرار نمی گیرد:

— تقریباً در همه فرهنگ ها صرف زن بودن، دلیل تحقیر، اهانت، کیفر، ضرب و شتم و تجاوز است.

— صرف زن بودن یعنی وظیفه بیشتر کار کردن و کمتر حق داشتن است.

— زنان به جرم مقاومت در برابر سنت های مردسالارانه، مورد پیگرد، زندان، شکنجه قرار گرفته و اعدام می شوند.

— زنان عضو خانواده های سیاسی مورد تعقیب شکنجه، تجاوز جنسی و تحقیر قرار می گیرند.

— زنان همچون کالا به فروش می‌سند. به اجبار به روسپیگری کشیده می‌شوند به روسپی‌خانه‌ها و به کشورهای «پر پول» رفته می‌شوند.

این دلایل و بزه تعقیب و نقض حقوق بشر در مورد زنان هنوز در آلمان غربی به عنوان دلایل موجه برای به دست آوردن حقوق پناهندگی به رسمیت شناخته نمی‌شوند. حتی طبق کنوانسیون حقوق بشر به عنوان دلایل سیاسی پذیرفته نیستند. در آلمان غربی زنان فراری بیشتر به طور موقت «تحمّل» می‌شوند. یعنی هر لحظه خطر اخراج تهدیدشان می‌کند.

زنانی که با شوهرانشان فرار می‌کنند معمولاً اجازه اقامت مستقل دریافت نمی‌کنند و در نتیجه از بسیاری از حقوق مسلم انسانی محروم می‌شوند. حتی در میان جنبش‌های همبستگی با پناهندگان نیز نسبت به شکل «قانونی» سلب حقوق زنان بی‌اطلاعت و نمی‌توانند تصور کنند که زنان به خاطر جنسیت‌شان تحت تعقیب قرار گرفته‌اند. زنان در این محافل نوعاً در حاشیه قرار دارند.

ما تن بدین جایگاه حاشیه‌ای نمی‌دهیم!

ما با این گرد هم‌آیی خود مرزهای ذهنی خود را نیز می‌خواهیم بشکنیم. ما می‌خواهیم که تلقی حاکم از سیاست و بزرگی‌های مردسالارانه زنان آلمانی و راه‌های همکاری را در کمیسیون‌های مختلف به بحث و گفتگو بگذاریم.

تم کمیسیون‌های مختلف عبارتند از:

- تبعیض نژادی و تبعیض جنسی در گروه‌های مددکاری خارجی‌ان.
- همبستگی بین‌المللی زنان — تصویر زن در فرهنگ دیگر — زن بیگانه — زندگی زنان خارجی در آلمان غربی
- قانون پناهندگی و وضعیت قانونی اقامت زنان در آلمان
- حقوق بشر به تنهایی شامل حقوق زنان نیست. دلایل پناهندگی باصطلاح غیرسیاسی و بزه زنان.
- توریسم جاذبه‌های جنسی و خرید و فروش زنان
- سیاست تحدید (یا از بین بردن) جمعیت توسط نژاد برتر

کمیته هماهنگی گروه‌ها به نشانی زیر:

VIA — Nordrhein — Westfalen e.v.
Lerschstr. 2
463 Bochum 1
W. Germany

کانون ایرانیان لندن

کمیته و بخش زنان کانون ایرانیان لندن فعالیتهای اجتماعی زیر را در فاصله دو شماره دیگر انجام داده اند.

۱- برگزاری روز جهانی زن - در محله ایلینگ Ealing در لندن برگزار شد. برنامه شامل مقاله خوانی، شعرخوانی موسیقی بلوچی، موسیقی ایرانی، شام و نمایشگاه های مختلف نقاشی، عکاسی، کارهای دستی و میزهای گروههای دیگر بود.

۲- انتشار خبرنامه زنان - این خبرنامه هر دو ماه یکبار منتشر می شود.

۳- برگزاری شب زنان - اعلامیه زیر به این مناسبت رسیده است:

شب زنان

ما در نظر داریم به طور منظم هر ماه دیدارهای مرتبی را برای زنان ترتیب دهیم تا زنان علاقمند به دیدار یکدیگر که فرصت مناسب برای این کار را ندارند بتوانند از مصاحبت و آشنایی با دیگران استفاده کنند. محتوای این جلسات را خود زنان شرکت کننده تعیین خواهند کرد ولی برای اولین شب، نمایش فیلم و ویدئویی و موسیقی تدارک دیده شده است.

مهد کودک فراهم است.

Quinton Kynston School

Marlborough Hill

London NW8

St. John's Wood Underground Station

محل:

زمان: ۶ تا ۹ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۵ مه ۱۹۸۸

برای اطلاع از نوبت بعدی «شب زنان» لطفاً با بخش زنان تماس بگیرید.

کمیته و بخش زنان

۴- سفرهای یک روزه - تا به حال چند سفر یک روزه دسته جمعی ترتیب داده شده است که اکثراً خانوادگی در آن شرکت داشتند. یکی از سفرها مختص زنان بود.

۵- ورزش زنان - یک تیم والیبال زنان اخیراً تشکیل شده است و بازی های خود را

تحت نظارت یک مربی با تجربه آغاز کرده است. کمیته ورزشی کانون ایرانیان که هم اکنون هماهنگ کردن ورزشها را به عهده گرفته است، در نظر دارد بنا به درخواست زنان ورزشهای دیگری از قبیل شنا، پینگ پنگ و بسکتبال را نیز راه بیندازد.

۶- برگزاری شب همبستگی زنان - این برنامه شامل مقاله خوانی، شعرخوانی، رقص محلی و رقص اصیل ایرانی، نمایش های کوتاه و موسیقی ایرانی بود.

۷- «آسم دوران کودکی» نام جزوه جدید بهداشتی است که به تازگی منتشر شده است.

سازمان زنان ایرانی در بریتانیا

در شماره قبل اساسنامه پیشنهادی «سازمان زنان ایرانی در بریتانیا» را چاپ کرده بودیم. در این شماره گزارش چگونگی شروع کار این سازمان و کمیته های مختلف آن را درج می کنیم.

تفاوت های فکری، سیاسی و اجتماعی لزوم

۸ مارس ۱۹۸۸ در لندن تشکیل شد. در این جلسه بیش از ۸۰ زن با عقیدتی، ایدئولوژیکی شرکت داشتند و از دیدگاه های مختلف سیاسی تشکیل چنین سازمانی را مورد بحث قرار دادند.

ل چنین سازمانی را

— ابتدا یکی از موافقین طرح تشکیل این سازمان در باره لزوم تشکیل توضیح داد و سپس کمیته های مختلف رفاهی، دفاعی، هنری، انتشارات به وسیله اعضاء و علاقه مندان به تشکیل این کمیته ها معرفی خود را برای پاگرفتن این کمیته ها در ارتباط با اهداف سازمان زنان مطرح کردند.

واظهار نظر پرداختند

— آنگاه حاضران در جلسه در باره تشکیل این سازمان به بحث پرداختند که خلاصه آن به قرار زیر است:

وری تشخیص دادند

۱- اکثریت حاضرین در جلسه، تشکیل چنین سازمانی را ضروری و اساسنامه آن را تأیید کردند.

بنای ایدئولوژیکی و

۲- چند تن نظریاتی اصلاحی در مورد بندهای ۴ و ۵ داشتند.

س را در یک سازمان

۳- چند تن معتقد بودند که سازمان زنان بایستی کاملاً زیر مشخص داشته باشد و امکان جمع کردن زنان با افکار مختلف غیر عملی می دیدند.

— در پایان این جلسه، که ۵ ساعت بحث و تبادل نظر در محیطی کاملاً دموکراتیک را در خود داشت، درخواست شد کسانی که مایل به همکاری با کمیته ای هستند و یا خود پیشنهادی برای تشکیل کمیته ای جدید را دارند در فرم های مربوطه ثبت نام کنند. تا از این طریق امکان تماس گیری با آنان برای جلسه آینده سازمان ایجاد گردد.

— ۲۷ مارس جلسه دیگری با حضور افراد علاقه مند تشکیل شد. دستور جلسه شامل نکات زیر بود:

- ۱- گزارشات
- ۲- جمع بندی جلسه ۸ مارس
- ۳- جمع بندی نکات اصلاحی در مورد اساسنامه
- ۴- اعلام رسمی کمیته ها و اعضاء آن
- ۵- انتشار گزارش جلسه مذکور و اساسنامه ترمیمی
- ۶- هیئت گرداننده.

— در بخش اساسنامه نکات تصحیحی مورد بحث قرار گرفت و در بند ۷ حداقل ۴ نفر عضو برای تشکیل هر کمیته اضافه گردید و پذیرش اساسنامه و اهداف سازمان برای تشکیل کمیته ها نیز تأکید شد. در مورد بند ۴ نیز بحث شد، نظر اکثریت اهمیت وجود این بند بود، اما تعدادی تغییر و تدقیق آن را مستلزم بحث بیشتری دانستند. و با توجه به این اصل که اساسنامه خود در تجربه تدقیق خواهد شد و اصلاح آن بعد از یک دوره و در مجمع عمومی آینده که تجربه ۶ ماهه کار کمیته ها را در بر خواهد داشت می تواند نتیجه بهتری داشته باشد، اساسنامه موجود به توافق رسید.

— کمیته های تفریحی، هنری، فرهنگی، دفاعی، رفاهی، تئوریک، تحقیق و انتشارات اعضاء خود را اعلام کردند و قرار بر این شد که تا تاریخ ۹ آوریل همه کمیته ها بعد از تشکیل جلسه خود و بحث در مورد اهداف و روابط درونی مسئولین خود را برای تشکیل هیئت گرداننده معرفی کنند.

— توافق شد که این گزارش و شکل نهایی اساسنامه در اسرع وقت چاپ و به دست همه علاقه مندان برسد.

کمیته تئوریک

هدف اصلی از تشکیل کمیته تئوریک عبارتست از کار در حوزه رشدیابی ستم کشیدگی زنان در طول تاریخ و عملکرد امروزی جنبه های مختلف این ستم. برای توضیح دلایل موقعیت فرودست زنان و فرموله کردن چگونگی رفع آن بدیهی است که در این

کمیته خاص نمی توان انتظار داشت که افراد مختلف با عقاید گوناگون الزاماً بتوانند در کنار هم چنین کاری را انجام دهند. به همین دلیل هسته های تئوریک مختلف بر اساس توافقات افراد تشکیل دهنده آن شروع به فعالیت خواهند کرد که البته از طریق جلسات و بولتن های بحث با هسته های دیگر تبادل نظر خواهند داشت تا بتوانند به جمع بندی دقیق تری برسند. از اهداف کمیته تئوریک برای مثال می توان از برگزاری سمینارها و جلسات بحث انتشار جزوات و ایجاد ارتباط با گروه های تئوریک در سایر کشورها نام برد.

بر مبنای اصول فوق هسته سوسیالیستی کمیته تئوریک از بدو تأسیس سازمان زنان ایرانی فعالیت خود را آغاز کرد. اعضای این هسته در اولین جلسه بحث نظرات خود در مورد عملکرد هسته را ارائه دادند و در مورد اصول مشخصی (رجوع شود به اساسنامه) به عنوان چهارچوب اصلی فعالیت در این هسته به توافق رسیدند. (این هسته همه کسانی را که این اصول را می پذیرند به همکاری دعوت می کند.) هدف از عملکرد این هسته ارتقاء سطح آگاهی تئوریک در رابطه با مسایل زنان و نهایتاً انسجام زنان سوسیالیست می باشد.

هسته مذکور در حال حاضر بررسی مسأله «اشتغال زنان» را به عنوان یکی از مسایل کلیدی در حوزه ستم کشیدگی زنان در دستور کار خود قرار داده است. انتخاب مسأله «اشتغال زنان» از طرف اعضای هسته بدان جهت بود که این بحث خاص بدلیل کلی بودنش در ارتباط با جنبه های مختلف ستم کشیدگی از قبیل خانواده، کارخانگی، مسأله جنسی و مادری قرار می گیرد. از طرف دیگر کلیه اعضای بر این اصل توافق داشتند که اساساً اولین مرحله رویارویی زنان با مسایل اجتماعی از طریق اشتغال می باشد و تنها در این مرحله است که زنانی که مسایل خود را صرفاً در چارچوب خانه و خانواده می بینند، مسایل اجتماعی و اجماعاتی که در جامعه نسبت به آنان روا می شود را لمس می کنند. جلسات بحث این هسته هر دو هفته یکبار تشکیل می شود و اعضای هسته کوشش می کنند که چکیده مطالعات خود را بطور مرتب در بولتن سازمان زنان ایرانی منتشر کنند. کتابهایی که در حال حاضر مورد مطالعه است عبارتند از:

- 1) Work, Women & the Labour Market (Jackie West)
- 2) Waged Work, A Reader Edited by: Feminist Review
- 3) The Economics of Women & Work Edited: Alice H. Amsden

کمیته تفریحی و ورزشی

اساسی ترین هدف این کمیته ایجاد امکانات ورزشی و تفریحی برای زنان علاقمند است. در این راستا این کمیته قصد دارد در تماس با مراکز ورزشی، امکانات لازم را برای تشکیل تیم های ورزشی زنان، برقراری کلاس های ورزشی و... تهیه کند.

از دیگر اهداف این کمیته برنامه ریزی پیک نیک ها و سفرهای یک روزه و چند روزه است. این برنامه ها در همکاری با گروه های زنی که می توانند این امکانات را در

اختیار ما بگذارد صورت خواهد گرفت.

همچنین کمیته تفریحی برای ایجاد محیط و امکانات آشنایی زنان، با یکدیگر قصد دارد که به طور مرتب گرد هم آیی های دوستانه ای ترتیب دهد. با توجه به اینکه کمیته های مختلف سازمان زنان وظایف مستقلی دارند، امکان آشنایی زنان فعال در کمیته های مختلف با یکدیگر محدود است. کمیته تفریحی برای تسهیل این آشنایی، تشکیل این گرد هم آیی ها را ضرورت می داند.

در تمام برنامه های کمیته تفریحی امکانات برای نگهداری از کودکان مهیا خواهد بود.

کمیته دفاعی

اهداف این کمیته بطور خلاصه چنین است:

- ۱- جمع آوری اخبار حملات رژیم به زنان و مبارزات زنان در ایران.
- ۲- انتشار اسناد و اخبار در رابطه با وضعیت زنان ایرانی و افشاگری رژیم.
- ۳- تماس گیری با افراد، گروه ها و سازمان های مترقی در بریتانیا برای جلب پشتیبانی در دفاع از زنان ایرانی و محکوم کردن دولت ایران.
- ۴- تماس گیری با گروه های زنان ایرانی و غیرایرانی برای گسترش فعالیت های کمیته و درگیر کردن تعداد هر چه بیشتری از زنان در کارهای دفاعی.
- ۵- درگیر شدن در مبارزات زنان در بریتانیا به منظور کسب تجربه و شناساندن هر چه بیشتر کمیته در جامعه بریتانیا.
- ۶- تشکیل جلسات عمومی برای بحث در مورد مسائل روز زنان.
- ۷- برگزاری جلسات آموزشی برای آماده کردن اعضا کمیته برای درگیر شدن در این مباحثات و مبارزات.
- ۸- برگزاری گرد هم آیی از زنان ایرانی برای آشنایی و ایجاد هماهنگی در مبارزات جاری.

از جمله فعالیت های اخیر کمیته دفاعی را می توان شرکت در تظاهرات ضد جنگ ایران و عراق در روز شنبه ۲۵ مه و شرکت در تظاهرات ایستاده در مقابل سفارت آمریکا در اعتراض به حمله موشکی آمریکا به هواپیمای مسافربری هما، در تاریخ ۸ ژوئیه اشاره کرد.

برای دریافت اساسنامه و نشریه سازمان با آدرس زیر تماس بگیرید:



فروع فرخزاد

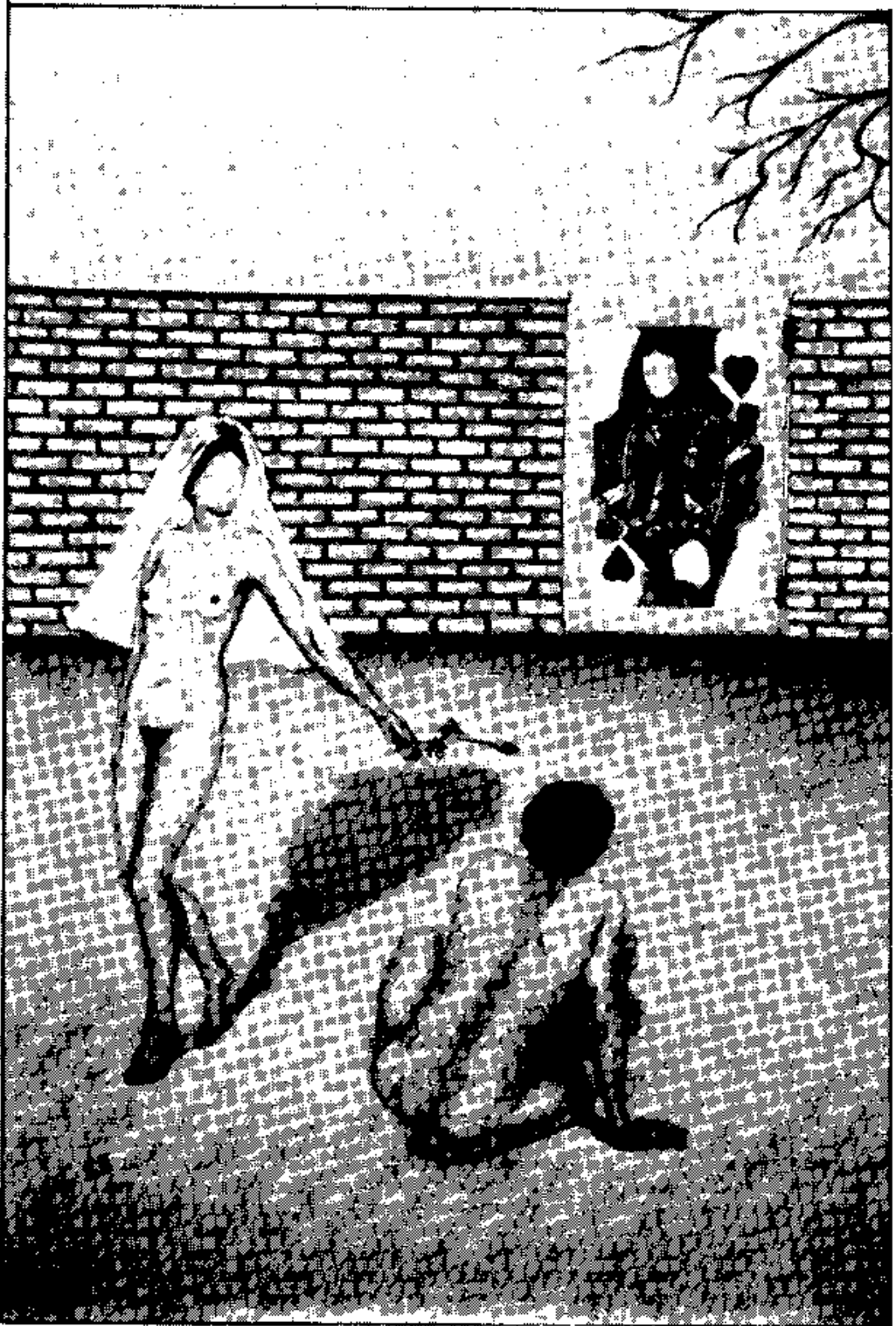
معرفی یک نقاش

تنظیم از: میترا پشوتن

گیتی میرعبدالباقی در دی ماه سال ۱۳۲۵ در آبادان به دنیا آمد. از کودکی، به نقاشی علاقه مند بود و از سیزده سالگی تا ۲۱ سالگی نزد پتگر بزرگ (اصغر) و پسرانش نامی و نیما تعلیم نقاشی دید.



در آن زمان روش آموزشی پتگرها بیشتر کپی کردن آثار بزرگان بود. «هرچند این روش آموزشی از دید من ایرادهای خودش را داشت، اما لااقل به من دیسپلین و تکنیکهای بسیاری آموخت». پدر او مثل دیگر پدرهای ایرانی معتقد بود «نقاشی که حرفه نیست». به این خاطر تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته زنان و مترجمی به اتمام رساند. در سال ۱۹۶۸ برای تحصیل نقاشی به انگلستان آمد، اما این مهاجرت به ازدواج انجامید و حاصل



ازدواج او دختری ۱۷ ساله (ناز) و پسری ۶ ساله (نیما) است. هرچند در دوره های مختلف در کلاسهای شبانه و روزانه، پرتره سازی، فیگورسازی و طبیعت بی جان شرکت کرده است، عملاً شرایط زندگی جدید امکان ادامه نقاشی را از او گرفت و کار هنری محور اصلی زندگیش نشد. نقاشی اما همواره برای او مأمنی برای بیان احساسات و عواطف است. سبک کار گیتی «هم مرز با سوررئالیسم» است. رنگ و روغن را برای رنگهای زنده اش و امکان قاطعیتی که در نقاشی به او می دهد می پسندد — و سوژه هایش را از زندگی خود می گیرد.

«تا آنجا که به یاد دارم با تصویر فکر کرده ام. در واقع تصویر نقش کلمه را در فکر کردن من داشته، غمها و شادی ها حتی لذت برایم شکل داشته، رنگ داشته. چون زن هستم طبیعتاً سوژه های من به دور زن، مسائل شخصی، روابط و علایق انسانی چرخ می زند. طبیعتی بسیار فردگرا دارم. خلاف عقیده عام که تأثیر فرد را تا حدود بسیاری نادیده می گیرد و تکیه بر جامعه می کند، من توجه به فرد را تشویق می کنم. به طبیعت بی جان چندان علاقه ای ندارم و تابلوهاییم هیچوقت از زندگی و انسان خالی نیستند.

اغلب کاراکترهای او عریان هستند، گیتی می گوید «پوشش، طبقه و تاریخ را بیان می کند و من این دو عنصر را محدود کننده می یابم و در واقع تنها با خود انسان، عاری از هر نوع پیرایه کار دارم.»

تا حال نمایشگاهی از نقاشی هایش نداشته است و هنوز کارگاهی برای خود ندارد اما امیدوار است فضای لازم را برای کار جدی به وجود بیاورد.
با بهترین آرزو برای گیتی

آنچه برای ما رسیده است

تنظیم از: ناهید یگانه

در فاصله بین شماره ۶ و ۷ نیمه دیگر کتابها و جزوات و نشریات زیر برای ما رسیده است که از فرستندگانشان متشکریم. چاپ لیست نشریات رسیده به این معنا نیست که بعدها برخی از این کتابها و جزوات در بخش معرفی و نقد کتاب نخواهد آمد. تمام یا بخشی از کتابها و نشریاتی که با علامت * مشخص شده است مربوط به مسئله زن است.

* اندیشه رهائی

نشریه خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی

شماره ۷، بهمن ۱۳۶۶

ALIAS

Postfach 396

106 Wien, Austria.

* اندیشه آزاد

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

شماره ۶ پائیز ۱۳۶۶، شماره ۷ و ۸ بهار ۱۳۶۷

نشانی:

Box 50047

10405 Stockholm

Sweden

* پس از خاموشی

۱۱۱ شعر

مجید نفیسی

نشانی: ندارد

The Program of The Sixth Annual Conference,
The centre for Iranian Research and Analysis,
C/O Centre for Middle Eastern Studies
University of Chicago
5848 South University Avenue
Chicago, Illinois 60637

* کلارا زتکین، خطوط سمت ده برای جنبش کمونیستی زن
ترجمه: توخان آراز

نشانی:
Postboks 324
DK-2830 Virum
Denmark

* زن در دایره (یادداشت‌هایی در غربت)
نویسنده: جوانه

انتشارات نوید

نشانی:
Nawid
Blumen Str. 28
6600 Saa, brucken
W. Germany

پرواز در توفان

مجموعه شعر

میرزا آقا عسکری (مانی)

انتشارات نوید

نشانی:
Asgari
Postfach 250109
4630 Bochum 1
West Germany

کاوشگر

نشریه گروهی از دانشگاهیان سابق ایران

شماره ۲، زمستان ۶۶

نشانی:

I.U.
P.O. Box 3016
New York, NY 10027

قلم

نشریه فرهنگی

شماره ۱۶ ژانویه ۸۸، شماره هفده، فروردین ۱۳۶۷

نشانی:

Postlagerkarte
Nr: 0292271C
1000 Berlin 12

علم و عرفان

انتشارات مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی

شماره ششم آذر ۶۶، شماره هفتم بهمن ۶۶

نشانی:

M.T.O. Shahmaghsoudi
P.O. Box 209
Verdugo City, CA 91046

بولتن ۱ و ۲

کمیته موقت حمایت از آوارگان ایرانی در ترکیه و پاکستان

نشانی:

P.K.I.T.
Postfach
Nr. 126822
1000 Berlin 12
West Germany

پناهنده

کانون پناهندگان سیاسی ایرانی در برلن غربی

گاهنامه شماره ۱، ۲، ۳، ۴، ۶

نشانی:

Tegeler Weg 25
1000 Berlin 10
West Germany

دفترهای هنر و ادبیات

شماره ۱۸ زمستان ۶۶، شماره ۱۹ بهار ۶۷

نشانی:

P.B 50120
10405 Stockholm
Sweden

* پیام آشنا

کمیته بانوان کانون ایرانیان کبک

شماره ۴، مهر ۶۶

نشانی: Payame-Ashena

3519 Jeanne-Mance

MTL. Quebec H2X 2K2

Canada

* زن و خانواده

جزوه دوم

هسته تئوریک زنان - پاریس

نشانی: Nme Baudoin

6, Place du 11 November

92 300 Levallois

France

* پیداری ما

ارگان تشکیلات دمکراتیک زنان ایران

شماره ۷، بهار ۶۶

نشانی: Stehan-L

Schlies-Fach 1629

5020 Frechen

West Germany

* پر

ماهنامه

شماره های مسلسل ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸

نشانی: PAR Monthly Journal

P.O. Box 11735 Washington, D.C.

20008,

U.S.A.

* ندای آزادی

نشریه جوانان سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

شماره های ۷، ۸، ۱۴، ۱۵

تاریخ: اکتبر ۸۶ تا ژانویه ۸۷

نشانی:

Post Box No 485
C.P.O. Sader
Peshawar
Pakistan

راه زندگی

شماره های ۳۸۱ و ۳۸۲

نشانی:

Rah-e-Zendegi
1015 Gayley Ave.
No. 1111 — L.A.
CA 90024

ایران گیت آغاز، انجام، فرجام
دکتر منوچهر کمالی طه

نشانی: ندارد

* **Women in the Middle East**
Khamsin,
Zed Press, London.

* **Beyond The Veil**
Fatima Mernissi
Indiana University Press
U.S.A.

* **Muslim Hausa Women in Nigeria**
Barbara J. Callaway
Syracuse University Press,
New York, U.S.A.

* **Women of Amran**
Susan Dorsky
Salt Lake City, U.S.A.

* **Women in The Muslim Unconscious**
Fatma A. Sabbah
Pergamon Press, U.S.A.

• دیوان پروین اعتصامی

با مقدمه و کتاب شناسی به قلم حشمت مؤید

انتشارات مزدا

نشانی:

P.O. Box 9603

Costa Mesa

CA 92626

* **Land Reform and Social Change in Iran**

Afsaneh Najmabadi

University of Utah Press, U.S.A.

§ **Poems by Forough Farrokhzaad**

Translated from Persian by David Martin

Mazda Publishers

P.O. Box 9603

Costa Mesa, CA 92626

* **A Nightingale's Lament,**

Selections from the poems and fables

of Parvin E'tesami,

Translated by Heshmat Moayyed and A. Margaret Arent

Madeluns,

Mazda Publishers

A Survey of Arab History

Bernard G. Weiss & Arnold H. Green

Columbia University Press

U.S.A.

* **A Way Prepared,**

Essays on Islamic Culture in honor of Richard Bayly

Wirder,

Edited by Farhad Kazemi & R.D. McCkensey,

New York University Press

نوار: ترانه شکر تلخ

هدیه ای از پرویز مهاجر

نشانی: Taraneh Enterprises Inc.

6914 Canby Ave,
Suite 106, Reseda,
CA 91335

* دو نقد

سفری به «کلیدر» نقش زن در فیلمهای کیمیایی

پرتونوری علاء

چاپ دوم، ۱۳۶۵، کانون اندیشه

نشانی: Andishe

P.O. Box 26011
Encino, California, 91426-2011

* از چشم باد

مجموعه شعر

پرتونوری علاء

چاپ اول ۱۳۶۶ — کانون اندیشه

مصاحبه مطبوعاتی و دیگر سخنرانی های سرهنگ عقیلی پور

بنیاد استقلال ایران

نشانی: P.O. Box 1894

San Pedro,
CA 90733 — 1894

نیمه دیگر

nimeye~digar

تقاضای «نیمه دیگر» از کلیه نویسندگان و مترجمین

لطفاً در تهیه و ترجمه مقالات نکات زیر رعایت شود:

۱ - مقالات فقط یک روی کاغذ نوشته شود.

۲ - از هر چهار طرف (بالا، پایین، چپ و راست) لااقل ۴ سانتیمتر حاشیه گذاشته شود.

۳ - مقالات دست خط دو خط در میان (۳ سانتیمتر فاصله) نوشته شود. و مقالات تایپ شده یک خط در میان (۲ سانتیمتر فاصله) تایپ شود.

۴ - اطلاعات کامل در مورد منابع نقل شده (عنوان کتاب، نام نویسنده، محل چاپ، ناشر، تاریخ چاپ، صفحه نقل قول) گنجانده شود. یادداشتها و منابع همگی در آخر مقاله بیاید.

۵ - لطفاً در نسخه های دست خط از خط شکسته استفاده نشود.

اطلاعیه

نیمه دیگر، شماره ویژه سیمین دانشور، به زودی منتشر می شود. مطالب شماره ویژه به قرار زیر خواهد بود:

- ۱- نیلوفر آبی در مرداب هم میروید فرزانه میلانی
- ۲- نامه ای به مادر باز یافته ام سیمین دانشور لیلی ریاحی
- ۳- پژوهشی در آثار سیمین دانشور میهن بهرامی
- ۴- سلامی گرم به سیمین دانشور والاس استگنر
- ۵- سیمین در سنتفورد امین بنانی
- ۶- حجاب چهره جان: به جستجوی زری حمید دباشی
- در «سو و شون»
- ۷- سیمین دانشور: زنی سرشار از زندگی پرتونوری علاء
- ۸- یک تجربش است و همین یک آقا احمد کریمی حکاک
- ۹- در آن همه نبود سیمین دانشور همیشه بود فاطمه ابطحی
- ۱۰- با نقاب سیاه: تحلیلی از سه داستان محمد رضا قانون پرور
- کوتاه سیمین دانشور
- ۱۱- در تلاش کسب هویت فرشته داوران
- ۱۲- نامه ای به سیمین دانشور سیمین بهبهانی

برای چاپ این شماره به کمک مالی خوانندگان نیازمندیم.

لطفاً کمک مالی خود را به حساب بانکی نیمه دیگر واریز کنید.

Nimeye Digar BM NASIM LONDON WC1N 3XX

nimeye~digar

نشریه ای به همت زنان - ویژه مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زنان

دیری نیست که لزوم شناختن خود ما و طرح و بحث مسایل و یژه ما - یعنی این نیمه دیگر - رنگ و بوی جدی تر و عمیق تری گرفته است. ارزیابی تجربه چند سال گذشته موید این نیاز است. دیدیم که بر بریت حاکم با تکیه بر صبغه مذهبی خود ما را آماج اولین حملات ضد شهروندی خود قرار داد. پوشیدگی اندام را به پوشیدگی از انظار و پوشیدگی از کل حرکت جامعه تبدیل کرد و سودای برقراری نظام اندرونی را در اذهان کوردلان پروراند.

اما این پایان کار نبود. آزمونی بود که گرچه هزاربازی طرفه برانگیخت، ما را به روی پاهایمان استوار کرد، قالب باورهایمان را گشود، سئوالها برانگیخت و حرفها و حدیثها باقی گذاشت. اکنون در روزگاری که به سر می بریم، صرف حضور زن در پهنه هستی اجتماعی ایران خود بیان مقاومت است. در جامعه ای که تمام دستاوردهای مدنی آن به چارمیخ تحکم و نفی کشیده شده است حضور زن در محل کار، در خیابان، در مدرسه، و در سفر نشان یقین به این باور است که نیمه دیگر تن به چارچوب تنگ جهالت نخواهد داد و نیز یقین به این باور است که باید ماند و مقاومت کرد.

چنین است که دفتری، هر چند کوچک، گشاده ایم تا در اوراقش همدیگر را بیابیم، به گفتگو بنشینیم، گذشته ها را تحلیل کنیم و دلیل راه آینده را بجوییم. اکنون ما با انبوهی از مباحث و واقعیات روبرو هستیم. اینکه، به عنوان زن نگاهی ویژه بر تاریخ، فرهنگ و جریانات سیاسی کشورمان بیفکنیم. اینکه، گذشته و حال و آینده مبارزات زنان را، چه در ایران و چه در جهان، بررسی کرده و برای خود شریک راه بجوییم. در طول اعصار، عرصه نقد اجتماعی، ادبی و سیاسی کمابیش در انحصار مردان بوده است و نتیجه این انحصار «مردانه» بی عنایتی به دیدگاه و جهان بینی زنان در جامعه ما بوده است. نیمه دیگر تلاشی است برای جبران این نقیصه، کاوشی است در ابعاد گوناگون مسئله زن. نیمه دیگر اعتراضی است بلند و رسا به سکوت و سکون.

در این راه بی تردید ما با محظورات فراوانی روبرو خواهیم بود. گهگاه حساسیت مسائل آن چنان است که پرداختن به آنها دشوار می نماید. لیکن نباید از دشواریها هراسید. باید به مسائلی نظیر جنسیت و مفاهیمی. نظر سرکوب زن در حیطة روابطش با مرد، چه در قالب خانواده و چه در پهنه اجتماع، پرداخت. باید با روح انتقادی و برخورد

بنیادی مسائل و ویژه زنان را طرح نمود و از برخورد نظرات استقبال کرد. ما خود پیرو نظر واحدی نیستیم و برخورد عقاید را برای شناختن و مبارزه کرده ضروری می دانیم. تنها معیار ما، تنها تعهد مشترک ما، تعهد به دفاع از حقوق زن و مبارزه برای رهایی است. بازتاب این تعهد در صفحات دفتر، چه به صورت شعر و داستان، تحلیل و انتقاد، طرح و تصویر، بازگویی تجربیات، مدیون آنانی خواهد بود که به قدم یا قلمی ما را یاری کنند.

نخستین شماره نیمه دیگر در بهار ۱۳۶۳ انتشار یافت و تا کنون موفق به انتشار چند شماره شده ایم. اما برای ادامه کار خود به کمک همه کوشندگان راه آزادی زن نیازمندیم. نیمه دیگر به هیچ گروه و دسته ای تعلق ندارد و تنها تکیه گاه آن همدمی و همکاری شماست. با خرید و اشتراک آن و با کمک های نقدی خود ما را در ادامه این راه یاری کنید. دوستان و آشنایان خود را به خرید و اشتراک نیمه دیگر تشویق کرده و اشتراک نیمه دیگر را به آنان هدیه دهید. اطلاعات نیمه دیگر را به (فارسی و انگلیسی) در اختیار کتابفروشی ها و کتابخانه های شهرتان قرار دهید و آنها را به توزیع و اشتراک نیمه دیگر تشویق کنید.

هیئت تحریریه نیمه دیگر

لیدیا آوانسیان، زهرا امیدوار، میترا پشوتن، مریم صمدی،
افسانه نجم آبادی، شیدا گلستان، ناهید یگانه، شیرین فروغی

فهرست مطالب شماره های گذشته نیمه دیگر

شماره اول، بهار ۱۳۶۳

مریم صمدی: حرفی با خوانندگان — روشنگر منصور: چهره زن در جراید مشروطیت — میترا پشوتن: جنبش سافرجت زنان انگلیس — فرناز ملک: ندائی از تجربه های عقیم عشق — آ-رحمانی: داستان کوه رفتن — شیدا گلستان: معرفی فیلم یول — فرح آذری: گفتگویی با دوزن ایرانی — آرشیو: قره العین — کرونولوژی «نیمه دیگر».

شماره دوم، پائیز ۱۳۶۳

گلنسا رازی: حرفی با خوانندگان — ناهید یگانه: جنبش زنان در ایران — آذر طبری: ظهور اسلام و تأثیر آن بر وضع زنان — زهرا امیدوار: گفتگویی با حجت الاسلام گنجه ای — پشوتن و نسیم نارگل: جنبش سافرجت زنان انگلیس — آ-رحمانی: مریم، آویشا و عمویم — چند شعر — طرحهایی از بیژن اسدی پور — زهرا امیدوار: یادداشتهای سفر — گلی ابراهیمی: معرفی کتاب خاطرات تاج السلطنه — آرشیو — کرونولوژی — اخبار — فعالیت های زنان ایرانی خارج از کشور.

شماره سوم و چهارم، زمستان ۱۳۶۴

لیدیا آوانسیان: حرفی با خوانندگان — ف. سمنگاری: ازدواج های سیاسی مجاهدین —
 هما شادی: مصاحبه با یوال العزادی — هما شادی: نگاهی اجمالی به جنبش زنان مصر —
 ایراندخت آزاده: تاریخچه جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور — ناوک نسیم
 نارگل: جنبش سافرجت زنان انگلیس، بخش سوم — فرشته کوهی: شوهر خانم احمدی —
 روشنگر: پنج ترانه کوچک برای میهنم — شاداب: صلیب — فرناز ملک: تهنیت و
 تسلیم — اسماعیل خوئی: غزلواره — شیدا گلستان: نقد کتاب کوچه جوادی — شیدا
 گلستان: یک نیمروز تابستان — تاهید یگانه: آرشیو — آذر طبری: کرونولوژی — زهرا
 امیدوار: گزارشی از آخرین کنفرانس جهانی دهه زن — فعالیت های زنان ایرانی خارج از
 کشور — از میان نامه های رسیده — از میان آنچه برای ما رسیده.

شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵

شیدا گلستان: حرفی با خوانندگان — آزلین دلال فر: جای خالی زنان در محاسبات آماری
 — آذر طبری: گفتگویی با دکتر ناهید طوبیا — میترا پشتون: جنبش سافرجت زنان
 انگلیس — لیلا - ک. : فتح شده و ثبت شده — سیمیت بهبهانی: شعر — شهلا حائری:
 معصومه — شیدا گلستان: معرفی کتاب «رنگ ارغوانی» — مریم صمدی: آرشیو — ناهید
 یگانه: کرونولوژی — فعالیت های زنان ایرانی خارج از کشور — از میان آنچه برای ما رسیده.

شماره ششم، زمستان ۱۳۶۶

افسانه نجم آبادی: سخنی با خوانندگان — ر. رودان: فاحشه خانه ظهیر آباد بندرعباس —
 پروین شکیبائی: نقش و تصویر زن در شاهنامه فردوسی — گفتگویی با فرزانه تأییدی —
 گلنسا رازی: معرفی کتاب — آزاده آزاد: پدریت غاصب؛ منشأ ستمکشی مشترک زنان

افسانه نجم آبادی: سخن با خوانندگان — ر. رودان: فاحشه خانه ظهیر آباد بندرعباس —
 پروین شکیبائی: نقش و تصویر زن در شاهنامه فردوسی — گفتگویی با فرزانه تأییدی —
 گلنسا رازی: معرفی کتاب — آزاده آزاد: پدریت غاصب؛ منشأ ستمکشی مشترک زنان
 — پریزاد: دوان دوان — سوسن: قضیه کاپوت — چند شعر — ثریا پاک نهاد:
 بی حجابی — نگاهی به مسایل روز زنان در فاصله دو شماره — کرونولوژی —
 فعالیت های زنان ایرانی خارج از کشور — از میان آنچه برای ما رسیده.

TABLE OF CONTENTS OF PREVIOUS ISSUES

Volume 1, No. 1, Spring 1984

Roshanak Mansour, Women in the Constitutional Literature

Mitra Pashutan, The Suffragette Movement in England

Farnaz Malak, On Farokhzad's Poetry

Farah Azari, Interview with Two Iranian Women

...ews, archive section, chronology.

Movement in Iran

m and its Impact on Women

with Hajjat al-Islam Ganjei

e Suffragette Movement in England.

...ews, archive section, chronology.

1986.

of the Iranian Women's movement in

of the Egyptian women's movement.

ges of Mojahedin Khalgh.

Naval Al Saadawi

...ews, archive section, chronology.

tion of Women's Economic Activity in

e Movement in England.

Nahid Toubia.

...views, archive section, chronology.

activities.

in Bandar Abbas.

Image of Women in Ferdowsi's

idi

...views, archive, chronology, news and

activities abroad.

and short stories, poems, review

Volume 1, No. 2, Autumn 1984

Nahid Yeganeh, The Women's

Azar Tabari, The Rise of Islam

Zahra Omidvar, Interview with

Pashutan & Nasim Nargol, The

and short stories, poems, review

Volume 1, No. 3 and 4 Winter

Irاندokht Azadeh; Chronicle of
Germany.

Homa Shadi: A brief review of

F. Sanatkar: Political Marriage

Homa Shadi: Interview with

and short stories, poems, review

Volume 1, No. 5, Winter 1987

A. Dallafar: The Underestimated
Subsistence Economies.

M. Pashutan: The Suffragette

A. Tabari: Interview with Dr.

and short stories, poems, review

reports of Iranian women's a

Volume 1, No. 6, Winter 1988

R. Rodan: Zahirabad Brothel

P. Shakibai: The Role and
Shahnameh.

Interview with Farzaneh Tay

and short stories, poems, review

reports of Iranian Women's a

nimeye-digar *Iranian Women's Journal*

BM NASSIM

London WC1N 3XX

Britain



Nimeye Digar is a Persian Language feminist journal published by Iranian Women living in exile. The first issue appeared in 1984.

The aim of the journal is to raise and discuss issues relevant to the position of women in Iran. Iranian women played a significant part in the 1979 revolution which led to the downfall of the Shah's regime. The Islamic Republic that was established in its place has proved to be the most barbaric and specifically anti-feminist regime that we have witnessed in modern times. Women found themselves the first target of attacks waged by the regime against every manifestation of civil and democratic life in Iranian society. Women in Iran now live under conditions where their mere physical presence at work, on the street, in schools and colleges has become an expression of resistance, proclaiming that this other half of society will not be humiliated, incarnated and segregated at home.

The constraints imposed by the present political situation in Iran leaves the burden of carrying forward such debates to be fulfilled by those Iranian women abroad. As a contribution to this aim, we launch Nimeye Digar (The Other Half). Today many Iranian women activists, writers, artists, social scientists, historians, lawyers and others live in exile, outside Iran. They have a lot to contribute to the development of the cause of women's emancipation in Iran.

Undoubtedly, we have had and will have to tackle many practical problems to be able to publish Nimeye Digar. The most important one is the question of finance. We are dependent on the financial support of those who sympathise with our project. We realise that our non-Persian speaking friends will not benefit directly from the journal. But we will do our best to produce an annual special issue in English comprised of a selection of articles, discussions, literature and news from the Persian. We also hope to benefit non-Persian speaking sympathisers by acting as centre of information and news on matters related to Iranian women. We hope in particular, to become an influence in breaking the language

and cultural barriers and promoting cross-cultural solidarity among non-Persian speaking and Iranian women.

We look forward to receiving your letters, suggestions and financial help. You can also help us by subscribing to Nimeye Digar. We enclose information about the content of the existing issues of Nimeye Digar and a subscription form.

Editorial Board of Nimeye Digar:

Lidia Avanesian, Zahra Omidvar, Shirin Foroughi, Mitra Pashutan, Maryam Samadi, Afsaneh Najmabadi, Sheyda Golestan, Nahid Yeganeh.

فرم اشتراک

تاریخ پر کردن فرم اشتراک:
لطفاً نام و نشانی خود را با حروف بزرگ و خوانا بنویسید.

• مایلم با قبول اشتراک ۴ شماره فصل نامه نیمه دیگر به انتشار آن یاری کنم.

• اشتراک مرا از شماره شروع کنید.

• چک یا حواله بانکی بهای اشتراک به نام Nimeye Digar ضمیمه است.

• مبلغ علاوه بر بهای اشتراک برای کمک به نشریه ضمیمه است.

لطفاً به نکات زیر توجه نمایید.

• شماره هایی که تا کنون انتشار یافته اند: ۱، ۲، ۳/۴ (شماره مشترک)، ۵، ۶، ۷.

• شماره هایی که در اختیار نداریم: ۲.

• بهای اشتراک ۴ شماره (پست هوایی):

امریکا و کانادا: فردی ۱۸ دلار - موسسات ۳۶ دلار امریکا.

اروپا و سایر کشورها: فردی ۱۰ پوند - موسسات ۲۰ پوند.

• چک اشتراک برای امریکا و کانادا را به آدرس نیمه دیگر در

امریکا، و چک اشتراک برای سایر کشورها را به آدرس یا حساب

بانکی نیمه دیگر در بریتانیا ارسال دارید.

• برای اشتراک از طریق بریتانیا، حواله یا چک بانکی قابل پرداخت از طرف یک

بانک داخل بریتانیا برای ما بفرستید. چک های بانک های خارج از این کشور

هزینه واریز سنگینی به همراه دارند.

• نشانی پستی نیمه دیگر در امریکا

Nimeye Digar
P.O. Box 1468
Cambridge, MA 02238,
U.S.A.

• نشانی پستی نیمه دیگر در بریتانیا

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
U.K.

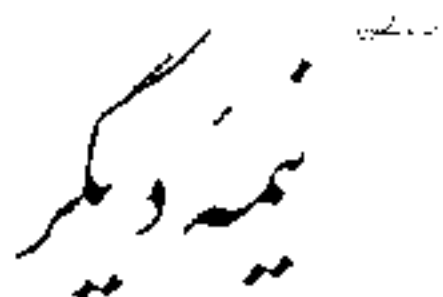
• حساب بانکی نیمه دیگر در بریتانیا

Account Name: Nimeye Digar
Account No: 50693294
Barclay Bank Plc
Haringay Branch
London N4 1EB, U.K.

* Nimeye Digar in U.S.A.
P.O. Box 1468
Cambridge, MA 02238,
U.S.A.

* Nimeye Digar in Britain
BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
U.K.

* Bank account in Britain
Account Name: Nimeye Digar
Account No: 50693294
Barclay Bank Plc.
Haringay Brach,
London N4 1EB, U.K.



Subscription Form

Date:

Name & Address:

(Please tick where applicable)

- * I wish to subscribe to four issues of Nimeye Digar.
- * My subscription to start from issue No.
- * I'm enclosing cheque / Money Order payable to Nimeye Digar.
- * I wish to make a further donation of to Nimeye Digar.

Please Note:

- * Issues published so far : 1, 2, 3/4 (Double issue), 5/6.
- * Issues that are out of print at the moment : 2
- * Subscription fee for four issues (Air Mail):
Canada & U.S.A. : Individual \$18.00 - Institution \$36.00 . Europe & other countries: Individual £10.00 - Institution £20.00.
- * Payments from U.S.A. & Canada should be sent to Nimeye Digar's U.S.A. address, and those from other countries, should go to Nimeye Digar's bank account/address in Britain.
- * Payments to Britain should be made through a British bank to avoid high bank charges.

nimeye-digar

Persian Language Feminist Journal

No. 7, Summer 1988

In This Issue:

Sahar Ghahreman: *The Islamic Government Policy towards women's acces to Higher Education in Iran.*

P. Shakiba: *The Role and Image of Women in Ferdowsi's Shahnameh: Part II.*

Parto: *Retirement Celebration.*

Interview with Nira Yuval-Davis: *Women in Israel*

Short stories, poems, review, archive, chronology, news and reports of Iranian women's activities abroad.

Price: £3.00 / \$5.00

Subscription rates for four issues:

Individual: Europe, £10.00, all other places (airmail), \$18.00
(Surface mail rates are the same as those for Europe.)

Cheques should be made to **Nimeye Digar.**

addresses are provided inside the front cover

